

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابرین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اسلحجه و : اسعقاب المسلمین و کفر مردود
 مُتکبرین مُرتدّ دین زانیه را بیدار

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری گفتم بود و هر طرف نوشیدن شراب بود و هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند زیادت و تعدد است راست میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نهاد مسلمان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبود و همجنس دشمن مسلمان نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

باعتبار آنست که این ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...

اظهار احوال خودی خواهند آمد است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب هجدهم

نیزی سیادت و تقابته پناهی شیخ فرید صد دریافت در حدیثی خیر البشر علیه و علی له الصلوة
والسلامه و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم
و در ترغیب مبتدعت سنت نبویه او علیه و علی له الصلوة والسلامه مرحمت نامه گرامی مداحی
در آخر از مرید شرف و روویافت بطلالعدن آن مشرف گشت لله للهدى سبحانه والمنة که
میراث ارفقه محمدی علیه السلام الصلوة والسلامه برت آورده اند که محبت فقر و ارتباط با ایشا
نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بی سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند لبعبارت
عربی ماثور و فضائل خید بزگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی علی الله من الصلوة
انتها و من الخیرات انکلها وان سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اسل	علیه الصلوة والسلامه الخیرات نماید بلکه مقوله خود بان شاید ترجمه بدست
شعر ماین مدحت محمد ابقم العلی لکن مدحت مقالی محمد	شعر - سخن نیتن ستودم ذات محمدی ا لکن با اسم احمد ستوده ام سخن ا
فأقول وبالله سبحانه العظمة والترفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم	پس میگویم و از خدا می پاک عصمت میجویم و توفیق میجویم که هر اینی محمد رسول الله بتر و بهتر
و اکثر الناس بعد اوما لعیامة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من	و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت
یلتقی عنه القبر و اول شافع و اول مشفع	و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا

بسم الله تعالی

این مکتوب ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...
در حدیث آمده است ...

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 توب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بود بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکسره غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پنجم طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین اویا، امه جذب، و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردن است برای مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب، و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پند و موعظه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امه (ج) ۱

99 اسم مشهور در یک نام امه اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبده الله، شهود الله و روشن از امه طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیرز دل را که از چه پوست بز سانه میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امه خبر ندارد مثال مثل دیگر موعود می گویند که به کبر و کبر عشق و محبت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک گام راه را بد عالم گذارده برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کله نماند و میگوید صحیح است - و در عالم و دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنده نظر نماند باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن سه عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذر موعود می گل وارث دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس م تحلیس م کبر و کبر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده و ناموس می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده بید جلد و بنده حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نماند است پیوسته نماند و موعود می اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و موعود قتل غیر موعود را به حق شرب دیدن و نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری توبه اش قبول می شود آن تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب برتر از تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است - آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت ممانی - ذمه بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت مکتوب با هم در آن تفرقه در بین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه میگویند از آن خبر باشد - مثل موعود توفیق سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام ممان که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی - و ایلات تعلق دارد که در آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان در حقیقت جاهل و جاهلی و موعود اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند.

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بچلی جریر کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارکی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره ل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیفتند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست لئی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل اسل است. کتابت های (163-276-289) یید ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و او ایاء الله قابل و عینه دارد و از جوست سوبه صاحب سید یید نکره کتابت عام بهائی اهل ثانی خود را صادر نیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر فوج دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابتند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه گرفته و اکثر خلق را میر این نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و شیک یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمودند اما یک صحیح کرم آن یک فادار و آدشت نمودند و در است حاله فوق سعادت کیند.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یید را در شریعت را بر پیش کیر و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر و حقوق یید که در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر دین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم نمیدند هم کم است

چکی بر شان که چکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بدانه سوزیت و نیاء آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یید یک آواز بکیند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته ننویسند صلح یید باز بنویسند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر فوج کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیوننا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چکی پرست از حکومت

مع هر یک است قبول اندر سره در حق نجات نبوده است ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر منون حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 آجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم که علی شقی
 الا انهم هم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 همم الغزوة الشاجیه چه طاعنان اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و رسول
 بن عطاء میس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقا علی هذا القیاس سائر الذریع
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن رسول الله
 من کفر من کفر اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و تعوذ بالله سبحانه
 این حدیث معتقد است و الشیخ و الایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین دوزن بعین نیست بل همهم فی تعدا له و الصدیق و التسلیم
 سوائه پس طعن ایشان آئی و اجد کان و منهم مسلمین طعن در دین است و اعیب اذ
 بالله سبحانه و اکر طاعنان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابیع باشیم بلکه نم نیست متابعت جمیع استائین استائیم و انحراف
 مذکور هم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیثی که در کتابهاست و الاصل او همی علیان متفق الهمه ۱۲

باین ذلک سبباً اذ کلک هم اکثر منون حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم آجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم که علی شقی الا انهم هم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم همم الغزوة الشاجیه چه طاعنان اصحاب غیر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و رسول بن عطاء میس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که با ثبات و شسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذ کل عتقا علی هذا القیاس سائر الذریع و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن رسول الله من کفر من کفر اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و تعوذ بالله سبحانه این حدیث معتقد است و الشیخ و الایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین دوزن بعین نیست بل همهم فی تعدا له و الصدیق و التسلیم سوائه پس طعن ایشان آئی و اجد کان و منهم مسلمین طعن در دین است و اعیب اذ بالله سبحانه و اکر طاعنان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابیع باشیم بلکه نم نیست متابعت جمیع استائین استائیم و انحراف مذکور هم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادنا می آید اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من ینکفر کفاراً لیکفئ
 که محمد از حق آنچه موافق است اظهار کند و آنچه مخالف است اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررت که نبی را بر خطا مقدر دشمن با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پیدای شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت نیست
 کجاست

تعلیم
 در آنجا

تعلیم
 در آنجا
 در آنجا
 در آنجا



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در تیرگی...
و خلفا و اشدین او...
ایضاً میقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن...
و طلس...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوصِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَاةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ وَالزُّمْرَةُ مُتَابِعَةُ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طاعتهم بقرطاسين
 ايضا طاعتهم قالوا في بعض النسخ
 عند قال قال الله تعالى
 والذين آمنوا بآياتنا
 وهم الذين آمنوا بآياتنا

مکذبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکذبات برای است سله مستول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صله که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نیند فزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستراشند می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بوجود آمدن سین خاستان و عاجزان و مشاء، و توفیه کاه و میاشند و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب سبحان محمد معنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطیه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص به حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نمانیکه از چهار امام مذهب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام مذهب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سبر ریش راستراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من هر یله تراشم به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پر سینه دلیل نیست گفته اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سبر پنجه کم باشد به سین دلیل گفت که اگر ریش راستراشم هر چه می شود.

بچنان یا سبر زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل نکنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا معان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول میشود.
 ضرورت این را قضا نکند کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب میدهد که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاقله زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص خاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولی الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان مسلمانی یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آنها ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است مسلمین مرگن است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکل کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکل کردن از نام او بیا. اکل است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من ائمت شیطان الاخرسون، شیطان الان اشد من شیطان ابن و عمل شیطان آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا. الله ارج ۱۹. مورد
 الفقه و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است سلام بر آناه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته تا بجا گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالات حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام گروه میسید با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکر و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به سنگین در پیش نماند شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر اوستی را قبول و در شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و در شد (6) آواز در پیش ترک مسلمات را قبول و در باشد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول و در باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و در باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول و در باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول و در باشد (11) آواز شیطان قبول و در باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول و در باشد (13) احد و یاکاری قبول و در باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول و در باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول و در باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول و در باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول و در باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول و در باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول و در باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و در باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول و در باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول و در باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و در باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و در باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول و در باشد (26) آواز در پیش برادر متبول و دشمن و در باشد این دنیا استخوان است جنگ ظالم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلان الوصلین حضرت سلطان با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم نماند و آن شخص که از دست سستی نماند آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در سنت محبت و اراداء، علایم محبت است. و حر عقله ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نماند است تمام کشت کرده و الله تعالی در تمام خلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب نصاب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست نصاب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روایتش پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گشتن است که بود و تعداد به اندازه گشتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق بی گشتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنفیر صحران کتبه به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبیده شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبیده شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حلیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکتیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرق کرده خواجه روایتش، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و کتب ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبیده و راو منافقین را را بنماید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیردار از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در این اصلاح بخوبی منافق در جای خود باخترت و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را با حق گفته مرده اند به دلایل باطل، با حق را با حق گویند و با حق را با حق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (ع) هیچ نه نشسته بود از الصحیح جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مروی زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه رمضان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلجاب حردان جایز و تعیین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار است خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سنگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم ، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

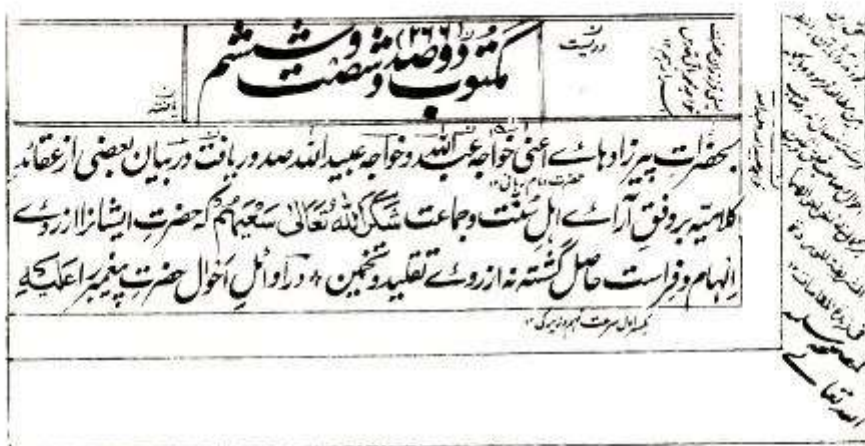
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت دان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودند که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیره
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زنا و وقت که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی
 از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است
 سرتبتی و زکات و غیره و در بیان بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را
 اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکواتهاست و درین طریق سبوق الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنهاست
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا
 و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریفشان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و سایر آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق
 آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

در این روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیره و یکو پیش ایشان در وقت عید و زنا و وقت که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است سرتبتی و زکات و غیره و در بیان بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکواتهاست و درین طریق سبوق الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنهاست فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریفشان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و سایر آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

در این روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیره و یکو پیش ایشان در وقت عید و زنا و وقت که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر آنکه در کتابها مذکور است سرتبتی و زکات و غیره و در بیان بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را اگر از معنی آنکه این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زکواتهاست و درین طریق سبوق الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج آنهاست فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریفشان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و احاطه و سایر آن که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَمَسَّكُ وَاللَّهُ كُذِّبَ وَالْفَضْلُ الْعَظِيمُ بِرَبِّهِمْ** اصل سخن در
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در او محال نبود. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبتیست که در او تمام باشد که ایشان را در مرتبت تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در مرتبت
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لافعی باید ساخت
 عقا شکا کس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به جبهه از شوی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معنیست او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشابه نشود و همچنین هیچ چیز با او متشابه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنهاست اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیماند که الله تعالی ندانم که آن فقیر خداست و خدا را و در آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الله الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

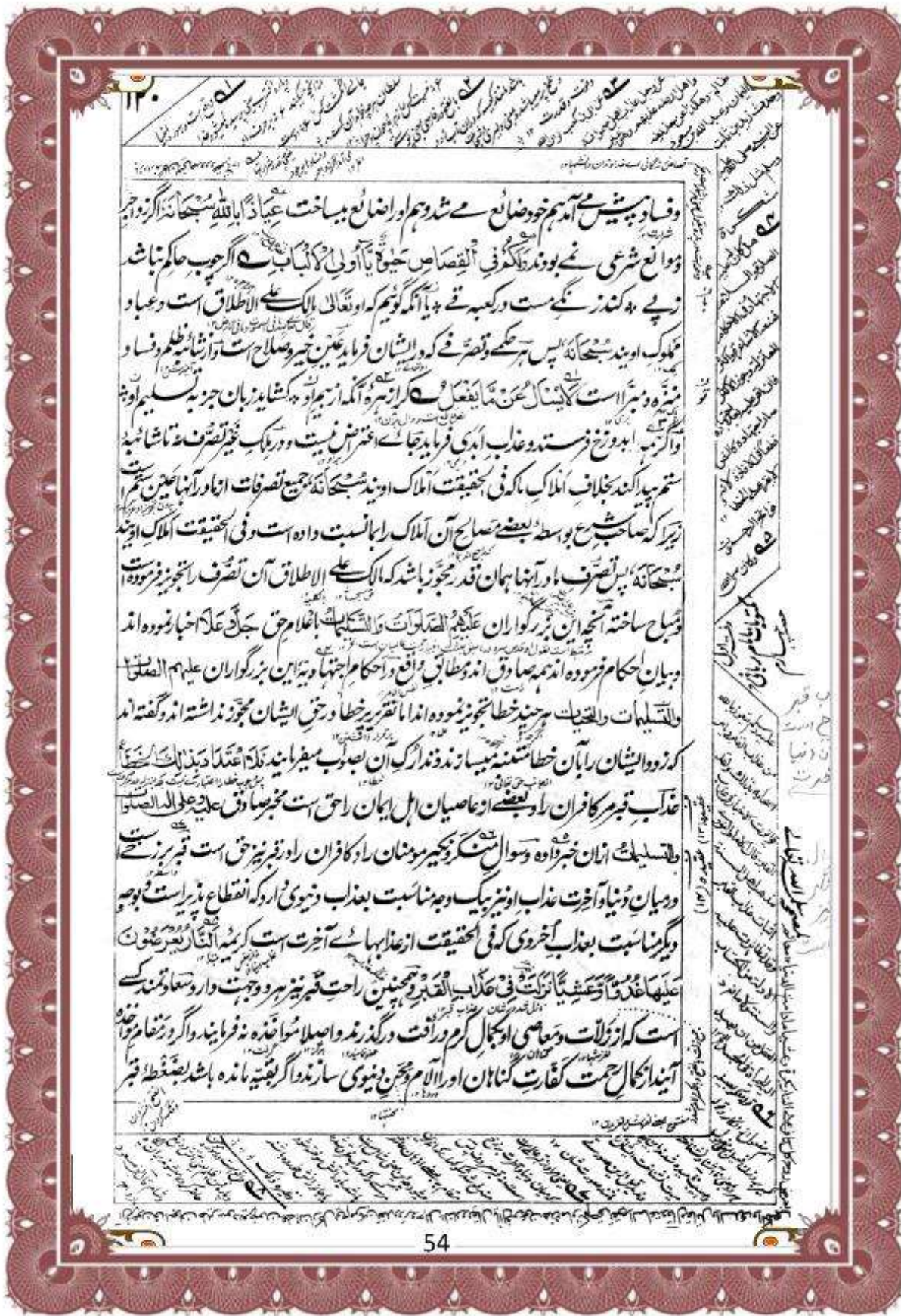
در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متقاضی که ایشان خورده اند هیچ سفیه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بقیار و در گذر اند مدار کار را بر کلمات او مضع ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و صوره کواکب و محرک اینها و در اثر ایشان چشم پوشیده اند و در از معانی آنست که به خود
 و به بید و تان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت آنکار و از علوم متفرق
 و منتظر ایشان علم بر سر است که با لایعنی محضت و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 مشکت مروقائمه را بچکار می آید و شکل عروسی و مامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مروط
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحرایه اولاد انحراف
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در اول و بر این
 فاعط کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آن زمان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این
 بید و تان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوجت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیته و علیهم الصلوٰۃ والسلام چون با فاطون که کلان تر این بید و تان بود
 سید گفت سخن قوم و معتقدون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر آنجل
 او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا لله سبحان الله عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و تان
 بید و تان
 علم
 کواکب
 سموات
 خورده
 سفیه
 در
 خط
 مدار
 کلمات
 مضع
 ایشان
 داشته
 اند
 و
 از
 خالق
 سموات
 و
 صوره
 کواکب
 و
 محرک
 اینها
 و
 در
 اثر
 ایشان
 چشم
 پوشیده
 اند
 و
 در
 از
 معانی
 آنست
 که
 به
 خود
 و
 به
 بید
 و
 تان
 سفیه
 تر
 از
 ایشان
 آنکه
 ایشان
 را
 زیرک
 دانند
 و
 صاحب
 طینت
 آنکار
 و
 از
 علوم
 متفرق
 و
 منتظر
 ایشان
 علم
 بر
 سر
 است
 که
 با
 لایعنی
 محضت
 و
 الاطلاع
 صرف
 مساوات
 زوایا
 است
 مشکت
 مروقائمه
 را
 بچکار
 می
 آید
 و
 شکل
 عروسی
 و
 مامونی
 که
 جانکار
 ایشان
 است
 بکدام
 غرض
 مروط
 است
 علم
 طب
 علم
 نجوم
 و
 علم
 تهذیب
 اخلاق
 که
 بهترین
 علوم
 ایشان
 است
 از
 کتب
 انبیا
 با
 تقدیم
 علم
 نبوت
 و
 حکم
 و
 الصلوات
 و
 التکلیف
 است
 که
 در
 ترویج
 باطل
 خود
 نموده
 اند
 اما
 صحرایه
 اولاد
 انحراف
 فی
 التقلید
 عن
 الضلال
 اهل
 ملت
 و
 متابعان
 انبیا
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 اگر
 در
 اول
 و
 بر
 این
 فاعط
 کنند
 بلکه
 نیست
 که
 مدار
 کار
 ایشان
 تعلیم
 انبیا
 است
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 و
 دلائل
 و
 بر
 این
 بر
 اثبات
 مطالب
 عالی
 خود
 و
 سبیل
 تبریحی
 آن
 زمان
 تقلید
 ایشان
 را
 کفایت
 بخلاف
 این
 بید
 و
 تان
 که
 از
 تعلیم
 خود
 را
 بر
 آورده
 اند
 و
 در
 صده
 و
 اثبات
 بدلائل
 گشته
 صدقوا
 فانصروا
 و
 عوجت
 نبوت
 حضرت
 عیسی
 علی
 نبیته
 و
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 چون
 با
 فاطون
 که
 کلان
 تر
 این
 بید
 و
 تان
 بود
 سید
 گفت
 سخن
 قوم
 و
 معتقدون
 لا
 حاجه
 بنا
 الی
 من
 یتهدیتنا
 فی
 سفیه
 بایستی
 شخصیکه
 اجناس
 آسوات
 نماید
 و
 ابراهیم
 و
 اکره
 و
 ابریس
 میکند
 که
 خارج
 از
 طوکریت
 ایشان
 است
 او
 را
 سید
 و
 نظر
 آنجل
 او
 بیکر
 و
 ناویده
 جواب
 و
 اوان
 از
 کمال
 عناد
 و
 سفاهت
 است
 فلسفه
 چون
 اکثرش
 باشد
 رغبه
 پس
 کل
 آن
 به
 هم
 سفیه
 باشد
 که
 حکم
 کل
 حکم
 اکثر
 است
 بحانا
 لله
 سبحان
 الله
 عن
 ظلمات
 معتقداتهم
 السوء

سید گفت سخن قوم و معتقدون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکریت ایشان است او را سید و نظر آنجل او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا لله سبحان الله عن ظلمات معتقداتهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہذا انا ہذا و ما کنا لہتدی لک لاکن ہذا انا
 اللہ لقلنا جہادت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و عیالہ شیح محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الا ضرب
 عجایب کار و بار است شیح محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند ما کہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و شیح محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند بہت ازین طائفہ کہ ہم شیح را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیح را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ شو و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ بتقلید
 توان کرد و قال لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آرسے و رسلہ و وحدت
 وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعققات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان
 جمیع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعققات
 ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و طعن البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته
 بر شکیلی عمل ترتیب و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخلف علی الناس وینہم باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتمہم ایہا را بوجود آورده است و چنانچہ ایہا و بوجود او تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آرسے و رسلہ و وحدت وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعققات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان جمیع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان ما این مسئلہ را بمعققات ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و طعن البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته بر شکیلی عمل ترتیب و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخلف علی الناس وینہم باید و انست کہ ممکنات با سربا چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار اند کہ از کتمہم ایہا را بوجود آورده است و چنانچہ ایہا و بوجود او تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ



۲۰

وفا و پیش آمد ہم خود ضلع سے شد و ہم اور اضلاع میں ساخت عباداً اب اللہ سبحانہ انکار کرے اور جو
 بواع شرعی نے ہو نہ کہم فی القصاص حیو یا اولی الاکباب اگر چہ حاکم بناش
 زپے ہو کند زنگے مست و رکبہ تے پیا اگم کویم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و عباد
 تم لوگ اویند سبحانہ پس ہر حکمے و تصرفے کہ و ایشان فرمایند عین خیر و صلاح است و از شاہ ظلم و فساد
 نیز ہ و نیز است لکن کما یفعل کما یزیرہ اگم از میرا و کشاہ زبان جز بہ سلیم اویند
 و از زب ابد و رخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جائے آخرت نیست و در باب تصرف متاشاہد
 ستم پیدا کند بخلاف املاک ماہر فی تحقیق املاک اویند سبحانہ کہ جمیع تصرفات از او رہا عین ستم
 زیرا کہ صاحب شرع بواسطہ بعضی مصالح آن املاک را بہ نسبت دادہ است و فی تحقیق املاک اویند
 سبحانہ کہ بہ تصرف باور نہا ہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرمودہ
 و مصالح ساختہ آنچہ ان بزرگواران علیہم الصلوٰۃ والسلام انعام حق جہن علی اہل انبیا فرمودہ اند
 و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتناب و بیان بزرگواران علیہم الصلوٰۃ
 والسلامات و التعلیمات ہر چند خطا تجویز فرمودہ اند اما تقویہ خطا و رخص ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ اند
 کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ میسازند و نہ از کہ ان بصوب میفرماید تلامذہ اعدا دینک است
 عذاب قبر کافران را و بعضی از عاصیان اہل ایمان را حق است مجرب صادق علیہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلامت انان خبر دادہ و سوال شد کہ بکیر مومنان را و کافران را و قبر نیز حق است قبر برزست
 و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و بہر نسبت بعد از زیمی ارد کہ انقطاع نہ پراست بوجہ
 دیگر نہ نسبت بعد از آخری کہ فی تحقیق از عذاب ہائے آخرت است کہ یہ انشا و بعد حقون
 علیہا خدا و آتشیش انزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت قبر نیز ہر دو جہت دارد و سعادتمند کے
 است کہ از اولات و معاصی او کمال کرم و رافت و رگد زرد و اصل مواخذہ نہ فرماید و اگر در مقام خود
 آئند از کمال رحمت کفارت گناہان او را الام و حقین منوی سازند و اگر بقیہ ماندہ باشد بصعظہ قبر

و اہل اللہ علیہم السلام
 صلوات اللہ علیہم
 و علیٰ آہل بیتہ
 و علیٰ اصحابہ
 و علیٰ من تبعہم
 باحسان
 و اہل اللہ علیہم السلام
 صلوات اللہ علیہم
 و علیٰ آہل بیتہ
 و علیٰ اصحابہ
 و علیٰ من تبعہم
 باحسان

معاذکے بقید است ندانند کہ طویر توت مخالف طویر عقل است بلکہ طویر عقل نے تائبی قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام کی آبان طلب عالی نتواند مہت شد مخالف لغت و کجاست و نارسیدن کج
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر چہ
 بہرست خوہست در فرشتا و دیگر سے و کجی را بدوزخ و تواب و عقاب آیتنا ابدی است کہ انصاف ندارد
 کہ مادکت علیک اللہ من القتیۃ للوکلہ صاحب نصیبی کہ مال محمد حجت است
 و حجتی وسعت کل شیء لغار عذاب و ذبح تاسہ حقیقت است کن بعد از ان گوید کہ نار و جہنم
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و کتیکہ الصلوٰۃ والسلام کہ شدہ بود
 و خلف و روحمید حق جانزدار و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوع عذاب کفار فرقتہ است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تادہ است ندانستہ است کہ رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافر نہ رسد کہما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من
 ترشح اللہ الکا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و رحمتی وسعت کل
 شیء منسا لکنہا للذین یستقون ویؤتون الزکوٰۃ والذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المؤمنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ رسلہ و لالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مرفقار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف وعده منشی شد و ہم خلف و عیب فالایہ مستندہ کہ علیک لالہ و ایضا خلف وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکاند نیز کہ در کتب
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزائم عاصفین

معاذکے بقید است ندانند کہ طویر توت مخالف طویر عقل است بلکہ طویر عقل نے تائبی قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام کی آبان طلب عالی نتواند مہت شد مخالف لغت و کجاست و نارسیدن کج
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و جہشت و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر چہ
 بہرست خوہست در فرشتا و دیگر سے و کجی را بدوزخ و تواب و عقاب آیتنا ابدی است کہ انصاف ندارد
 کہ مادکت علیک اللہ من القتیۃ للوکلہ صاحب نصیبی کہ مال محمد حجت است
 و حجتی وسعت کل شیء لغار عذاب و ذبح تاسہ حقیقت است کن بعد از ان گوید کہ نار و جہنم
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و کتیکہ الصلوٰۃ والسلام کہ شدہ بود
 و خلف و روحمید حق جانزدار و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوع عذاب کفار فرقتہ است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورا تادہ است ندانستہ است کہ رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافر نہ رسد کہما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من
 ترشح اللہ الکا القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و رحمتی وسعت کل
 شیء منسا لکنہا للذین یستقون ویؤتون الزکوٰۃ والذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ کول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المؤمنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ رسلہ و لالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبہ نیما
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مرفقار را پس گویند
 کہ یہ ہم خلف وعده منشی شد و ہم خلف و عیب فالایہ مستندہ کہ علیک لالہ و ایضا خلف وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکاند نیز کہ در کتب
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزائم عاصفین

۱۳۳

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتقاد
 به مع کونهم مخالف اجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مصلحت آنکه از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیاه محضه که بعضی از الله امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند
 و از زین شوی منزله اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان با شرف و کور است
 از صیغ نسا که آورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابراست برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مقرر ساخته الله یختار
 من الملائکه من یشاء من الناس جمیعاً لعلهم یشاءوا من الله فیما یشاءون
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبه با فضیلتی خاص ملک خاص بشرف قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات
 اما در توجرت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غنچه خاک
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت
 ترجیح داده است نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق هر نبیا را بود علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و افضل صومعی هر ملائکه کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و افضل
 سابقاً لجمیع مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر رتبه نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در هر
 سلسله از اسامی که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگنظ مینمایند چنانچه علماء سابقین
 برتر است که نظر علیاً بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و کمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از مشکوه
 نبوت اخذ نموده شود و اعتقاد و آنحضرت خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و آیه ۱۰۰

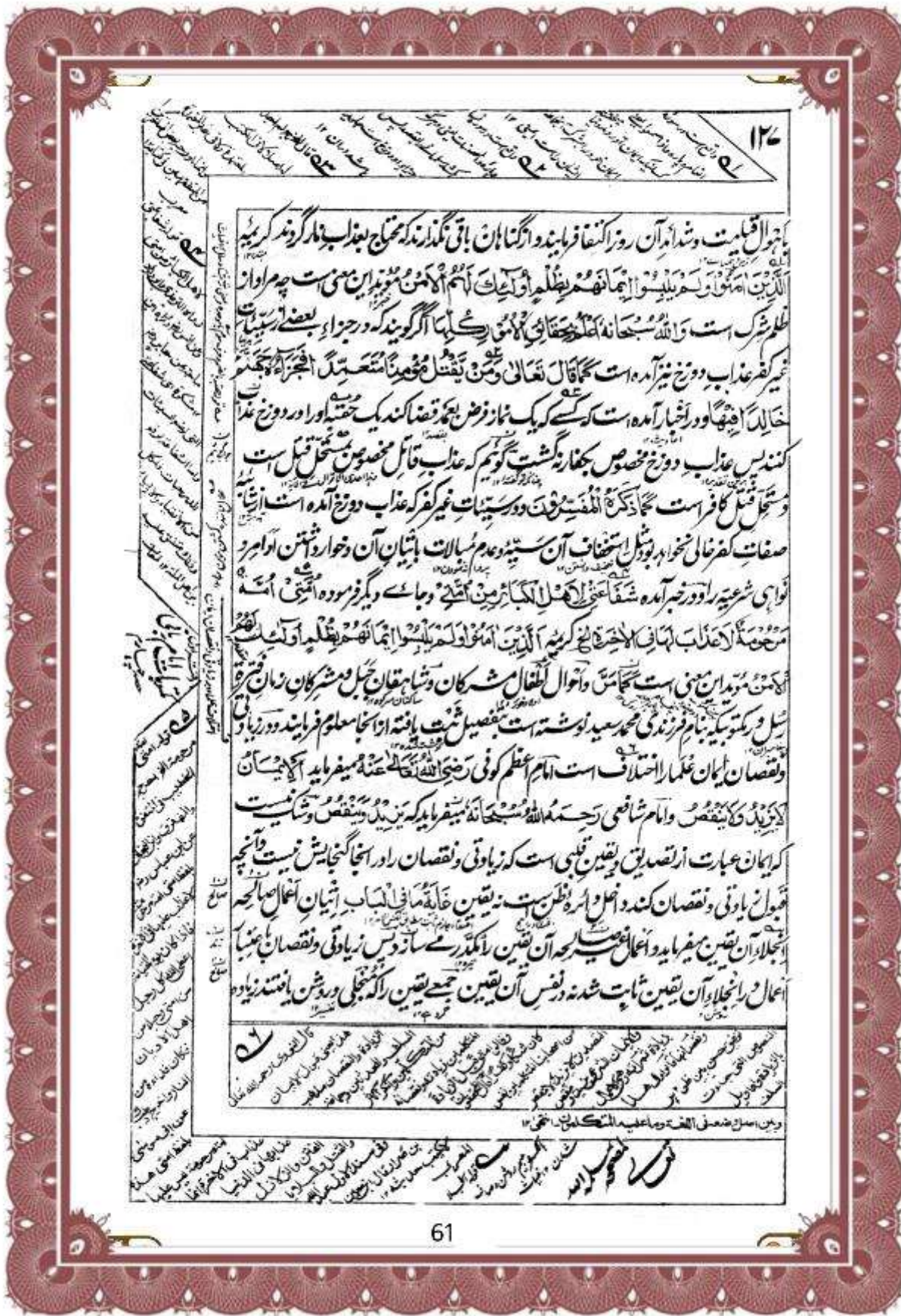
۱۰۰ یعنی موبد است که هر که در مرتبه نبوت بر او غلبه کند

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آنحضرت خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و آیه ۱۰۰
 یعنی موبد است که هر که در مرتبه نبوت بر او غلبه کند
 و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آنحضرت خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف
 سوره زمره و آیه ۱۰۰
 یعنی موبد است که هر که در مرتبه نبوت بر او غلبه کند

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انفسکم حسنة فونکم لکم عید والذین معکم اذ قالوا لکم من انما جاحلکم وکفرکم وکفرکم
 من ذون الله کفرکم کفرکم بکفرکم ابد ابینکم اربابکم اعداؤکم والبعثناکم اربابکم احسب انکم انتم اولیاء الله
 وایچ علی و نظیر فقیر از برای حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بامکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کانه و خلوه بنا جزاے این عمل شیع است و الله بر او
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا خلوه بنا جزاے این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 رحمت نفع عدوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و اذیت است از آنچه بصفات تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 اصحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در وقت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال : اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت نفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار قلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است
 در حق ایشان که بینه ایستون انما ائمتهم یدین منال و بینان نسلیع کلام فی التحذیرات بل
 لا یشعرون و اگر بینه سستند از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمتکم همان کبیرت مستزین
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و درخ جبر کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا آید و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانک انما کفرکم بکفرکم ابد ابینکم اربابکم اعداؤکم والبعثناکم اربابکم احسب انکم انتم اولیاء الله
 وایچ علی و نظیر فقیر از برای حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بامکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لطف کانه و خلوه بنا جزاے این عمل شیع است و الله بر او
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا خلوه بنا جزاے این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت
 رحمت نفع عدوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و اذیت است از آنچه بصفات تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منزه اند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 اصحیحی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در وقت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال : اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت نفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار قلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است
 در حق ایشان که بینه ایستون انما ائمتهم یدین منال و بینان نسلیع کلام فی التحذیرات بل
 لا یشعرون و اگر بینه سستند از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمتکم همان کبیرت مستزین
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و درخ جبر کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا آید و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانک انما کفرکم بکفرکم ابد ابینکم اربابکم اعداؤکم والبعثناکم اربابکم احسب انکم انتم اولیاء الله



عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۰
سال: ۱۳۸۵

باجزای اقامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که بر می
الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمَنُ وَ هُمْ يُرِيدُونَ
ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقیه است که اگر گویند که در جزای بعضی از سیدت
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُجُورًا نُنَزِّلْهُ فِي عَذَابٍ مُّنتَهٍ
خالد اینها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجا نماند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی است گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی تفسیرنا و در سیدت غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است اینها
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآیات آن و خوار داشتن او امر و
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبائر من آتیه و باس و دیگر فرموده است
مَنْ حَمَلَ عَذَابَ آثَمِ الْأَعْيُنِ لَمْ يَلْبَسْهُ إِلَّا الْإِيمَانُ وَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا الْإِيمَانَ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ
الْأَمَنُ وَ هُمْ يُرِيدُونَ این معنی است احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان
رسول و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیصیت یافته ادا بجا مسلم فرماید و در باب
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میفرماید اگر کسی آن
لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بیزید و ینقص و شایع است
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خالیه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
بجلا و آن یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با یقین
اعمال را بجلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیادتی

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۰
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۰
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۰
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۰
سال: ۱۳۸۵

گفتند از آن یقین که آن انجلا و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین می دانستند همان بعضی
منجلی یقین است ناقص گفتند و جمیع دیگر که حدیث نظر داشتند و بداند که این زیادتی و نقصان راجع
بصفات یقین است نه بغیر یقین لاجرم یقین را غیر زیاد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
انجلا و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلا و زیاد و دارد و نماید گی در روشن تر است
گوید که این آئینه زیاده است از آئینه دیگر که آن انجلا و نماید گی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه
برابر اند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نماید گی است که از صفات آن دو آئینه است
پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شیء نامند و نظر شخصی اول معصوم بر ظاهر است و از
ذات زوفا در غیره الله الذین امنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر
باینها آن مخفی شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل
گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین است زیرا که
ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین و کلمات و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده
دارد و از ایمان عاقله مومنان که کلمات و کدورات دارد و علی تفاوت در یکا انفسه و همچنین ایمان
ابلی بگرسختن الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این است است باعتبار انجلا و نورانیت
باید آشت و زیادتی راجع بصفات کامله باید ساخت نمی مانی که انبیاء علیهم السلام و المسلمین
باعلمه و نفس انسانیت برابرند و حقیقت و ذات همه متحد و متصل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن
صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع سوم با وجود این تفاوت
و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
است و الله سبحانه المذموم للصواب و الاضداد و اینها گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین هم

اینکه در این کتاب
در بیان صفات یقین
و تفاوت آن با
توکل و اطمینان
و اکتفا و ابرار
و غیره مذکور است
و اینها را در
کتاب خود در
مباحث دیگر
مذکور است
و اینها را در
کتاب خود در
مباحث دیگر
مذکور است

عنه ان الاستسقاء وادبها بعد ايل ليعذ تشكيب الاجتناب منه

امام عظيم گوید انما المؤمنون حقا و امام شافعی گوید انما المؤمنون من النساء و الله تعالی فی تحقیق تملیح ایشان
 افضل است مذہب اول باعتبار ایمان حال است و مذہب ثانی باعتبار اقبال و عاقبت کار انما شافعی
 از صورت استثنای اولی و احوط است حکما که گفته علی المنتسب و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
 وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مکرر گشته است و سکران مکرر علم عاری
 و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ملی ازین معنی خالی است بلکه هر
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشیا به یکن المعجز و الکرامه کما انهم المذکر و انهم انصلیت
 در میان خلفا را شریک بر ترقیب خلافت است اما انصلیت شیخین با جماع صحابه و تابعین ثانی
 است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اکابر آنکه کسی که از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
 ابو الحسن لا تشعرب ان تفضل ان یکن شیخ عمر علیه بقیة الامة قطعی قال الذی فی قوله و ان
 علی بن ابي طالب و کتبته و مکتبته و بنو الحجة الفخیرین شیخیه ان اکبر حکم افضل الائمة ثم قال
 و رواه عن علی کرم الله تعالی و وجهه نیف و متماون نفسا و کما انهم حکما شفا قال لقیته الله انرفضا
 ما اجهلهم و ردی البعاری عنه انه قال خیر لنا من بعدنا الی علی علیه السلام و السلام
 و کبریت عمر ثم رجل انما قال انما یحیی الخبیثة ثم قال انما انما رجل انما یحیی الخبیثة
 و حج الدین و غیر من علی انه قال لا اوله بالحق ان رجلا یضلونی علیه ما و ان رجلا انه
 فصلی علی ما هو مفار علی ما علی المفتری و الخرج الدار فمعه الاهداء لحد فصلی علی

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء وادبها بعد ايل ليعذ تشكيب الاجتناب منه" and other smaller text.

Handwritten signature or title in the bottom right corner of the main text area, possibly reading "الشيخ الامام ابو الحسن" or similar.

بعضی از اصناف دور است و نزدیک که نموده است بے حاصل است چه مقرر علماء است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب است نه افضلیت که معنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نزد محققان اعتبار دارد و زیرا که سلف اصحاب و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و بعضی دیگر
 انصافاً بقرین انصافاً ما جاء علیکم من ذلک هولاءان حکم کرده اند بافضلیت علیاً علیاً بلکه رسول
 شده که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان
 دولت و جوی ریشه است که بصیرت بالغیر از آن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبرند علی و سید
 الصلوٰت و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر او از فضیلت کثرت
 ثواب است پس توقف راجح است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذیرد باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشند و چون معلوم کرده باشند
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشند چه حکم بافضلیت کنند و اگر همه را برابر و اندوه فضلیت یکدیگر
 فضولی انگار بود بوالفضول است بحسب احوال و احوال غرض از فضولی و اندک لفظ فضول
 باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب اینها باین است
 آنکه ابراهیم و ولایت برساوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بحسب فضیلت و غیره
 سلسله این و اشمال این از لطیفیات است که شایان تشنگ نیست که شرافت کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لش
 مرعیض است باشد صرف و آنچه در میان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه
 باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فی مع اقرانیه فی حجت علی کرج للفقهاء
 و یواقع من الخلفاء العات و المنازات لکن کن من ذلک خلیفۃ بل کن خطای فی الخلیفۃ

بعضی از اصناف دور است و نزدیک که نموده است بے حاصل است چه مقرر علماء است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب است نه افضلیت که معنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نزد محققان اعتبار دارد و زیرا که سلف اصحاب و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و بعضی دیگر
 انصافاً بقرین انصافاً ما جاء علیکم من ذلک هولاءان حکم کرده اند بافضلیت علیاً علیاً بلکه رسول
 شده که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان
 دولت و جوی ریشه است که بصیرت بالغیر از آن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبرند علی و سید
 الصلوٰت و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر او از فضیلت کثرت
 ثواب است پس توقف راجح است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذیرد باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشند و چون معلوم کرده باشند
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشند چه حکم بافضلیت کنند و اگر همه را برابر و اندوه فضلیت یکدیگر
 فضولی انگار بود بوالفضول است بحسب احوال و احوال غرض از فضولی و اندک لفظ فضول
 باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب اینها باین است
 آنکه ابراهیم و ولایت برساوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بحسب فضیلت و غیره
 سلسله این و اشمال این از لطیفیات است که شایان تشنگ نیست که شرافت کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لش
 مرعیض است باشد صرف و آنچه در میان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه
 باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فی مع اقرانیه فی حجت علی کرج للفقهاء
 و یواقع من الخلفاء العات و المنازات لکن کن من ذلک خلیفۃ بل کن خطای فی الخلیفۃ

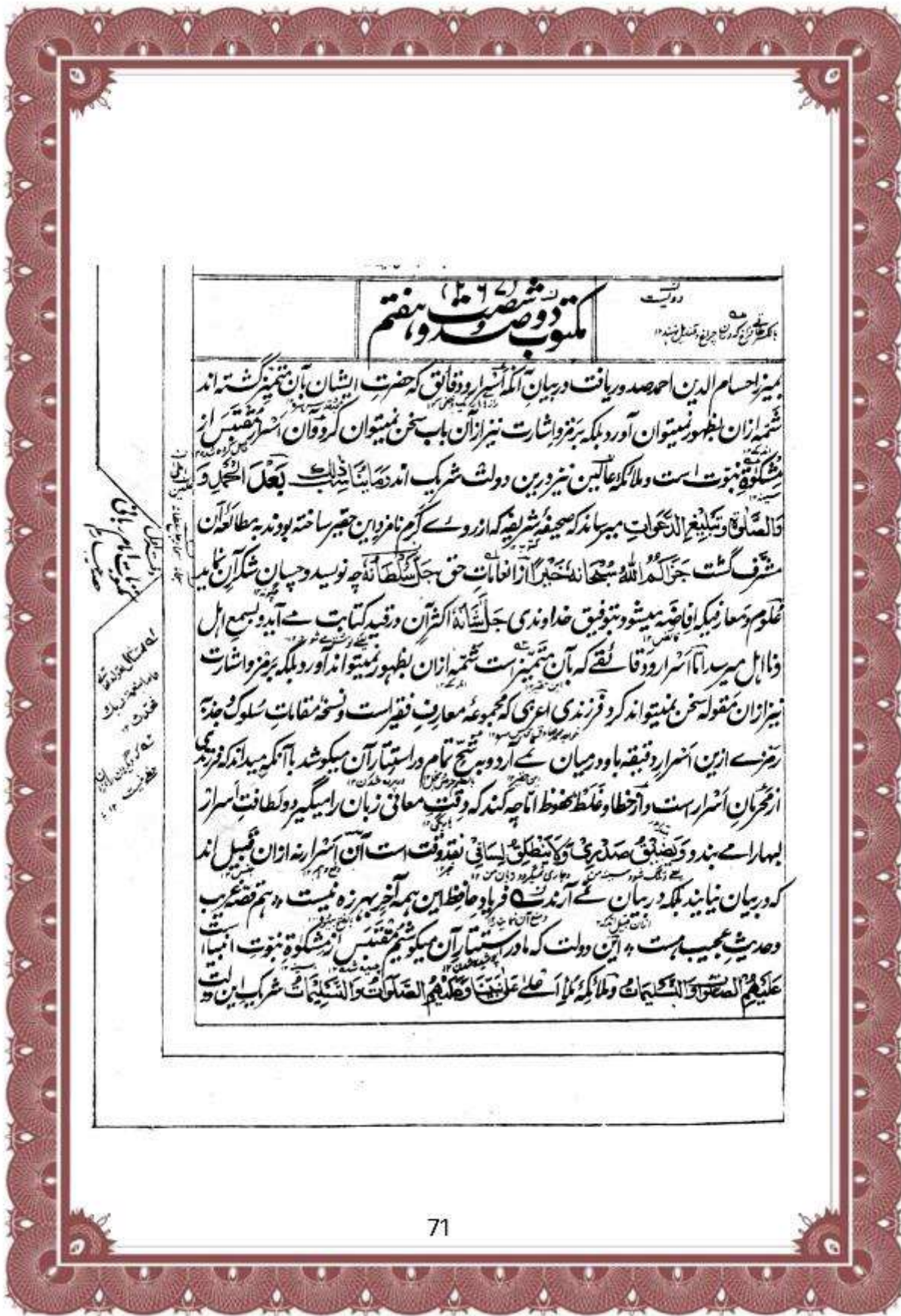
بعضی از اصناف دور است و نزدیک که نموده است بے حاصل است چه مقرر علماء است که
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب است نه افضلیت که معنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب بود که نزد محققان اعتبار دارد و زیرا که سلف اصحاب و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و بعضی دیگر
 انصافاً بقرین انصافاً ما جاء علیکم من ذلک هولاءان حکم کرده اند بافضلیت علیاً علیاً بلکه رسول
 شده که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان
 دولت و جوی ریشه است که بصیرت بالغیر از آن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبرند علی و سید
 الصلوٰت و الصلوات پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر او از فضیلت کثرت
 ثواب است پس توقف راجح است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذیرد باشد که آن
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشند و چون معلوم کرده باشند
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشند چه حکم بافضلیت کنند و اگر همه را برابر و اندوه فضلیت یکدیگر
 فضولی انگار بود بوالفضول است بحسب احوال و احوال غرض از فضولی و اندک لفظ فضول
 باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات کتبه گفته است که سبب ترتیب اینها باین است
 آنکه ابراهیم و ولایت برساوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بحسب فضیلت و غیره
 سلسله این و اشمال این از لطیفیات است که شایان تشنگ نیست که شرافت کشفیه او که از
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لش
 مرعیض است باشد صرف و آنچه در میان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه
 باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فی مع اقرانیه فی حجت علی کرج للفقهاء
 و یواقع من الخلفاء العات و المنازات لکن کن من ذلک خلیفۃ بل کن خطای فی الخلیفۃ

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها اینست که در کتب معتبره
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 علیه و علیهم و علی کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در خودیابند پس در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد حسن مدنی
 و مکتوب سوم بنام شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راهی که آن عرض که شمس زانند
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت
 و استدلال بزمین که از آثاره ناشی میشود زایل گردانند و اینصفا مقصود از سلوک طریقه صوفیه نیست
 که صورت و اشکالی بی پایه نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور اول
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہلات تمنائی تصور و انوائی نماید چه
 این تصور و آن تصور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخوبی کرده اند و احوالیکه بران مندرج شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نیت منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام



دوست

مکتوب مشرف و مکتوب مفقود

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی

بمیز احسام الدین احمد صدوریافت و بیان آنکه اسرار و دقائق کہ حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند
شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقہرین از
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکہ علیین نیز درین دولت شریک اند و ایضا ذیل بقول الخلیل و
قال الصالح و یبلغ الذخائر میرساند کہ صحیفہ شریفہ کہ از روسے گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت جزا کہ اللہ سبحانہ خیرا از انعامات حق بجایگذاختہ اند چه نویسد و چنان شکر آن نماید
علوم و معارفیکہ افاضہ میشود و بتوفیق خداوندی جل جلالہ اکثر آن در قید کتابت سے آید و سبب اہل
و اہل میرسانا اسرار و دقائق کہ بان تمیز است شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برفرو اشارت
نیز ازان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند میسرعی کہ مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک جذبہ
رضی سے ازان اسرار دقیقہ با و در میان سے ارد و بیخ تمام در استوار آن میکوشد با آنکہ میداند کہ فریب
از مخربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند کہ وقت معافی زبان را میگید و وطنانت اسرار
بہار سے بند و تصدیق صدقہ علی و کتلیق لسانی نقد وقت است آن اسرار نہ ازان قبیل اند
کہ در بیان نیاید بلکہ در بیان سے آید نہ فریاد و ملاحظین ہمہ آخر ہرزہ نیست ہمہ تصدیر ب
و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ مادر استوار آن میکوشیم مقہرین از مشکوٰۃ نبوت انبیا
علیہم السلام و البکیات و ملائکہ ملائکہ علیہم السلام و العذات و الشکایات شریک این دولت

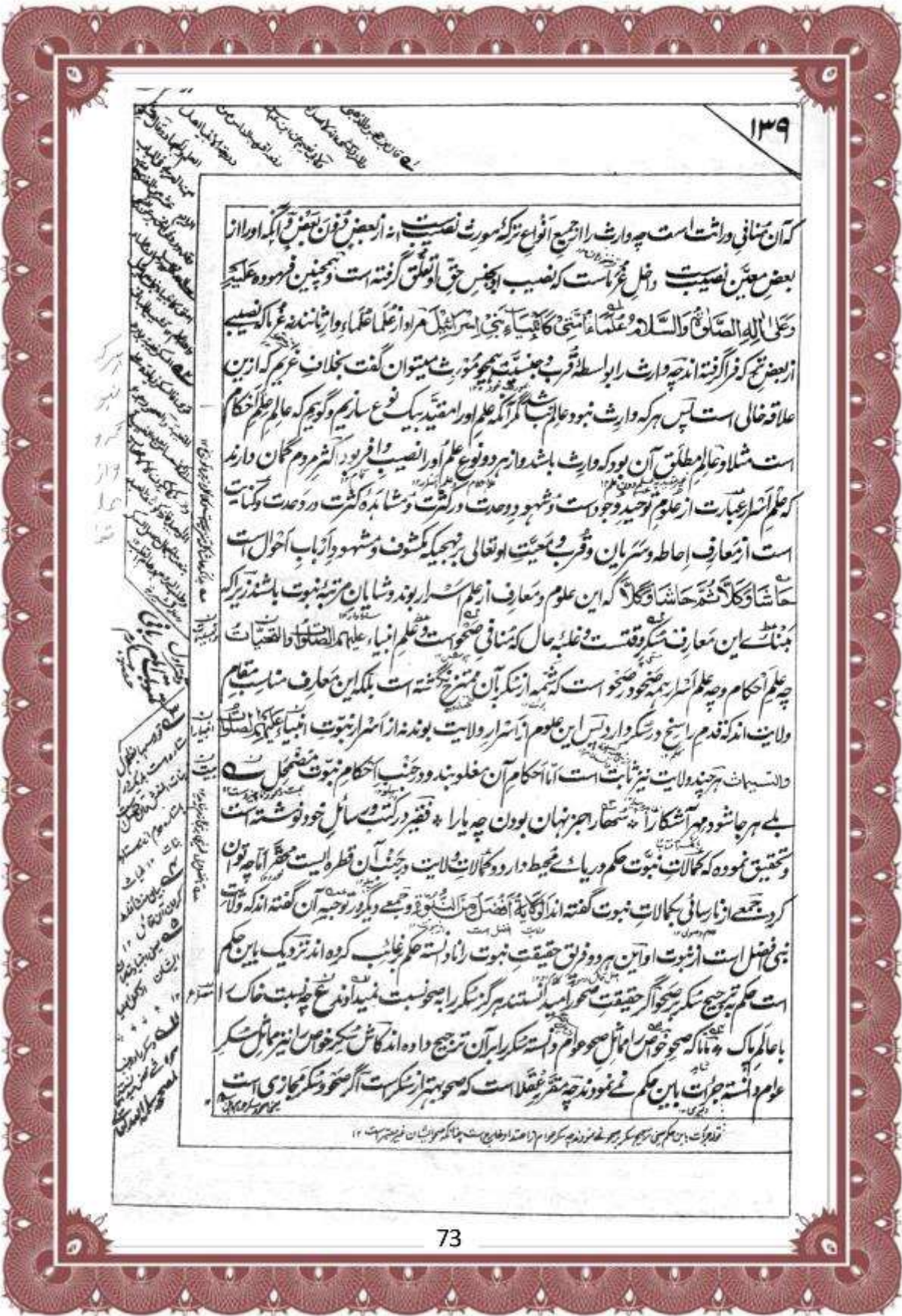
بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع صاحب دہلی
لعلت کا عنوان
مہاشہ حضرت مولانا
عذت
شکر مولانا محمد رفیع صاحب دہلی
عظمت

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من مبر ندارد و علم دیگر
علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله ین ینبئ من ینبئ آء و الله ذوالفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاو اوست نه است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه خبر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
عک ما تمی کانی ای جلیب ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم شریعت که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن شریعت که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم توحید و عروجی و بیان علم
و سران و قرب و عنیت و ما یشا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظ احوال و
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیم و فیما بینکم و فیما بینکم
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان مقوله بقیصقا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العک
و زله الایب علیک او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم شریعت
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده آنکه او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من مبر ندارد و علم دیگر علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله ین ینبئ من ینبئ آء و الله ذوالفضل العظیم تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاو اوست نه است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا اخداشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه خبر جزو مبالغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب



له و الله اعلم بالصواب
و الله اعلم بالصواب
و الله اعلم بالصواب

که آن متناهی وراثت است چه وراثت را ارجح انواع نکره صورت نصیبت است از بعضی قریب بعضی دیگر او را از بعضی نصیب و اهل محرم است که نصیب اخص حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده علیه السلام و علی الله الصالح و السلام و علی ما تمییز کافیه است یعنی امر بیگانه هر او را علیاً علیاً و او را مانند غیر آن نصیب از بعضی نکره گرفته اند چه وراثت را بواسطه قریب جنسیت بجهت قرب میتون گفت بخلاف غیریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وراثت نبود عالمی است که علم او را مقید به یک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و افرید کرد اکثر مردم مکن دارند که علم آنرا عبارت از علوم اوجدیه و وجودی است و شهودی و وحدت و کثرت و مشاهد کثرت از وحدت کلمات است از معارف احاطه و سرباین و قریب معیت او تعالی بیچونیکه کشف و شهود و از باب احوال است کاشا و کلا کشف کاشا و کلا که این علوم و معارف از علم است را بودند و شایان ترتیب نبوت باشند زیرا که بنات این معارف کثرت علییه حال که متناهی صحیح است مثل علم انبیاء علیهم السلام و الصالحات و الصالحات چه علم احکام و چه علم اشهر و صحیح است که شبهه از آنکه آن متنوع نوشته است بلکه این معارف مندرجه در ولایت اند که قدم راسخ و رکن واروس این علوم از آنست که ولایت بودند از آنست که نبوت انبیا علیهم السلام و التوسیات جزئی و ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوبند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود همه اشکارا و شکار جزی نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سؤال خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جفایان قطر است محکم آنچه توان کرد جمیع انبیا سانی بکمالات نبوت گفته اند که لایزال کماله و فضل جلاله و حسیه دیگر و توجیه آن گفته اند که ولایت نبی فضیلت است از نبوت و این هر دو فرق حقیقت نبوت را نادیده حکم غائب کرده اند نزدیک یارین حکم است حکم تبریح سکر بگو اگر حقیقت محقر امیده است هرگز سکر را بجهت نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک با عالم پاک و تنها که صحیح از اینها شکار محقر و در نه سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواهان ازینها شکار علوم و ادبیه جرات یارین حکم نموده اند چه تقریر عقلا است که صحیح بهر آن سکر است اگر صحیح و سکر مجازی است

تذکرات بن حکمی که در کتب خود کرده اند از معارف اولیای نبوت است

بعضی قریب بعضی دیگر او را از بعضی نصیب و اهل محرم است که نصیب اخص حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده علیه السلام و علی الله الصالح و السلام و علی ما تمییز کافیه است
یعنی امر بیگانه هر او را علیاً علیاً و او را مانند غیر آن نصیب از بعضی نکره گرفته اند چه وراثت را بواسطه قریب جنسیت بجهت قرب میتون گفت بخلاف غیریم که ازین علاقه خالی است پس هر که وراثت نبود عالمی است که علم او را مقید به یک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکام است مثلاً و عالم مطلق آن بود که وراثت باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و افرید کرد اکثر مردم مکن دارند که علم آنرا عبارت از علوم اوجدیه و وجودی است و شهودی و وحدت و کثرت و مشاهد کثرت از وحدت کلمات است از معارف احاطه و سرباین و قریب معیت او تعالی بیچونیکه کشف و شهود و از باب احوال است کاشا و کلا کشف کاشا و کلا که این علوم و معارف از علم است را بودند و شایان ترتیب نبوت باشند زیرا که بنات این معارف کثرت علییه حال که متناهی صحیح است مثل علم انبیاء علیهم السلام و الصالحات و الصالحات چه علم احکام و چه علم اشهر و صحیح است که شبهه از آنکه آن متنوع نوشته است بلکه این معارف مندرجه در ولایت اند که قدم راسخ و رکن واروس این علوم از آنست که ولایت بودند از آنست که نبوت انبیا علیهم السلام و التوسیات جزئی و ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوبند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود همه اشکارا و شکار جزی نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سؤال خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جفایان قطر است محکم آنچه توان کرد جمیع انبیا سانی بکمالات نبوت گفته اند که لایزال کماله و فضل جلاله و حسیه دیگر و توجیه آن گفته اند که ولایت نبی فضیلت است از نبوت و این هر دو فرق حقیقت نبوت را نادیده حکم غائب کرده اند نزدیک یارین حکم است حکم تبریح سکر بگو اگر حقیقت محقر امیده است هرگز سکر را بجهت نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک با عالم پاک و تنها که صحیح از اینها شکار محقر و در نه سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواهان ازینها شکار علوم و ادبیه جرات یارین حکم نموده اند چه تقریر عقلا است که صحیح بهر آن سکر است اگر صحیح و سکر مجازی است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یفعل علی اللہ
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرش و افتادگی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أَوْ لَكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله و زن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 بهر صورت اوست و حق بجهت بزرگی و قدر

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

شہد و عظمت آخرت است لَٰنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ صَدْرَتَانِ إِنْ رَضِيَتْ أَحَدَهُمَا سَخَطَتْ
 الْآخَرَیَ اِذَا خَافَ لَوْ دُنِيَ عَزِيزَاتُ آخِرَتِ خَوَارِ اسْتِ آخِرَتِ عَزِيزَاتُ صَحِیح
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است - (ع) مَا أَحْسَنَ الدِّیْنِ وَالْ دُنْيَا لِوَاجِعًا
 آرسے جمعی از مشائخ شری از خود و بایست خود تمام برآده اند بواسطہ بعضے نیاتِ حقانیت
 اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقے ندارند و
 از بہد فارغ و آزادند سِجَالٌ لَا تَلْبِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا یَبِیْعُ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ تِجَارَاتٌ وَ بَیْعٌ اِیْشَانَا
 مانع ذکر خدا نیست در مین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند
 قَدْ سَرَّ اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِّرِ الْاَقْدَاسِ کہ در بازار مثنی تاجر سے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت *

دست در کار خود
 آخرت است
 اگر دنیا عزیز است
 آخرت خوار است
 اگر دنیا خوار است
 آخرت عزیز است
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است
 ما احسن الدین و دنیا لواجعا
 آرسے جمعی از مشائخ شری از خود و بایست خود تمام برآده اند بواسطہ بعضے نیاتِ حقانیت
 اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقے ندارند و
 از بہد فارغ و آزادند سِجَالٌ لَا تَلْبِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا یَبِیْعُ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ تِجَارَاتٌ وَ بَیْعٌ اِیْشَانَا
 مانع ذکر خدا نیست در مین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند
 قَدْ سَرَّ اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِّرِ الْاَقْدَاسِ کہ در بازار مثنی تاجر سے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سبحانہ غافل نگشت *

عنه که در تالیف بحیث انه در ارباب جاه و ریاست و قریح بر اقران مغربی

سبحانه من ذلک و من فضله العکله الشعه الکریم عالم را از براسه این غرض انتخاب
 کنند بهتر بنیاد اگر از علما و اخراست پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریا است و اگر پیدا نشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا آنکه لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را دیده که فارغ و بیگانه است سر از پر سپید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیات و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع نوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذلک عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و تیسر امر کمه و شتر حصد که کمه و غیره سینه
 البشری مطهر عن زغیر البصر علیک و علی الهم من الصلوات افضلها و من التلیفات
 انکلهما من لک کثیر الناس لک شکر الله کسری کثیر آدمی سبحان او در و شکر ضامی عروج بل بها
 نیار و ریس برافقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاسب جمعیت حضرت خواجیه ماشاوه
 ای یغنیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانی چون حکم

کتاب پنجاه و چهارم
 در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع نوق ضرر صحبت کافر است
 و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند
 و مینا سبب ذلک عظم الله تعالی
 اجرکم و رفع قدرکم و تیسر امر کمه
 و شتر حصد که کمه و غیره سینه
 البشری مطهر عن زغیر البصر علیک
 و علی الهم من الصلوات افضلها
 و من التلیفات انکلهما من لک کثیر
 الناس لک شکر الله کسری کثیر آدمی
 سبحان او در و شکر ضامی عروج بل
 بها نیار و ریس برافقیران شکر احسانهای
 شما لازم است اولاسب جمعیت حضرت
 خواجیه ماشاوه ای یغنیل شما دران
 جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم
 و خطهای وافر رویم و ثانی چون حکم

دست و پائی بزند بکلمه من لکن سواد قوم هم مؤمنهم میختم که این بے استطاعت
 داخل آنجا که کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ما و علیہ الصلوٰۃ والسلام ساخته بود آیه
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متفرق از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با و شاه بر وجه اتم ایشان را حق بختانند تا طاعت
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوٰۃ افضلها
 و من التسلیحات انکما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل تمییز نیاز مولانا حاجد از
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سلفه نفس کوا الامنی کی کلمات
 فقه و ادب یکدیگر در کنار هم
 سعادت حاصل شود که در کتب
 حضرت مولانا صاحب دهر
 در تفهیم مسلمانان
 و در تقویت ایمان و عمل صالح
 بسیار شایسته است
 در این کتاب
 در بیان احوال و معاش
 در بیان اخلاق و عبادت
 در بیان حقوق و تکالیف
 در بیان فتنه و فریب
 در بیان جهاد و شجاعت
 در بیان امید و استقامت
 در بیان توبه و استغفار
 در بیان صبر و شکر
 در بیان زهد و قناعت
 در بیان حیا و عفت
 در بیان شرف و کرامت
 در بیان فقر و محتاجی
 در بیان غم و اندوه
 در بیان امید و دلجوئی
 در بیان کفر و ایمان
 در بیان شرک و توحید
 در بیان جاهلیت و اسلام
 در بیان کفر و ایمان
 در بیان شرک و توحید
 در بیان جاهلیت و اسلام

کتابت چهل و هشتم

نیز بسیاری از نعمات و دستگاہ شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتعمیر علم و طلب
 علوم که حاملان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الاخوان و یجرت سیدنا الانبیاء
 علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیحات و اللیحیات حرمت نامه گرامی که نفع از ایشان
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد تسبیح مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے براسط طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بکلمه الظاهر عن رب العالمین امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع کرام تقدیم سدا کرده باشند کل انا و یتو شکر بما فیہ تسبیح از کوزه برون همان آید
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صاحبین ظاهر و باطن است
 همان برین اندکده همان ترا و کرد در دست

وَلَمَّا مَسَطَرْنَا عَلَيْكُمْ وَصَالَىٰ إِلَيْهِ الصَّلَاةَ وَاللَّسْلِمَاتِ بایشان برپاست فردای
 قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و خروج از آن
 وابسته بایشان شریعت است اَبِيَا صَلَاةَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَتَسْلِيمَاتِهِ عَلَيْهِمْ كَيْبَرِيْن
 کائنات اند بشرایح دعوت کرده اند و مدارجات برآن مانده و مقصود از بعثت این اکابر
 تبلیغ شریعت است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن
 علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا می عزیز و جل
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله ارسال شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
 بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيْهِم الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِمَاتُ و شراکت است
 بان اکابر و مقرب است که کاملترین حسنت بایشان سلم فرموده اند و خرج کردن در راه غیر
 اکابر ازین بیشتر است و انصاف و ایتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بخل
 نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول
 را که برای تأیید شریعت باشد و تزویج ملت و بره علیاست و انفاق چینی باین نیت
 خرج کردن برابر خرج کفاح است در غیر این نیت اینجاست سوال کنند که طالب علم گرفتار از
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم
 با وجود گرفتاری بسبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه
 خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کار
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود
 در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرن اند و باند بعدا کم گردانیده باشند
 و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دار و واصل ملکان شریعت است حکم علماء
 ۱۱

نیت جنت که
 تبلیغ شریعت
 باین است
 نیت جنت که
 تبلیغ شریعت
 باین است
 نیت جنت که
 تبلیغ شریعت
 باین است

عنه کتاب فی التوفیق فی الجواب ده عند تالوله اعظم بالصواب ۱۲

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست که تار آن صحت نیست بخاطر یک پنجم (ص) هم نبی بود هم
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۲۰

مکتوب شصت و دوم

ببیناب میرزا حسام الدین احمد صد و یکم و یازدهم در بیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از مقاصد
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک پس جلدیه که بعد از سلوک است
از مقاصد است و مائینا یست ذلک الحمد لله و سلا م علی عباد و آل ذین یصطفی طریقه
وصول را در وجود است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است
از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از مقاصد مطلوبه است جذبیه و تصفیه
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال
مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالصورت است مر جذبیه آخری رافی الحقیقت بالکبری مانا سبت
ندارد پس مر او از اندراج نهایت و در برایت که در عبارات مشایخ این سلسله علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است و در برایت و الا حقیقت نهایت و در برایت نمی گنجد و نهایت
یا برایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال
آنها تخریر یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عمودا بصورت حقیقت ضرورت و اکتفا از حقیقت
بصورت از دوریست تحقیقنا الله سبحانه انما بالتحقیق الحق و بحقیقنا عن الصانع العظیم
بشخصیت النبی المختار و الله الا کبر علی و علی و من الصلوات کما بان من العیان انفسا لها

لطه مع تاریخ این است
بنام سلامه بهنگام بود
چونید این مکتوب را
شما بکدام شیوه میفرستید
این کتاب را میفرستیم
در صورتی که در آنجا
نام و نام خانوادگی و
تعیین مکان را درج فرمایید
تا به دست شما برسد
در هر دو روز یکبار
بفرستیم تا به شما
رسد

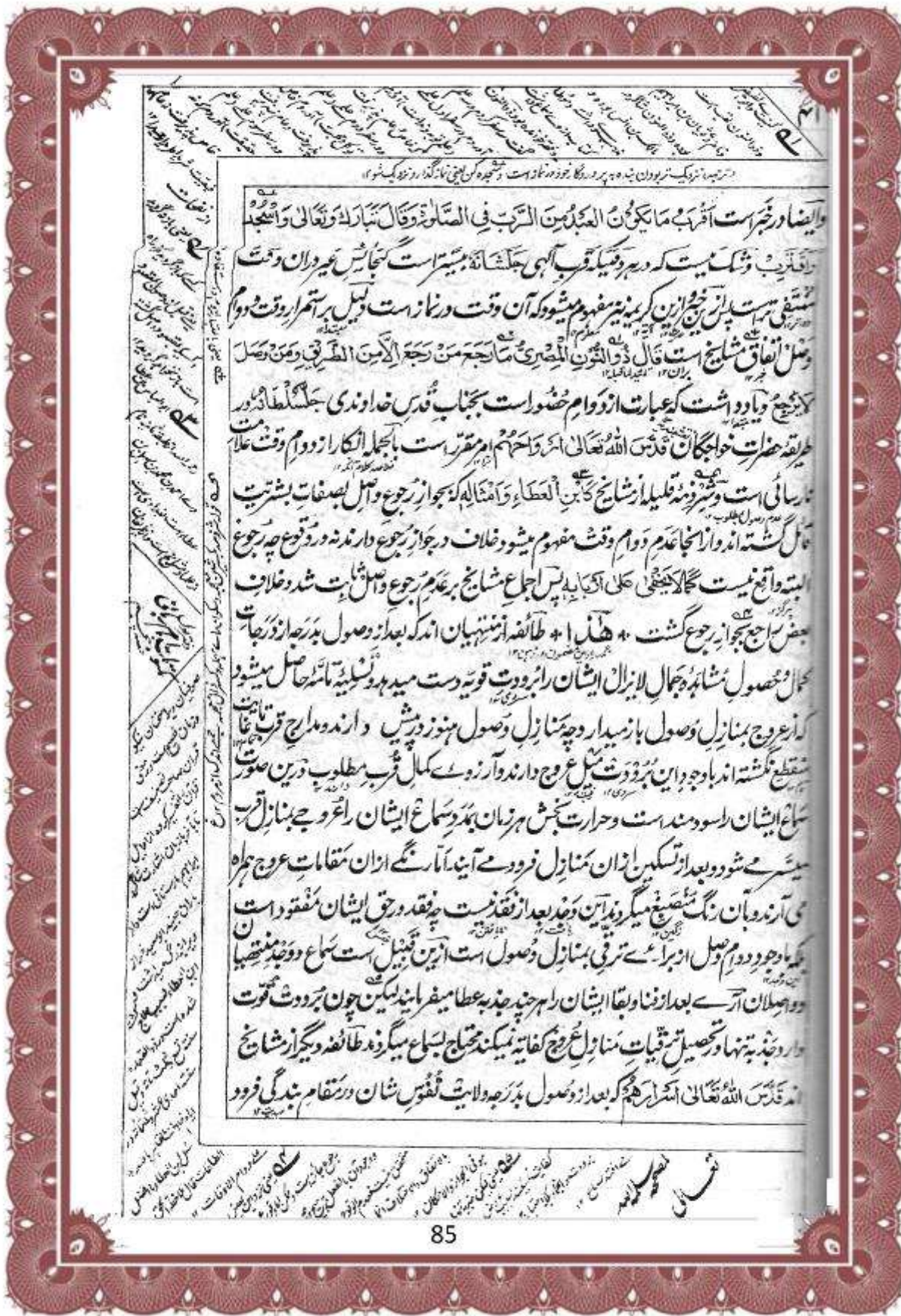
عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دارود و طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است که مکتوب اشاره به همین دلیل دارد

کتاب در اولویت ما و پیغمبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرِيفَاتُهُ دَرِيبَانِ أَحْكَامِ سَمَاعٍ وَوَجْدِ قَبْصٍ وَبَعْضِ رَعَايَةِ
بِرِيْعٍ تَعْلِقُ وَارْتِدَائِ سِحْرِ اللَّهِ الْخَمِينِ الْحَيْمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
بِرَانِ أَرَشِدَكَ اللَّهُ تَعَالَى طَرِيقَ السَّادَةِ وَالْهَمَّكَ صَرَاطَ الشَّرَّادَةِ كَمَا سَمِعَ وَوَجِدِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه ما يغني عن كل شيء
وهدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ما أرسلنا من قبله من الرسل
ولقد أنزلنا القرآن لكي نتبين أثره في القلوب
ويعلموا أن القرآن هو الحق والهدى والرحمة المبينة
على الصواب والعدل والبر والحق
والذي لا ريب فيه ولا شك ولا تحريف ولا تبديل
ولقد أنزلنا القرآن لكي نتبين أثره في القلوب
ويعلموا أن القرآن هو الحق والهدى والرحمة المبينة
على الصواب والعدل والبر والحق
والذي لا ريب فيه ولا شك ولا تحريف ولا تبديل



در تفسیر آنکه سرور آن است که در روز قیامت در جوار رحمت و مهربانی نماند و در روز قیامت

و ایضا در خبر است آنکه ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجده
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت خلا
 نرسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفیفی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال محصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از عروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات متناوب عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

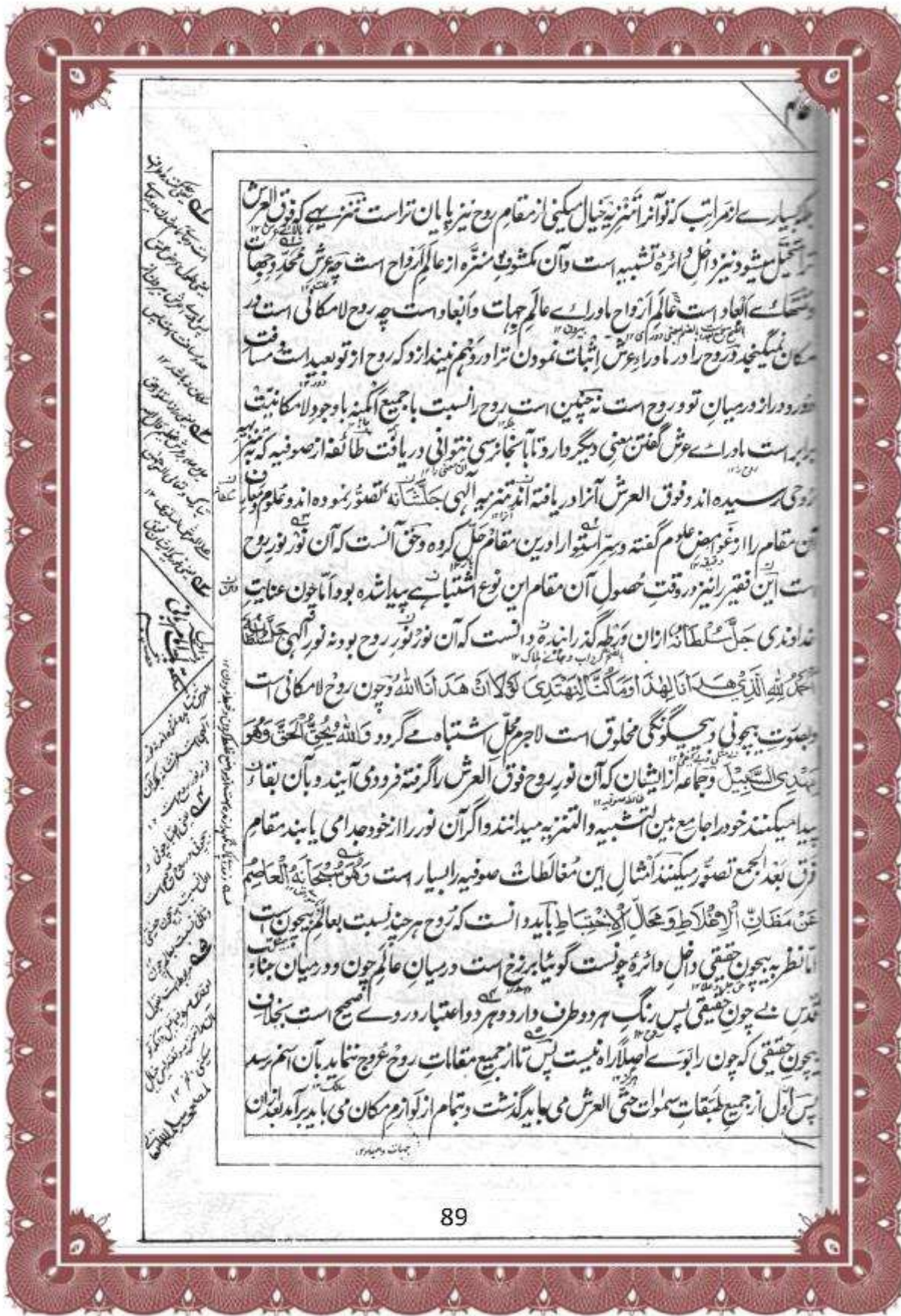
و ایضا در خبر است آنکه ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجده
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت خلا
 نرسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفیفی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال محصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از عروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات متناوب عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در تفسیر آنکه سرور آن است که در روز قیامت در جوار رحمت و مهربانی نماند و در روز قیامت
 و ایضا در خبر است آنکه ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجده
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلش آنگاه بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی نیست پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقار المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلش لطافت دور
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت خلا
 نرسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفیفی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا در زیارت
 کمال محصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از عروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات متناوب عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لایبت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در بیان ملائحت و صحتی تراحت تکلیفی ازین برکعت

می آیند و ارواح ایشان بفرامحت نفوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکبرین و راجح گشته است بدو بر روح میرسد روح را بواسطه
 آن اعدا و تقابلت خاصه بطولب پیدا میگرد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین
 در ادائے حقوق بندگی و طاعات پیل غرور در بنا و ایشان کم است و شوق صغور و در وطن
 شان قلیل هنوز مبتا بعدت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان محکم لاجرم جدید البصرند از دور چینی می بینند که نزدیکان در ایضا اران
 هر چند عروج کمر دارند اما نورانی اند و نور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و در جلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند و نوریت
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامعه مستقلان از ازل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و متحقق به بقا و باقی
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب اینک کشان کشان می برند بر دوش
 آنجا از بهر ایت ممنوع است و تشبیه ایشان را غم خیز و خروج محتاج بامور غیره نیز میدانند سماع قوی
 و رنگینای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج اینک
 بنهایی نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام
 و انکسایات و الحقیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است حکایة الصلوة و الحقیة نصیب می بینند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و محض فضل این
 سبک طائفه این نوع و اصل بنهایی نهایت را بعالیه باز دارند و زودت مستعدان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرودی آید و روح او مخرج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال
 قزویه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعتقادی بالقلب همست انکسایات و الحقیات و کمال عموم مقامات

معه می آید و ارواح ایشان بفرامحت نفوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکبرین و راجح گشته است بدو بر روح میرسد روح را بواسطه
 آن اعدا و تقابلت خاصه بطولب پیدا میگرد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین
 در ادائے حقوق بندگی و طاعات پیل غرور در بنا و ایشان کم است و شوق صغور و در وطن
 شان قلیل هنوز مبتا بعدت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان محکم لاجرم جدید البصرند از دور چینی می بینند که نزدیکان در ایضا اران
 هر چند عروج کمر دارند اما نورانی اند و نور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و در جلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند و نوریت
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامعه مستقلان از ازل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و متحقق به بقا و باقی
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب اینک کشان کشان می برند بر دوش
 آنجا از بهر ایت ممنوع است و تشبیه ایشان را غم خیز و خروج محتاج بامور غیره نیز میدانند سماع قوی
 و رنگینای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج اینک
 بنهایی نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام
 و انکسایات و الحقیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است حکایة الصلوة و الحقیة نصیب می بینند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و محض فضل این
 سبک طائفه این نوع و اصل بنهایی نهایت را بعالیه باز دارند و زودت مستعدان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرودی آید و روح او مخرج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال
 قزویه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعتقادی بالقلب همست انکسایات و الحقیات و کمال عموم مقامات



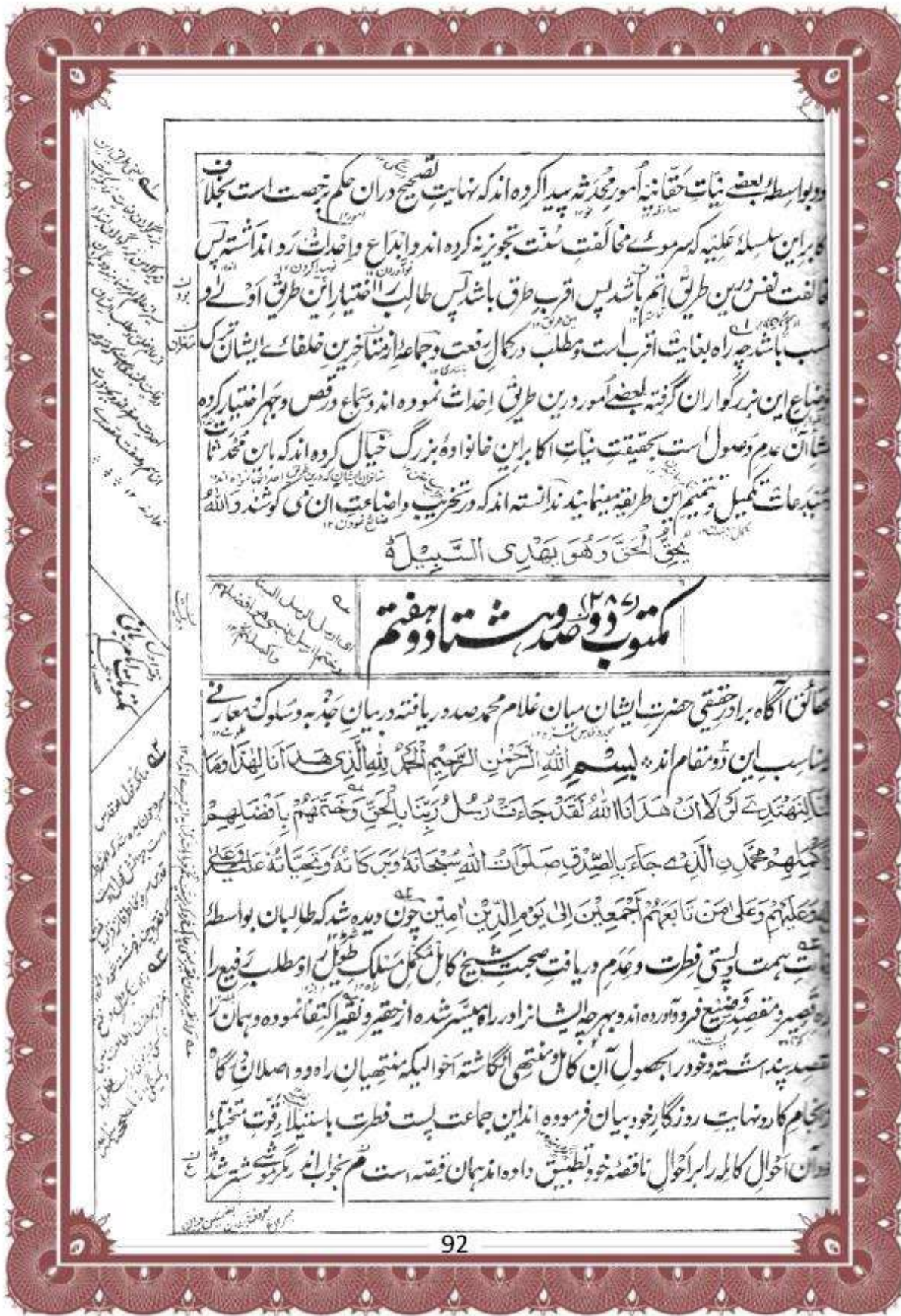
بسیارے از مراتب کہ توانی آنتر نیخیال سکینی از مقام روح نیز بایان تراست تفسیر یہ کہ فوق العرش
 ترا تحصیل میشود نیز دخل اثرہ تشبیہ است وان مکتوبہ منترہ از عالم ارواح است چو عرش محمد و جبرائیل
 و ستارے العباد است عالم ارواح باورکے عالم حیات و انبعاث است چو روح لامکانی است در
 مکان نیکیچند روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در دویم بدینہ لزو کہ روح از تو بعد از موت
 حضور در از در میان تو و روح است نہ چنین است روح را نسبت با جمیع المکنیہ با وجود لامکانیت
 برابر است باورکے عرش گفتن معنی دیگر وار و با آنجا کسی نتوانی دریافت طائفہ از صوفیہ کہ تیر
 روحی رسیدہ اند فوق العرش آنرا در یافتہ اند تفسیر یہ الہی جل جلالہ تصور نموده اند و معلوم بسیار
 تن مقام را از عوالم معلوم گفته و بہ استوار اوین مقام حل کرده و حق آنست کہ آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہ ہے پیدا شدہ بود اما چون عنایت
 خداوندی جل جلالہ از ان و زبطہ گذرانندہ و آنست کہ آن نور نور روح بود نہ نور الہی جل جلالہ
 کمال اللہ الذی ہدانا لهذا و ما کانت الیہ مخرجنا لولا انک ہدانا لانا اللہ و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و جسم کوئی مخلوق است لاجرم محل اشتباہ ہے گرد و قالہ فی حق المعنی و نحو
 ہند حال السبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفتہ فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیہ و التمزین میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد الجمع تصور میکنند انحال این مغالطت صوفیہ را بسیار است و حق سبحانہ العالمیم
 عن سقائت الی حدک و محال الی حدک باید و آنست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریہ بیچون حقیقی دخل و اثرہ چو نیست گویشا بر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
 مدرس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار در و سے اصحیح است بجان
 بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصلا راہ نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم برسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآمد و بعد ان

عنه و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و جسم کوئی مخلوق است
 لاجرم محل اشتباہ ہے گرد و قالہ فی حق المعنی و نحو
 ہند حال السبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفتہ فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیہ و التمزین میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد الجمع تصور میکنند انحال این مغالطت صوفیہ را بسیار است و حق سبحانہ العالمیم
 عن سقائت الی حدک و محال الی حدک باید و آنست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریہ بیچون حقیقی دخل و اثرہ چو نیست گویشا بر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
 مدرس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار در و سے اصحیح است بجان
 بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصلا راہ نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم برسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآمد و بعد ان



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمْتُ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا نَحْرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَائِرُ صَلَاةٍ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين
 وبعد
 فبما رحمة ربي
 بلغنا هذا الموضع
 من كتابي
 فبما رحمة ربي
 بلغنا هذا الموضع
 من كتابي
 فبما رحمة ربي
 بلغنا هذا الموضع
 من كتابي



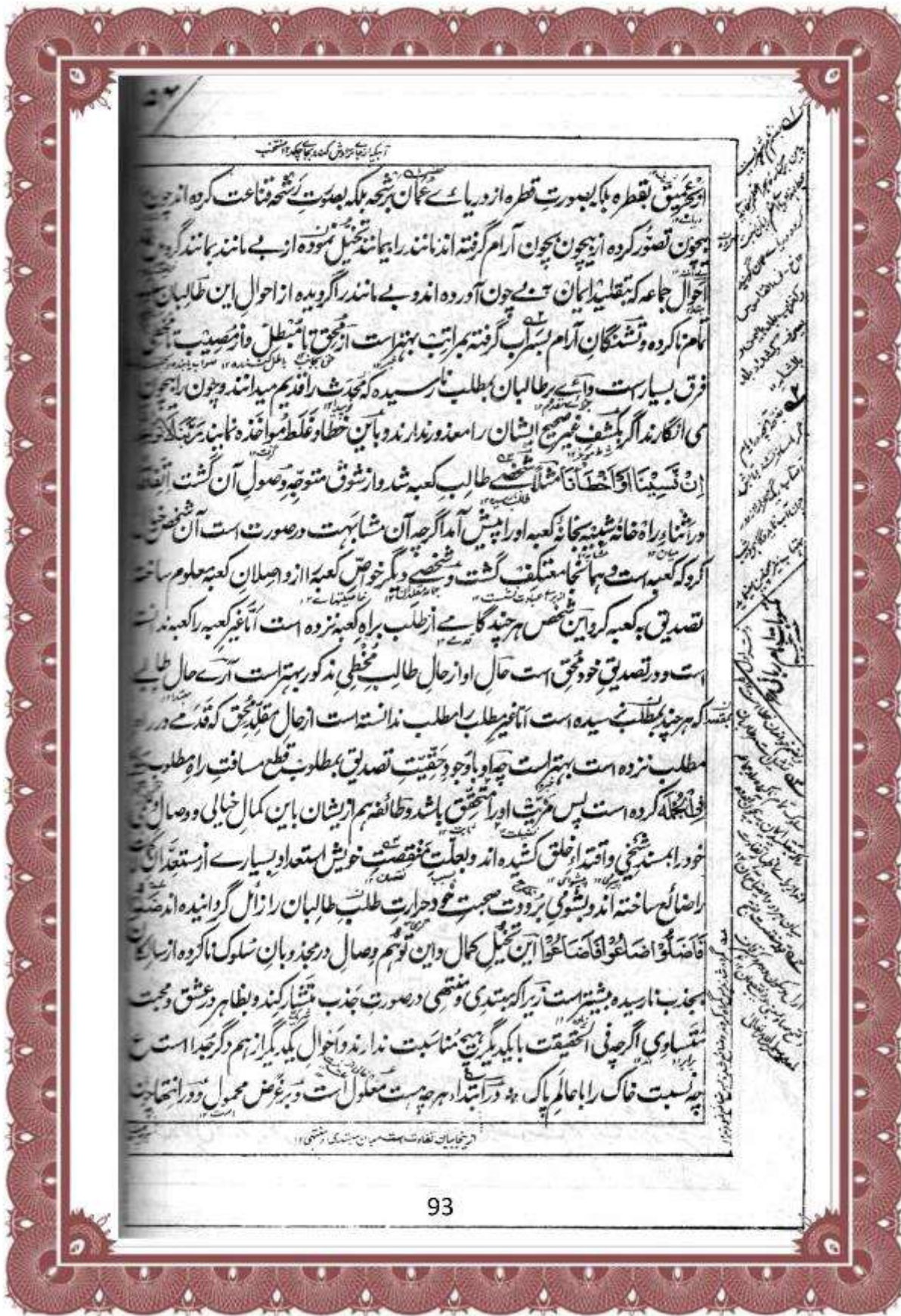
و در بواسطه بعضی نیات حقیقیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلَهُمْ
 كَلِمَاتٍ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدًا لَهُ عَلَيْهِ
 وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستینا قوت متخلفه
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



۲۲

آنگاه که در این کتب مذکور است

از عینش نقطه باین صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان همه چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 تمام کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و از تصدیق
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط می افتند نه این که
 ان کسینا اذ احکنا انما مثلنا ^{عنه} طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص
 کرده که کعبه است به آنجا مستکف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او جدا ماند کعبه معلوم سانه
 تصدیق بکعبه کرده این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرفته است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزش او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خدایی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضلوا و افاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 سنجید نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

در جایان لغات هفت صدم سلسله است

این کتب در این کتب مذکور است
 از عینش نقطه باین صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان همه چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 تمام کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و از تصدیق
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط می افتند نه این که
 ان کسینا اذ احکنا انما مثلنا ^{عنه} طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص
 کرده که کعبه است به آنجا مستکف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او جدا ماند کعبه معلوم سانه
 تصدیق بکعبه کرده این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرفته است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدمی در
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزش او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خدایی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضلوا و افاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 سنجید نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاہری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقہ عالیہ لفتشدنیہ جذبہ بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع را هم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذبہ حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امدی الکاثر مدد بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذبہ و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و تفرق در میان جذبہ مبتدی جذبہ
 مستسی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فکشت کشت فیہ یحسن تکو فیہ سبھا انه وهو سبحا انک
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذبہ متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیدہ است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذبہ قوی داشته باشد و از هر راه که متجارب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اندبے سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاہری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقہ عالیہ لفتشدنیہ جذبہ بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع را هم از ایشان که احوال منقلبہ در مقام جذبہ حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امدی الکاثر مدد بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذبہ و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگرے و تفرق در میان جذبہ مبتدی جذبہ
 مستسی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فکشت کشت فیہ یحسن تکو فیہ سبھا انه وهو سبحا انک
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذبہ متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیدہ است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذبہ قوی داشته باشد و از هر راه که متجارب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اندبے سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانو درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامعہ قلبیہ محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طے مساکب سیر الی امد و تحقق سیر فی امد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمود و ملذذ انعام حاصل نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوره بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

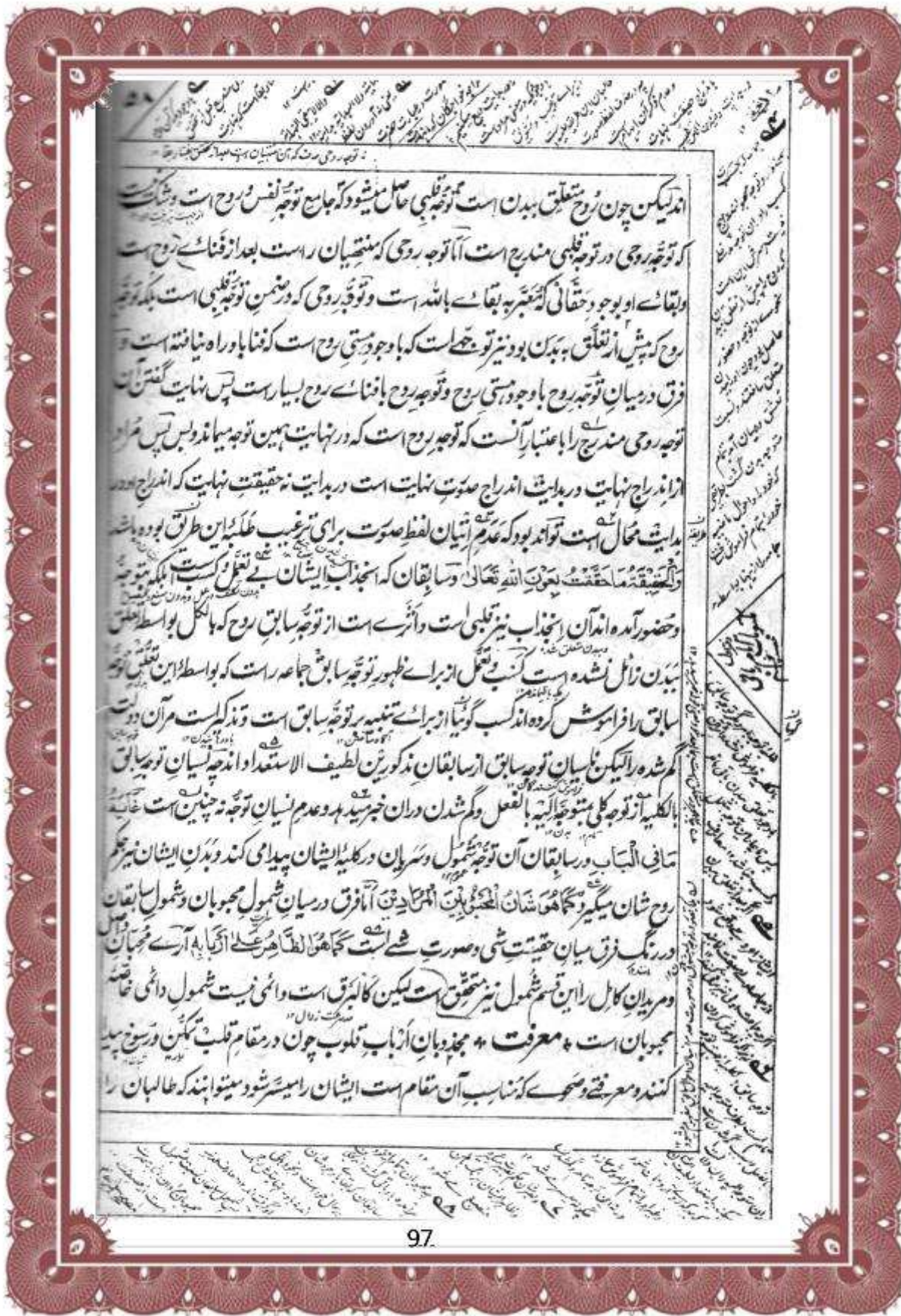
سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمود و ملذذ انعام حاصل نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوره بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

بقوه مدونی کسری باید خواند

مستنصر بزرگی

در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است
 در این مقام که در این مقام است

می باشد یعنی از مجذوبان باشند که هر چند پرا بر سلوک در آید و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بقدر قطع نشود و رو به بوق پیدا کنند آنحال این علوم و این ایشان نمیکند و در این و در این و در این
 توجیه بر آمد که در عروج به راجع قریب و صعود و معارج قدس کند و رنگ اندر زین آخر جانیست
 حسیه خیریه الظالمین اذ جعل لنا من ذلك وليا و جعل لنا من ذلك نصيرا
 است وصول بنهایت مطلب تبعی از این علوم است چه هر چند بنزیر بیشتر نسبت پیدا شود عالم
 این صانع است نسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح دانستن و یا صلح را محیط عالم میدان
 است معنی ندارد مگر این است که ابواب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله
 عالی روح القدس فرموده اند که ما نهایت را در برایت روح میکند یعنی این عبارت است که
 جذب و محبت که منتحصان را در نهایت میسر میشود درین طریق و در آن جذب و محبت که در ابتدا پیدا
 میشود روح است زیرا که آن جذب است یعنی آن جذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 است برنج است میان روح و نفس پس دشمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محض
 این بر این اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این توفیق طریق بر این حصول این معنی وضع نموده اند و مشکلی از برای وصول این مطلب
 نیست کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و درین باب است اندر آن و ایضا این
 مقام جذب بر ایشان فاضل است که دیگران را نیست و اگر نیست تا در آنست و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام برای آنکه قطع منازل سلوک نمایند فناء و بقا شایسته فناء و بقا است از باب سلوک
 است میشود و شریک از مقام کمال که شبیه بقام سید عرفان الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 است سعادت می نمایند تحقیق این بحث عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 است آید آنست که روح را پیش از تعلق به بدن شوی از توجه مقصود حاصل بود چون پس
 است آن توجه را غل شد اگر بر این سلسله علییه طریق بر این توجیه سابق وضع نموده



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحیان را است بعد از فتنائے روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة مَا حَقَّقْتُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا يُقَانُ كَمَا سَجَدَ آبَائِي شَانَ سَبْعَةَ تَعْلَمُ كَسْبِ الْمَلِكِ تَوْجِه
 و حضور آمده اند آن را بجزاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه قلبی بتوجه قلبی بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آفاق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی آگیا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فتنه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

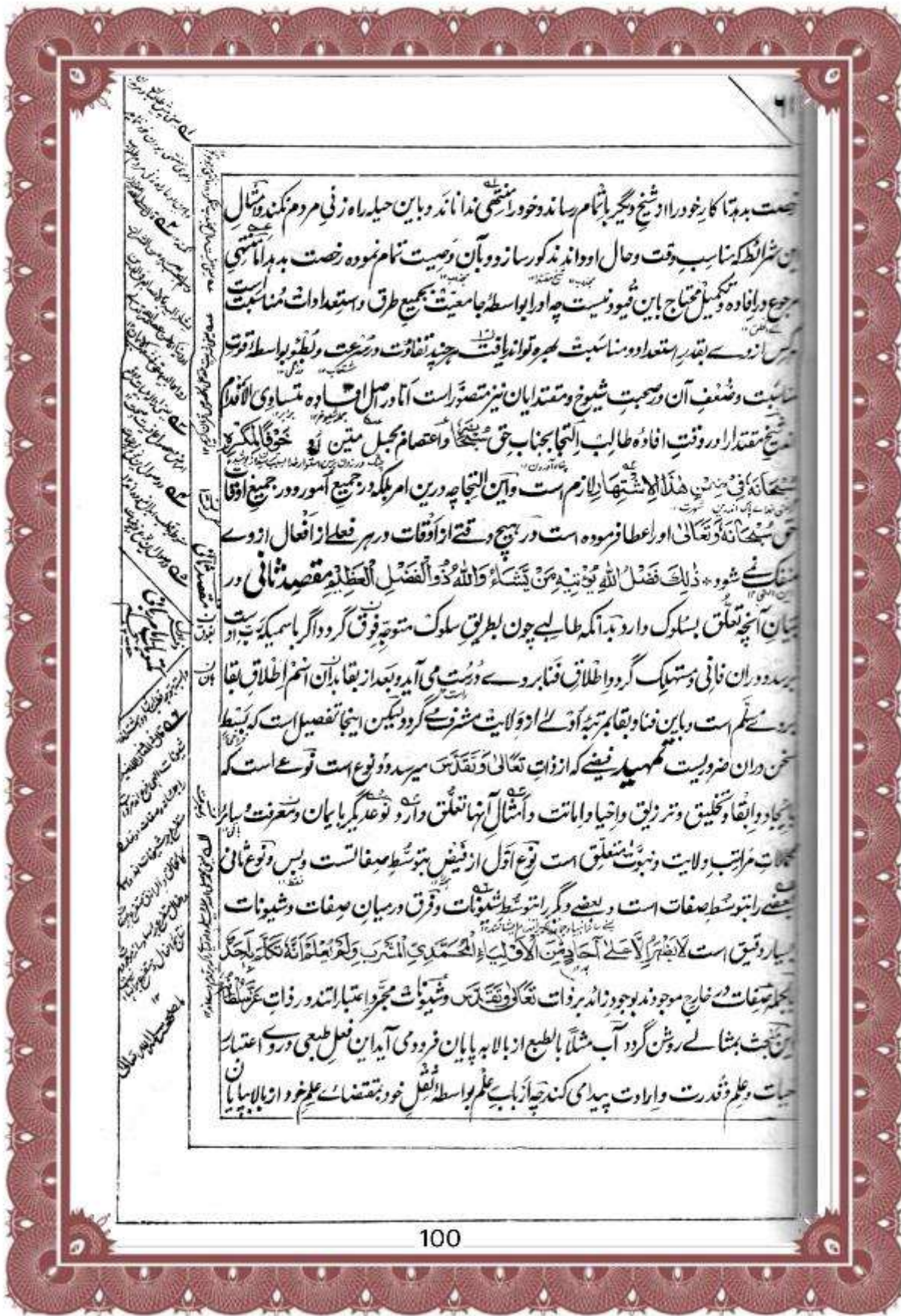
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع بعالم تری تکمیل افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توجیه افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین این تشبیه و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده
 مستحق مرجع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق مرجع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است
 برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام معتاد است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده مستحق مرجع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق مرجع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سازد و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاوید است کہ پیشتر اصلا موجود نہ
 و موقوف بود بر فائے روح بلکہ بر فائے او بود و حقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شنبوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی ہست و سنا سبت حقیقی و استعداد سکتل



Handwritten marginal notes in the left margin, written vertically in Persian script.

Main body of handwritten Persian text. The text discusses philosophical and scientific concepts, mentioning terms like 'تخصت بدیهه', 'تساوی', 'مقتدر', and 'تعلیق'. It includes a quote: 'ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ'.

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم
 که برت مومس اندر حضور ان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر اشیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکت الله علی سیدنا و علیکم و علی صلوات
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که این
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلیت و است تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلیت
 اگرچه برزخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برزخ برنگ است
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شیء عبارت
 از ظهور شیء است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برزخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برزخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و توشه بقوق
 علم است و قدرت نیز
 ثابت شد چه ارادت
 تخصیص احد المتقدّین
 است این اعتبارات در
 ذوات آب بمنزله
 شیونات است
 اگر با وجود این
 اعتبارات صفات
 زائده و ذوات آب
 اثبات کرده شود
 بمنزله صفات
 است بوجود زائده
 آب باعتبار اولیٰ
 حقّی و عالم فاعل
 و مرید نمیتوان
 گفت از برای این
 اسمی ثبوت صفات
 زائده و رکار است
 پس آنچه در عبارت
 بعضی شایخ در
 اثبات اسمی مذکور
 از برای آب واقع
 شده است بشک آن
 عدم فرق است
 میان شیون و
 صفات و همچنین
 حکم نفی بوجود
 نیز محمول است
 بر عدم آن فرق
 و فرق دیگر در
 میان شیون و
 صفات آنست که
 مقام شیون
 عمومی قوی
 ایشان است و
 مقام صفات
 پنجمین است
 محمد رسول
 الله صلی الله
 تعالی علیہ و
 آله و سلم که
 برت مومس
 اندر حضور
 ان الله تعالی
 علیهم اجمعین
 وصول فیض
 ثانی ایشان
 را بتوسط
 شیونات و سایر
 اشیاء و جماعه
 که برآید امر
 ایشانند
 صلوات الله
 تعالی و برکت
 الله علی
 سیدنا و علیکم
 و علی صلوات
 آنست که
 وصول این
 فیض بلکه
 فیض اول هم
 ایشان را
 بتوسط
 صفات است
 پس گوئیم
 که این آن
 سرور است
 علی الصلوة
 و السلام و
 واسطه
 وصول فیض
 و ویم است
 نفل شان
 العلم است
 و این شان
 جامع جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی است
 و آن نفل
 معبر بقابلیت
 و است
 تعالی و
 تقدس شان
 علم را بلکه
 جمیع شیون
 اجمالی و
 تفصیلی را
 لیکن
 باعتبار
 شمول شان
 علم اینها
 را باید
 دانست که
 این قابلیت
 اگرچه
 برزخ است
 میان
 ذات عزت
 الله و
 میان
 شان لعلم
 آنها چون
 یک جهت
 او برنگ
 است و آن
 جهت
 ذات است
 تعالی
 شان در
 برزخ
 نیز رنگ
 آن پیدا
 نمیشود
 پس آن
 برزخ
 برنگ است
 دیگر که
 شان لعلم
 است منصف
 است پس
 ناچار آن
 را نفل آن
 شان گفته
 شد و ایضا
 نفل شیء
 عبارت از
 ظهور شیء
 است اگرچه
 بیشتر و
 بیشتر
 باشد و
 مرتبه
 دویم و
 چون
 حصول
 برزخ
 بعد
 حصول
 طریقت
 است لاجرم
 این برزخ
 در وقت
 تکشف
 در تحت
 آن شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا باطل

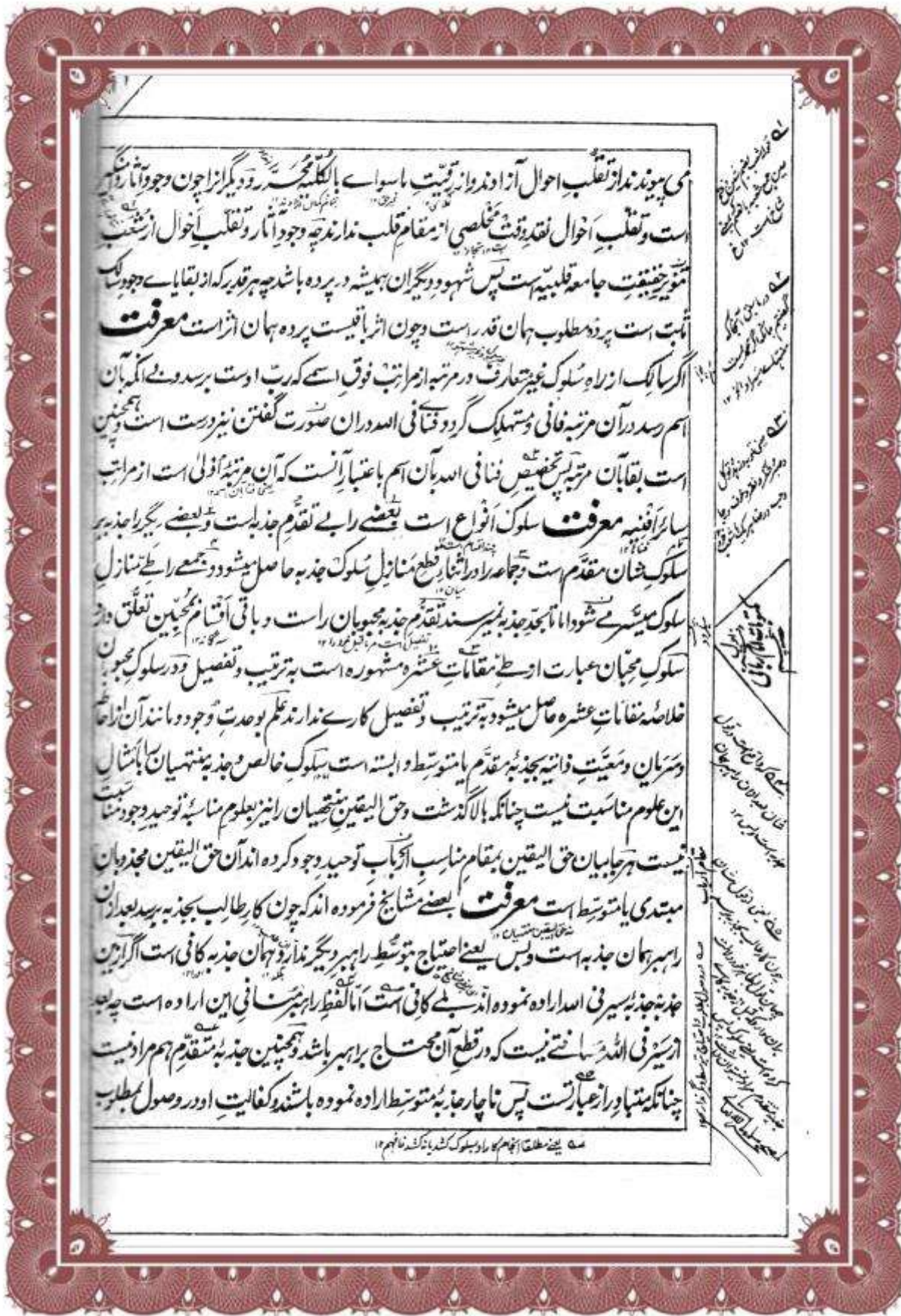
طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة والسلامه از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

یعنی چون قبلی صدق باشد

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با اسد بناید مطلق فانی و باقی می توان
گفت یا مقید بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فانی محمیان ^{می یابند} آید
بقائه ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجای ^{شاید} یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء ساکات شانی مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائه وجود ساکات و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیگردد و چه وجود ساکات اثر همان صفت
و حال آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا بانده فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بیشتر نیست این باشد و از خوف رذ ^{مکشود} محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و ^{مکشود} باقی گشته درین محل
توجه منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائه اثر وجود ساکات ممکن
است از اینجا تواند بود و اختلاف فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی ^{بسیکای} است که در جواز رجوع و اصل عدم
جواز آن واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اول ^{بسیکای} در خط است و همچنین است
تجدد فیکه در زوال اثر وجود ساکات بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جائز ندانند که اندحق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر ^{بسیکای}
تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
بسیکای ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شخص و نیست مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زندگه است و جماعه ایزن طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
بسیکای اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زندگه دانسته اند و الحق ^{بسیکای} ماسحققنت باعلا کما ^{بسیکای}
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندگه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
بسیکای ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

فانی را فانی فی اسد بناید گفت
باقی را باقی با اسد بناید مطلق
فانی و باقی می توان گفت
یا مقید بصفتی یعنی فانی
و صفت علم با باقی آن صفت
پس ناچار فانی محمیان آید
بقائه ایشان اکمل و ایضا
مخرج مجدی چون بجای یون
است و شیون را با عالم
هیچ مناسبتی نیست
چه عالم ظل صفاست
نه ظل شیون پس فناء
ساکات شانی مستلزم
فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائه
وجود ساکات و اثر او
نماند و همچنین بر
تقدیر بقا تمامی
خود بان شان باقی
بیگردد
تخلف فانی و صفت
که تمام از خود
نمی برآید و اثرش
زایل نمیگردد
و چه وجود ساکات
اثر همان صفت
و حال آن پس
ظهور اصل ماحی
و جو ظل باطل
نباشد و بقا بانده
فناء است پس
مجدی از جوع
بصفا بیشتر
نیست این باشد
و از خوف رذ
مکشود
محفوظ چه
او بجای از
خود برآمده
است و با و
مکشود
باقی گشته
درین محل
توجه منوع
باشد بخلاف
و صورت فناء
که صفاتی
که خود در
اینجا
بواسطه
بقائه
اثر وجود
ساکات
ممکن
است
از اینجا
تواند
بود و
اختلاف
فیکه
در میان
مشایخ
قدس
الله
تعالی
است
که
در
جواز
رجوع
و
اصل
عدم
جواز
آن
واقع
است
حق
است
که
اگر
محمیت
محمول
است
از
خود
و
اول
در
خط
است
و
همچنین
است
تجدد
فیکه
در
زوال
اثر
وجود
ساکات
بعد
از
فناء
او
واقع
است
بعضی
بزوال
عین
و
اثر
قابل
گشته
اند
بعضی
دیگر
بزوال
اثر
را
جائز
ندانند
که
اندحق
در
این
باب
نیز
تفصیل
است
اگر
محمیت
عین
و
اثر
تجدد
میسازد
و
غیر
او
را
اثر
زوال
نمی
شود
چه
صفت
که
اصل
است
باقی
است
پس
زوال
ظل
آن
بسیکای
ممکن
نباشد
اینجا
و
قیقه
ایست
باید
است
که
مراد
از
زوال
عین
و
اثر
زوال
شخص
و
نیست
مجدی
یعنی
زوال
وجودی
مستلزم
الحاد
و
زندگه
است
و
جماعه
ایزن
طائفه
زوال
وجودی
تصور
کرده
اند
بسیکای
اثر
ممکن
گشته
اند
و
آن
را
الحاد
و
زندگه
دانسته
اند
و
الحق
ماسحققنت
باعلا
کما
عجب
است
که
با
وجود
قول
بزوال
وجودی
بزوال
عین
نیز
قابل
گشته
اند
چه
حکم
بزوال
عین
وجود
در
رنگ
عمر
بزوال
اثر
مستلزم
الحاد
و
زندگه
است
با
جمله
زوال
وجودی
در
عین
و
اثر
محالست
و
شهودی
بسیکای
ممکن
بلکه
واقع
لیکن
مخصوص
مجدی
مشرب
است
پس
محمیان
تمام
از
قلب
می
آیند
و
بقلب



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه خود رود دیگر از چون وجود آثار است
 است و قلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب
 متویض حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود یک
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحصیل فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفتابیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تناسل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام همچنین تعلق در
 سلوک مجبان عبارت از وسط مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل در سلوک مجویان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و مزیان و معیت و انیه جذب بر مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نه تیسران با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت حق الیقین نتجیان را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن
 را بهر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسط را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السداد داده نموده اند بس کافی است اما لفظ را بهر مرتبه فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی اللذنه سافته نیست که در قطع آن محتاج بر اهر باشد همچنین جذب بر مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدیان را رعایت است پس تا چار جذب بر متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه کار را سلوک کشد با کفایت تمام

لله قلبی غیر منقلب
 منقلب منقلب
 شاکست من

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

مشه
 کسب
 کسب
 کسب

و این است که در بعضی از نسخاتی که در کتب قدیم است

معلوم نمیشود چه بسیار است از سرتطان در وقت حصول این جذب از خروج بفتوح تعاهد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشتند اگر کانی سے بود و رانند راه نیکداشت آسے جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دارد اگر کانی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در اثرنا و طریق نخواهند
 گذاشت آن این کیفیت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسوگ
 کشد کانی است و اگر بسوگ نیاید مجزوب است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 تقدس الله تعالی انهم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس و حرکت افتاده بود و دم و دم
 سے انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جودان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسرار است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز اورا بشعور نمیساخت شعور مخرق با لک اربن یجلس بهماء ومن هولاک اذ کیف یخترق
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عین نار است و کیف یخترق بلکه تویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة والست لله والقیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 ادور است و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ آنحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفان آنجا که گفت من سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفات نو عین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی ذکر که اندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات است آنها ومن الصیات الملهة واقع شده است

کتاب تفسیر
 و من شرحی بر دعوت
 که در کتاب است
 و من شرحی بر دعوت
 که در کتاب است
 و من شرحی بر دعوت
 که در کتاب است
 و من شرحی بر دعوت
 که در کتاب است



و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

آن قایلیت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بکهم اصلع و از شاخ هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگست عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و غیره اگر در واقع خود و مناسبتی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباسی است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند اما کم نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جعل سلطان کتب صورت شریفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد خدا شمس را شاید و تا خلافت راشیان نباشد محل باران است اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذنب لا کمطاکاه + قال تبارک و تعالی انکلمت الایمانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یخجلن او اشفقن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال عطاء المذنب علی انفسه یحیی من وجوده و یتوابع وجوده ان اول کما انکیر لیس شیخ لا یکون ادراک یعلق بالمفصود کالعلم له نسبة الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک المرطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرِفة انهم معرِفة بالله اکدمم تخیر افریه متمسک اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلم بر آنها و صفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا کبریا و کمالات ذاتیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سیرت بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکر بس باور و این هر حکمی که هست از جنس استخوان و
 است و معیت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر تقسیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 است و دست اندازین علوم متیری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 است و اما الاخرة از آنها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرستند
 است از برای تحقیق این مجتبت بیان کنیم عانی مغزیرے ذوفنونے خواہد که کلمات مخزونه خود را
 در علم خود آرد و فنون مکتوبه خود را بر کلام جلوه دهد ایجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 است آن کلمات را منجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 است را بمعانی حسن و نه بلکه بان عالم موجود بیج نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 است و اول اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را تعلیل عالم موجودین آن معانی لغتین معنی ندارد و همچنین
 است و عاقل و معیت در این عاقله غیره واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازے چون
 است معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده غیره واقع در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 است زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواے است
 است موجود است یا لکنی و الطیبی و الکریم الذکی ذی انوار عالم او با هم و خیالات است این
 است بعینہ فربه سوسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او با هم و خیالات نمی برآرد و حقیقت موجود شدن عالم زیرا که عالم و رائے آن حقیقت
 است نیست است تمثیلیه مراد از نظریه و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست است صورت
 است صفات را نه اسما و صفات را با بنمایان اسم در رنگ می محاط بیج قرآت نمیشود و صفت
 است صورت مقید بیج مظهر میگردد و در تکلیف صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه گدایان سلطان

عالم را از او با هم و خیالات
 است و عاقل و معیت در این
 است بعضی معانی زائده غیره
 است زائده منزه و مبراست
 است موجودند و آن حروف و
 است یا لکنی و الطیبی و الکریم
 است بعینہ فربه سوسطائی
 است عالم را از او با هم و
 است نیست است تمثیلیه مراد
 است صفات را نه اسما و صفات
 است صورت مقید بیج مظهر

صحت زیرا که بر آشنایان حقیقت و عاقله حقیقت موجودند آنکه عالم را

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 نیت او علیه السلام و کلامه و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثل شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و مقبلا و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و کلامه و الخیة
 از تجلی ذات اشرف است

بسم الله و کلامه و الخیة
 از تجلی ذات اشرف است

بسم الله و کلامه و الخیة
 از تجلی ذات اشرف است

بسم الله و کلامه و الخیة
 از تجلی ذات اشرف است

و السکام و الخیة
کتاب و وصفت نماز و ششم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من بعدة سید**
انتم سلین و حنبتنا علی ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعه اعلام الهدایة و علی الابرار و محبه الاختیار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق تقالے بر کسیک آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ
 از برات الفت زور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخمي عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عبدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجدا لرسول رحيب وجدا لرسول

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان خوش تقریر و کمال لافندہ و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و ترجمان خوش تقریر و کمال لافندہ و در زبان ہامشہ
 مکتوبات شامزبان
 عدول

عَلَّمَ اللَّهُ الْفِرْعَوْنَ كَلِمَاتٍ لِيُبْدِيَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
عَلَّمَ اللَّهُ الْمَلِكُ مَسْجِدَهُ وَتَعَلَّلَ فَعَلَكَ كَرُ
مِنَ الْعَوَى أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْأَعْمَالِ
وَمَا يَبْعَثُ أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفِ مِنَ السَّالِيبِ
الْناقصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاظِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَظِيمَةٌ
وَلِأَنَّ النَّاظِرَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَرَادَهُ هُوَ

تسے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ
و تقالی فعلیت شمار از قوت بنقصہ ظهور
جلوہ وہ۔ جوان کہ دنیا مزرعت اجرت
است وائے است بران کس کہ درو چیز
نکارید زمین استعداد خود را ملاحظہ داشت
و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید داشت
کہ اضعافت زمین تو طویل آن بدو طریق است
یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک
و بدبریزد و این قسم از اضعافت بد نسبت اول
مضرتر او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی
نیست و جاشیت بدو فساد آن بدین نوع
است کہ طریق را از سالک ناقص اخذ
نمود و بسکایش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را
ہوایے است متبوع و متشوب بہ ہوا را
تا شیک نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت است
مرہو را پس ثمرہ آن ظلمت است ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلاً
و اصل نیست میان طرق موصلہ حق سبحانہ
و میان طرق غیر موصلہ باو سبحانہ اقیانے

عَلَّمَ اللَّهُ الْفِرْعَوْنَ كَلِمَاتٍ لِيُبْدِيَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
عَلَّمَ اللَّهُ الْمَلِكُ مَسْجِدَهُ وَتَعَلَّلَ فَعَلَكَ كَرُ
مِنَ الْعَوَى أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْأَعْمَالِ
وَمَا يَبْعَثُ أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفِ مِنَ السَّالِيبِ
الْناقصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاظِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَظِيمَةٌ
وَلِأَنَّ النَّاظِرَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَرَادَهُ هُوَ

عَلَّمَ اللَّهُ الْفِرْعَوْنَ كَلِمَاتٍ لِيُبْدِيَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
عَلَّمَ اللَّهُ الْمَلِكُ مَسْجِدَهُ وَتَعَلَّلَ فَعَلَكَ كَرُ
مِنَ الْعَوَى أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْأَعْمَالِ
وَمَا يَبْعَثُ أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفِ مِنَ السَّالِيبِ
الْناقصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاظِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَظِيمَةٌ
وَلِأَنَّ النَّاظِرَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَرَادَهُ هُوَ

عَلَّمَ اللَّهُ الْفِرْعَوْنَ كَلِمَاتٍ لِيُبْدِيَ لَهُمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
عَلَّمَ اللَّهُ الْمَلِكُ مَسْجِدَهُ وَتَعَلَّلَ فَعَلَكَ كَرُ
مِنَ الْعَوَى أَنَّ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى
تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطَّلَ رَمَنْ
الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعَ يَذْرَأُ الْأَعْمَالِ
وَمَا يَبْعَثُ أَنْ يُعْلَمَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ
وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَنْ لَا يَذْرَعُ فِيهَا
شَيْئًا أَوْ لَقِيَ فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا
فَأَسَدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ
أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ
الْأَوَّلِ كَمَا لَيُحْتَمَى وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ
بِأَنَّ أَخَذَ الظَّرْفِ مِنَ السَّالِيبِ
الْناقصِ وَسَلَّكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاظِرَ
مَرَّجِبٌ هُوَ مَتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ
بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ
عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَظِيمَةٌ
وَلِأَنَّ النَّاظِرَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ
لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ
الْبَاقِي لِأَنَّ مَصْلَحَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَرَادَهُ هُوَ

الْكَامِلِ الْكَامِلِ كَبْرِ بَيْتِ أَحْمَرَ لِقَطْرَةٍ
دَاوُدَ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَيَدُ وَنَيْطِخُ وَالْقَتَا
تَبْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَإِنَّا كَرُ عَلَى جَاذِقَةٍ
الشَّرِبَعَةَ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَارِحِيهَا
الصَّلْوَةَ وَالسَّلَامَ وَالتَّحِيَّةَ إِذْ هُوَ مِيْلَاكَ
الْأَمْرُ وَمَذَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ السَّعَادَةِ وَبَعْدَ
مَا قِيلَ بِالْفَارِسِيَّةِ
مَجْمُوعِي كَابِرُونَ هُوهُ دُوسِرْ اسْت
كِسِيكَ فَاكَ دَشِنْ نَيْتِ فَاكَ بَرِيْلُو
وَلِقَطْرَةٍ الْمُقَاتَلَةِ عَلَى صَلْوَاتِ سَيِّدِنَا الْمُرْتَبِينِ
رَسُولَاتِهِ وَنَجَاتِهِ وَبَرَكَاتِهِ النَّفِيسَةِ
أَلْعَجِبُ كُلَّ عَجَبٍ أَنْ الرَّخَّ الصَّادِقَ
قَدْ لَقِيَ أَنْ مَنْ جَلَسَا إِلَيْهِ مِنَ الشُّعْرَةِ
الْفَضْلَاءِ مَنْ يَلْقَبُ فِي الشُّعْرَةِ بِالْكَهْرَبِيِّ
وَالْحَالِ أَنَّهُ مِنَ السَّادَاتِ الْعُظَمَاءِ وَالنَّبِيَّ
الْكَرَامِ قِيَالَيْتِ شِعْرِي مَا حَمَلَهُ عَلَى خُذ
الْأَسْمِ الشَّنْبِيغِ الْبَيْتِ شَنَا عَتَهُ وَالْمُسْلِمِ
يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُفْرَ مِنْ هَذَا الْأَسْمِ زِيَادَةً وَتَبِيعَهُ
مِنَ الْأَسَدِ الْمُهْلَاكِ وَيَكْرِهُهُ كَأَنَّ الْكَرَاهَةَ

کامل تکامل کبروتی است احمد لقطره
داوید و کلمتہ شفا و یَد و نبط و القاتا
و تعالی ما یان شایر جادو شریعت مصطفویہ
قائم و ارا و علی صاحبها الصلوٰة و
السلام و التحیة زیرا کہ او است ملائک امر
و مدارجات و مناط سعادت و بدرستی
چون خوش گفته شده است بفارسی
محمد عربی کابرون هوه دوسر است
کسیکه خاک دشن نیت خاک بریلو
با اینکه شتم نمایم این بحث را بطولات سید
الرسولین و تسلیات و تنجات و بركات و تهنیت
کمال تعجب است که او را با سعادت نقل نمود
که از شعرات فضلک هم نشینان شناکے
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکہ
انکس از سعادات عظام و نقیبات کرام است
لے کاش دانستی کہ برین اسم شنیغ قیل آشنا
چہ چیز را یحتمل کرد او را و حالاکہ مسلمان را
واجب است فریاد زین اسم زیادہ تر از فریاد
از روملک مکروه دانستن او را بحال کہ است
محمد

در معرفت
کتابخانه
مشرف
کتابخانه
مشرف

عاشق سید الامام محمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

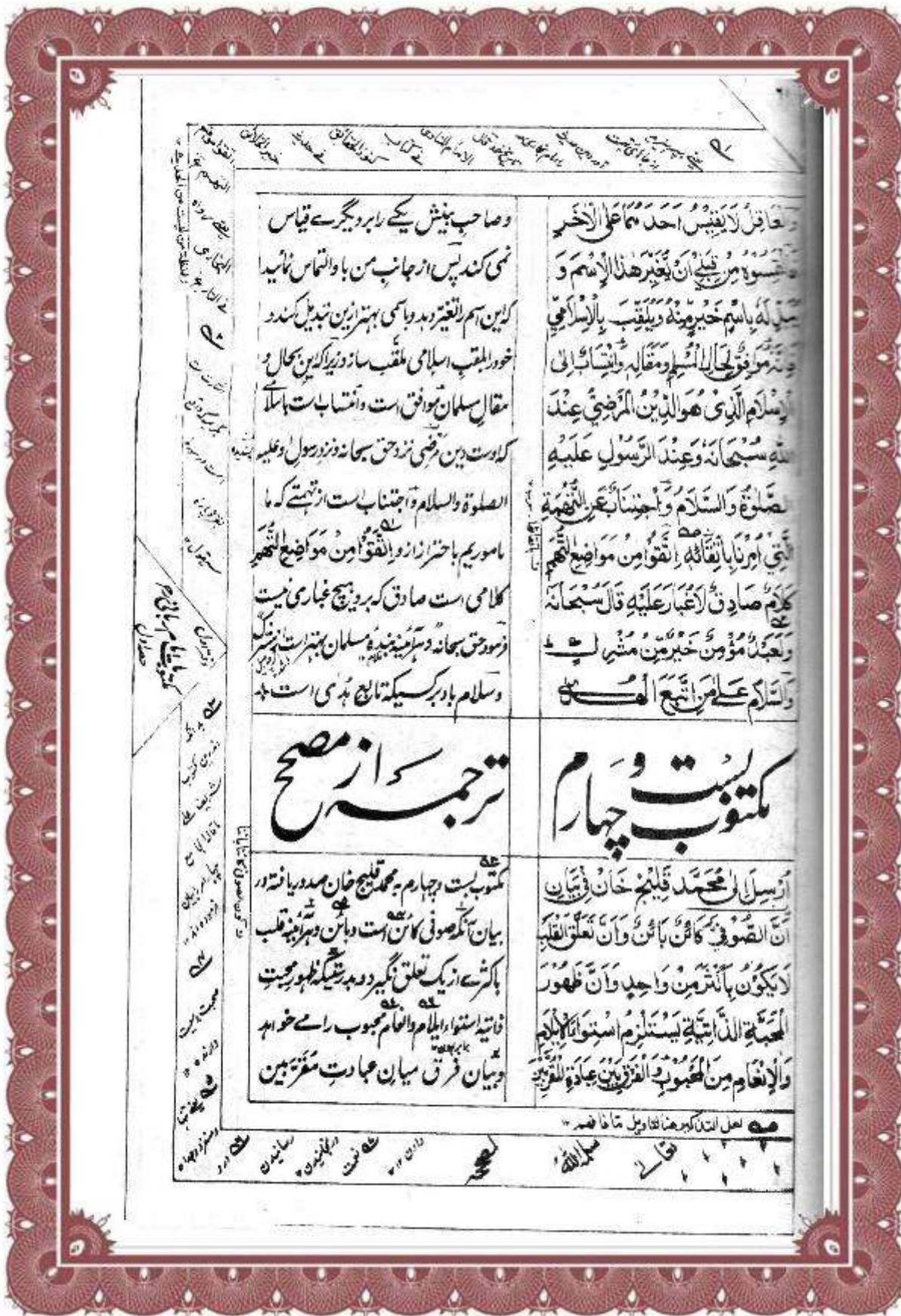
قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكَلْبُ وَالطَّمْرُ** ...
 قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكَلْبُ وَالطَّمْرُ** ...
 قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ الْكَلْبُ وَالطَّمْرُ** ...

زیرا کہ این اسم و مستطیث صیغہ مفوض است
 نزل حق سبحانہ و رسولہ اعلیہ الصلوٰۃ
 والسلام و اہل اسلام مامور اند بجدات
 اہل کفر و تشدد و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
 در غلہات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشدد
 زنیار و امثال آن واقع شدہ است پس از
 ظاہر خود مصروف است و بزناہیلے از تامل
 محمول زیرا کہ کلام سکاری بر مفہوم محمود
 حمل کردہ میشود و از ظاہر متبادر نمود
 مصروف چہ ایشان بہ اعثت غلبہ سکر
 در ارتکاب این مخطورات معذور اند
 با وجودیکہ کفر حقیقہ تنقص است نسبت
 اسلام حقیقہ نزل و این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نہ نزدشان و نہ نزد اہل شریعہ چہ ہر چیز موسمی
 است خاص و وقت کہ آن چیز در آن موسم
 موزون و زیریا میباشد و ہوسم دیگر قبیح

لَا يَلْمِزُكَ الْكَلْبُ وَالطَّمْرُ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَرَسُولَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ وَالْغُلَّةُ عَلَيْهِمُ
 عَن مِثْلِ هَذَا الْأِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَارَهُمْ فِي عِلْبَاتِ
 السُّكْرِيِّينَ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالزُّغْبَابِ
 عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَآمِثَالِ ذَلِكَ فَصَرَفَ
 عَنِ الظَّاهِرِ وَجَمَعُوا عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ
 كَلِمَةَ السُّكْرِيِّ يَجْمَعُ وَيَصْرَفُ عَنِ
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ وَالْقَوْمِ مَعْدُودِ
 بِغِلْبَةِ السُّكْرِ فِي ارتكابِ هَذِهِ المَخَطُوتَاتِ
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ
 إِلَى السُّكْرِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هُوَاكِهِ
 وَعَبْرَ السُّكْرِيِّ عَيْرِ مَعْدُودِ فِي تَقْدِيرِهِمْ
 لَا عِنْدَ هَمٍّ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَالًا خَاصًّا صَحِيحًا
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

این اسم قبیح است و واجب است
 از این اسم قبیح احتراز
 در عبارات بعضی مشائخ
 در غلہات سکر از مدح کفر
 و ترغیب بر تشدد زنیار
 و امثال آن واقع شدہ است
 پس از ظاہر خود مصروف
 است و بزناہیلے از تامل
 محمول زیرا کہ کلام سکاری
 بر مفہوم محمود حمل کردہ
 میشود و از ظاہر متبادر
 نمود مصروف چہ ایشان
 بہ اعثت غلبہ سکر در
 ارتکاب این مخطورات
 معذور اند با وجودیکہ
 کفر حقیقہ تنقص است
 نسبت اسلام حقیقہ نزل
 و این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان
 معذور نیستند نہ نزد
 شان و نہ نزد اہل شریعہ
 چہ ہر چیز موسمی است
 خاص و وقت کہ آن چیز
 در آن موسم موزون و
 زیریا میباشد و ہوسم
 دیگر قبیح

لَا يَلْمِزُكَ الْكَلْبُ وَالطَّمْرُ
 اللَّهُ تَعَالَى
 اللَّهُ تَعَالَى



عَاقِلٌ لَا يَفِيْسُ أَحَدٌ مَّا عَلَى الْاٰخِرِ
 وَتَسْوَةٌ مِّنْ قَبْلِ اَنْ يُعْبِرَ هَذَا الْاِسْمَ وَ
 سَدِّ لَهُ بِاِسْمِ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيَلْقَبُ بِالْاِسْلَامِي
 وَتَهْ مَوْفُوْحًا لِلْاِسْلَامِ وَقَالَهُ وَتَسَابِقُ اِلَى
 اِسْلَامِهِ الَّذِي هُوَ الَّذِي الْمُرْتَضِي عِنْدَ
 اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابِ عَنِ النَّفْسِ
 الَّتِي اَمْرًا بِاِقَالِهِ اِنْقَاوَمِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ
 كَلَامٌ صَادِقٌ لِاَعْبَارِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ
 وَتَعْبُدُ مَوْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مَّشْرِ لِي
 وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِحِ الْعَالَمِ

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس
 نمی کند پس از جانب من باو التماس نماید
 که این اسم را تغییر دهد و یا کسی بهتر ازین تبدیل کند و
 خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا که این بحال و
 مقال مسلمان توافق است و انتساب است باسلام
 که است این بعضی نزد حق سبحانہ و زور رسول و علیہ
 الصلوٰۃ والسلام و اجتناب است از نفسی که ما
 ماموریم با خستہ زار و انقوا مین مواضع التهم
 کلامی است صادق کبر و بیچ بخاری نیست
 از مود حق سبحانہ و بر زمینید مسلمان بهتر است از
 و سلام باد بر سیکه تابع بدی است

مکتوب چهارم

ترجمہ صحیح

اَرْسَلْنَا مُحَمَّدًا قَلْبًا خَانٍ فِي بَيَانِ
 اَنَّ الصَّوْفِيَّ كَاثِرٌ بَاطِنٌ وَاَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ
 لَا يَكُوْنُ بِاَثَرٍ مِّنْ وَّاجِدٍ وَاَنَّ ظَهْوَرَ
 الْحَبِيْبَةِ الَّذِي اَتَيْتَهُ لِيَسْتَلْزِمَ اَسْتَوَا اَنَا اِلَيْهِمْ
 وَالْاِنْعَامُ مِنَ الْحَبِيْبَةِ الْفَرِيْقَيْنِ عِبَادَةُ الْقُرْبَانِ

مکتوب است چهارم به محمد علیج خان مددیان در
 بیان آنکه صوفی کثیر باطن است و باطن و بر تعلق قلب
 با کثره از یک تعلق نگیرد و بدین تشبیه ظهور و محبت
 فاتیمة استوار ایلام و العمام محبوب راسه خواهد
 و بیان فرق میان عبادت معتزین

لعل التذکره صفا و اول ما فا صفر

مکتوب است چهارم
 ترجمہ صحیح
 مکتوب است چهارم
 ترجمہ صحیح
 مکتوب است چهارم
 ترجمہ صحیح

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده اند قدس سره الله تعالی سره که در آن یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه کبریا نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کلامیه و عقایدی به کتب فقهیه و اصولیه است و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آیه نیل است و بقضی چون نمودن قوم موسی را نه خون بود آب بود و کانت کلامه و الا کلامه

مشیت و حکم

نیز بیایم تا بآی سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سبب است الی الله الصلوات و التعلیمات التقات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودت و رآن حرارت تا تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بصول آن دولت الهی شکر کنیم که لازمه آن و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع میسر شود صورت تضرع دنیا زندی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

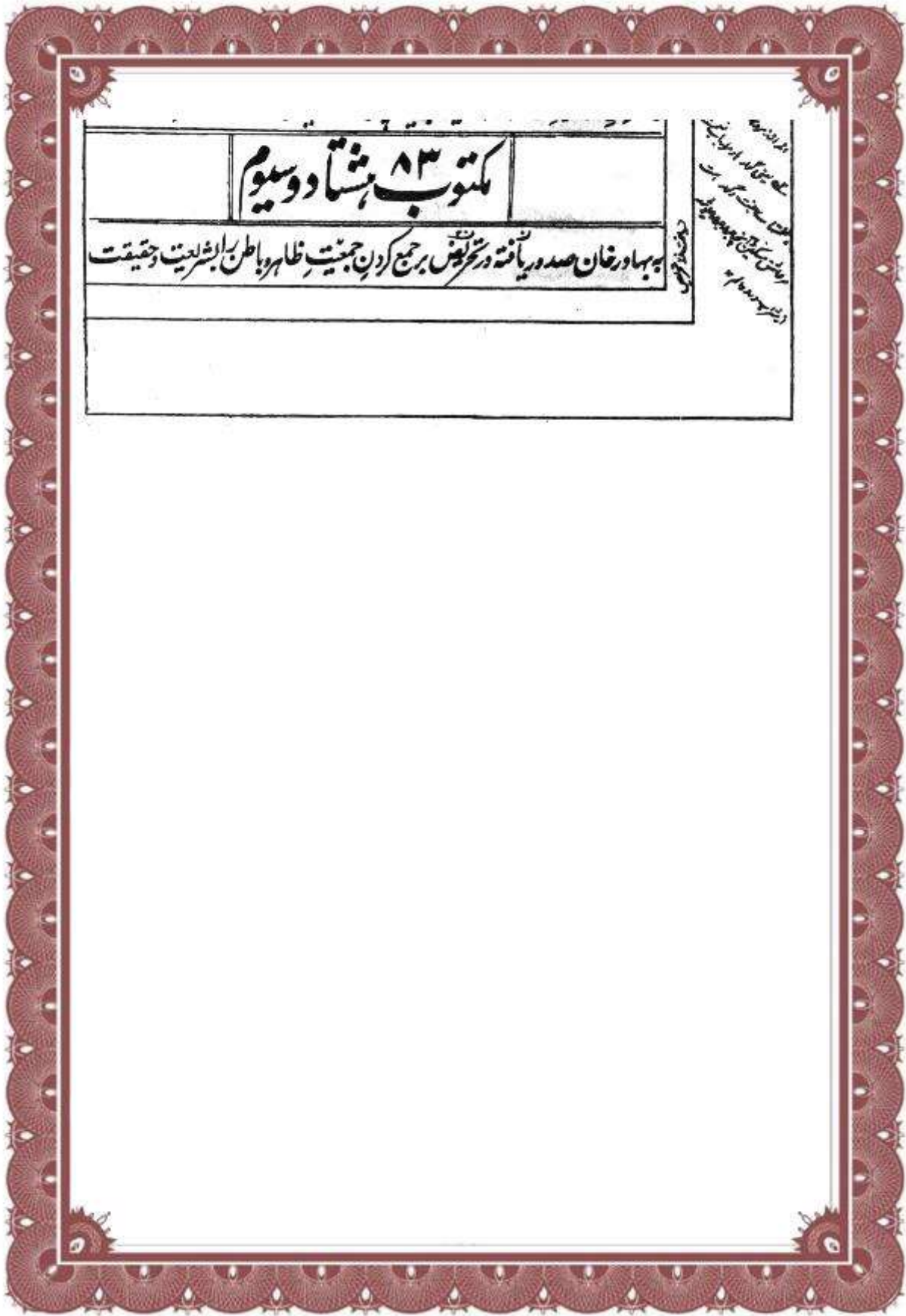
صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این است

سید محمود صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت ناقص و سبب است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سبب است الی الله الصلوات و التعلیمات التقات نامه گرامی مشرف ساخت چون طلب از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودت و رآن حرارت تا تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بصول آن دولت الهی شکر کنیم که لازمه آن و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع میسر شود صورت تضرع دنیا زندی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این است

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس و سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال
 می سازد هر چه آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما
 آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چه آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

تعل است احکام و علومیکه بموجبشریعت غرامین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و تاسموی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان
نهایت النهایه راه صحاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم
این کلام خبر میدهد بلکه تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان
اشمال این عبارات مومهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائل از حضرت خواجگفتند قدسی الله تعالی المیزان الاقدس سوال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه و عدا و محامه کون الله تعالی و سلامه
علی صلاحه بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع
عالمی
تعل است احکام و علومیکه بموجبشریعت غرامین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و تاسموی مخالفت است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت النهایه راه صحاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد بلکه تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشمال این عبارات مومهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائل از حضرت خواجگفتند قدسی الله تعالی المیزان الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه و عدا و محامه کون الله تعالی و سلامه علی صلاحه بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱
عالمی
تعل است احکام و علومیکه بموجبشریعت غرامین معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت حق یقین همین احکام و علوم بموجب تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و تاسموی مخالفت است و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان نهایت النهایه راه صحاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم این کلام خبر میدهد بلکه تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان اشمال این عبارات مومهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائل از حضرت خواجگفتند قدسی الله تعالی المیزان الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه و عدا و محامه کون الله تعالی و سلامه علی صلاحه بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

یتعلق العلم الراجحی سبحانه بذاته تعالی بطرفی المنصور لا یکن فی الحاصل والله سبحانه اعلم
بخصوصه العالی وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم ربنا یرک والسلاوة والسلام

مکتوب صدوم (۱۰۱)

نیز بجلا حسن کشمیری صدور یافته در روز جمعه که کا بلان را ناقص تصور کرده زبان اعتراض
ورازمی نماید آنحضرت الله سبحانه تعالی کفو واصلت بالکفر مفا و منته شریفه مولانا محمد صدیق
راسنیدند سجد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبانی که نفس محسب
تظاهر اید نموده بودند فی الجملة بوضع بیست آرمی هر اعتراضی که نفس دارند در زمان انارگی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه
راحت و حق سبحانه از وی رضی پس او قرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمیرود و در او هر چه
حق است بجا نذر که حصول این دولت و روزمان تعلق با تعلق الله است ساحت شکر
او اذ اعتراض با پست فخرتان بلند است هر چه میگوریم با عاقد است بیت اگر از خویش تن
چونیت تمیزین چه چه خبر دارد از چنان چنین به لباس است که جاپلان از کمال جهل نفس
سطلنه را با نارگی تصور میکنند و احکام انارگی بطلنه اجزای نمایند چنانکه کفار انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات در رنگ ساز بشره بسته از کلمات نبوت انکار نموده اند احادیث الله
سبحانه عن ابن کثیر انی کلام الکریم و انکار منابینهم علیهم الصلوات و التسلیمات

مکتوب صدوم (۱۰۲)

بلا نظر صدوریانت در بیان آنکه محسبم در قرض بسود مجموع مطلق است نه زیادتی فقط

عنه چند در امداد لشکرها از انکادین بزرگمان در اول کار سا جان ایشان

لله ویدار است که اند
نهانی با کمال از اید صلوات
سند من انا الله
جم الله و الله
بینه
تشیخا اید عیب ناید
تیکه سید و سید
عسری انبیا را
بدر امداد هم
نارایان
صفتیک
انگشت ایشان
مستور
ارو کمال
کون
مستور
انگشت ایشان
مستور
ارو کمال
کون

کامیون را ناقص تصور کردی

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَجَدِيدٌ بِرَبِّهِ» هر کس دین خود را بداند، نزد پروردگارش تازه است. این حدیث در کتابهای معتبره روایت شده است.

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَجَدِيدٌ بِرَبِّهِ» هر کس دین خود را بداند، نزد پروردگارش تازه است. این حدیث در کتابهای معتبره روایت شده است.

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا و اودن و با ایشان مصاحبت نمودن
 و مهربانی کردن با ایشان و نهل اغراض است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشود و شوه بی اعتبار
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام مجید خود اهل کفر و شوم
 و دشمنی غیر خود نموده است پس احتیاط و موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
 جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکام
 شرعی در رفع مردم کفری چون بگرد و حیای موانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
 و دومی و آلت با دشمنان خدا شمر بگردد یعنی خداست که در جنگ و دشمنی پیغمبر او علی الصلوات و السلام
 میشود و شخصی گمان میکند که او ازال اسلام است و تصدیق و ایمان با الله و رسوله دار و اما نمیداند
 که این قسم اعمال شیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برود و خود با الله من شرف قد افسد کما
 تین استیقات انکالکس خواجیه پندار که مرد و اصل است به حال خواهی بجز پندار نیست
 کار این نابکاران است و سختی است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیایند و ازال
 اسلام برآند با همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام را هم شرمی و کار است که
 تخلف از این چنان و تمام مسلمانان ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی
 ازال کفر که در هند وستان بر طرف شده است بر وسط شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحدیست که از ترس جزیره چاهه خوب نمیتوانند پوشید و بچهل نمیتوانند بود و همیشه موصاف از ازلان
 میباشد از اضاغ سوال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیره کفرن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره

در این کتاب از حدیثی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَجَدِيدٌ بِرَبِّهِ» هر کس دین خود را بداند، نزد پروردگارش تازه است. این حدیث در کتابهای معتبره روایت شده است.

دالمعرت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الذين نزلت عليهم الكتاب والهدى والبرهان والهدى والبرهان والهدى والبرهان

از بر آست خواری ایشان وضع کرده است مقصود سلوکی ایشان است وعزت وعلی
اہل اسلام نسخ جو وہ کہ شوکت میبوید اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بقض است با اہل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانہ و تعالیٰ در کلام مجید خود ایشان را
نخس فرموده و در جائے پرس فرموده پس در نظر اہل اسلام میباید کہ اہل کفر چنین پستی
و چون چنین بنند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پرین نمایند و در مجالست ایشان مشکہ
چیز با از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم ایضا عمل کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچو کہ کہتے اور ایشان طلبہ و دعا کہ بتوسط ایشان خواهد بود حق سبحانہ تعالیٰ در
کلام مجید خود میفرماید **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
است اجابت را و آنچه احتمال انقدر فساد لازم می آید کہ اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلانند کہ وہمان خود را وسیلہ خواهند آورد و خیال باید کرد کہ کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوس
نیما اند عزیز فرموده است تا کی از شما دیوانہ شود بسلمانی رسد و یوانگی عبارت او برگشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلیٰ کلمہ اسلام با سلمانی ہر چه شود و گو شود و اگر نشود و گو نشود و چون
سلمانی است رضائی خدای عزوجل است و رضائی پیغمبر حبیب او علیہ الصلوٰۃ والسلام
وَالْحَقِّيْٓةُ وَاوَلَمَّا مَعْظِمٰتُ مِنَ الرِّضَا مَعَالِيْمُ مَعَالِيْمُ مَعَالِيْمُ مَعَالِيْمُ
وَبِحَمَلِ عَلِيٍّ الصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ تَدْبِيْرًا وَاُتْرُقُ كَمَا مَصْرَعُ مَصْرَعُ مَصْرَعُ مَصْرَعُ مَصْرَعُ
أَمْرًا لِّاٰتِيْنِ عَلِيٍّ وَعَلَىٰ اٰلِہِمْنَ الصَّلٰوةَاتُ افْضَلُهَا مِنْ النَّسْلِ لِحَاثِ لَكُمَا وَالسَّلَامَ
اگر توفیق فریق گشت مفصل ترازین نوشتہ ارسال خواهد گشت همچنانکہ اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود نہ ترک دنیا برود و نوع است نوعیت کہ از بحاثتان

و اینست که در این کلام مجید خود میفرماید
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
و اینست که در این کلام مجید خود میفرماید
و اینست که در این کلام مجید خود میفرماید
و اینست که در این کلام مجید خود میفرماید

نصار
بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۶

من علی علیه السلام...
رسول الله صلى الله عليه وسلم
شهادت اهل بیت علیهم السلام
انسان من حق التمسك بهم
الذين هم من آل الله
الذين هم من اولاد محمد
الذين هم من ذوات القربى
الذين هم من اولاد علي

بجمله ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این تمام اعلای ترک و نیاست نوعی دیگر است که از محرمات و مشبهات
آن اجتناب کرده شود و با موردیها چنان متعزیم بوده آید این هم نه خصم و صدایین ابواب بسیار عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعرض آمدن در دو دره و دره بس عالیست پیش خاک تو و پس ناچار از استعمال در جنب قضه
و نهی حریر و امثال آن خاک شمرت مصطفویه علی مصلیها الصلوات والسلام و القیمة آنرا
محرم ساخته است اجتناب باید نمود و او را در جنب و قضه اگر برای مجمل کنند فی الجمله نجاست
دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوردن گوشتی انداختن و در آن
ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی و ائمه اسوه مباهه بسیار وسیع ساخته است
شعاعت و تمسعات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در بیامات غیر
حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بیند که کسی
برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت
محرمه لذت مباهه هم نتواند فرموده است **رَدَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ الْاِسْتِقَامَةُ عَلٰى**
مُنَابَعَةِ صَاحِبِ اللّٰهِ رِعْتِ عَلَيْكُمْ وَاَعْلَى اِلٰهِ الصَّلٰوَةِ وَالْحَبَّةُ وَاَعْلَى حِلِّ حَمْرَتِ هَوَارِءِ بَعْلَمَا
وَيَنْ دَارِ جَوْعَ يَأْتِي نَمُو وَاَزِي مَاتَسْفَارُ بَادِي كَرُو وَبِقَصْنَائِي فَتَوَلَّى اِيْشَانِ عَمَلٌ بَادِي نَمُو كَرَاهِيَةَ نَجَاشِ
شَرِيْعَتِ اسْتَدِ وَاِبْدِي شَرِيْعَتِ هَرِيْعَتِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ

بجمله ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این تمام اعلای ترک و نیاست نوعی دیگر است که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود و با موردیها چنان متعزیم بوده آید این هم نه خصم و صدایین ابواب بسیار عزیز الوجود است آسمان نسبت بعرض آمدن در دو دره و دره بس عالیست پیش خاک تو و پس ناچار از استعمال در جنب قضه و نهی حریر و امثال آن خاک شمرت مصطفویه علی مصلیها الصلوات والسلام و القیمة آنرا محرم ساخته است اجتناب باید نمود و او را در جنب و قضه اگر برای مجمل کنند فی الجمله نجاست دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوردن گوشتی انداختن و در آن ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی و ائمه اسوه مباهه بسیار وسیع ساخته است شعاعت و تمسعات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در بیامات غیر حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بیند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباهه هم نتواند فرموده است رَدَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ الْاِسْتِقَامَةُ عَلٰى مُنَابَعَةِ صَاحِبِ اللّٰهِ رِعْتِ عَلَيْكُمْ وَاَعْلَى اِلٰهِ الصَّلٰوَةِ وَالْحَبَّةُ وَاَعْلَى حِلِّ حَمْرَتِ هَوَارِءِ بَعْلَمَا وَيَنْ دَارِ جَوْعَ يَأْتِي نَمُو وَاَزِي مَاتَسْفَارُ بَادِي كَرُو وَبِقَصْنَائِي فَتَوَلَّى اِيْشَانِ عَمَلٌ بَادِي نَمُو كَرَاهِيَةَ نَجَاشِ شَرِيْعَتِ اسْتَدِ وَاِبْدِي شَرِيْعَتِ هَرِيْعَتِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ

کتابت و شریعت و حرام

بجمله ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این تمام اعلای ترک و نیاست نوعی دیگر است که از محرمات و مشبهات آن اجتناب کرده شود و با موردیها چنان متعزیم بوده آید این هم نه خصم و صدایین ابواب بسیار عزیز الوجود است آسمان نسبت بعرض آمدن در دو دره و دره بس عالیست پیش خاک تو و پس ناچار از استعمال در جنب قضه و نهی حریر و امثال آن خاک شمرت مصطفویه علی مصلیها الصلوات والسلام و القیمة آنرا محرم ساخته است اجتناب باید نمود و او را در جنب و قضه اگر برای مجمل کنند فی الجمله نجاست دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوردن گوشتی انداختن و در آن ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی و ائمه اسوه مباهه بسیار وسیع ساخته است شعاعت و تمسعات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در بیامات غیر حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بیند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباهه هم نتواند فرموده است رَدَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَاَيُّكُمْ الْاِسْتِقَامَةُ عَلٰى مُنَابَعَةِ صَاحِبِ اللّٰهِ رِعْتِ عَلَيْكُمْ وَاَعْلَى اِلٰهِ الصَّلٰوَةِ وَالْحَبَّةُ وَاَعْلَى حِلِّ حَمْرَتِ هَوَارِءِ بَعْلَمَا وَيَنْ دَارِ جَوْعَ يَأْتِي نَمُو وَاَزِي مَاتَسْفَارُ بَادِي كَرُو وَبِقَصْنَائِي فَتَوَلَّى اِيْشَانِ عَمَلٌ بَادِي نَمُو كَرَاهِيَةَ نَجَاشِ شَرِيْعَتِ اسْتَدِ وَاِبْدِي شَرِيْعَتِ هَرِيْعَتِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ بَاطِلِ اسْتَدِ اسْتَدِ

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر به تکلف ظاهر شود آنگاه بقلب باید برد و بقلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق حصول بحجاب نفس
خداوندی جانشانه استفاد نمایند و در باور عبادت باورین طریق بانی مجرب و کلاه و دوشنبه که
عرفت شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و در عمل رسوم و عبادات مگر آنکه بانی پیر
اشیخ کمال و مشکل پست آری و به عقاود و اخلاص با زندگی نمائی احوال ثمرات و تلحج و در صورت
تیز نوی است و بدانی که نشانات و واقعات شبلیان اعظام و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
یا در واقع باو شاه و دید با قطب وقت یافتنی حقیقت چه چنین است بیرون خواب و واقع اگر
باو شاه شود یا قطب گردیده است پس از احوال و مواجید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
اعتماد و آوار و آقا و بدانی که نفع ذکر و ترقیب آثار بران مربوط بایشان شریعت است پس او کسی
تراخص و سمن و واجبتاب از محرم و مشتمه نیک احتیاط باید کرد و در تلبیل و کثیر بظنار جوع باید نمود
و بتقصائے قوتی اینها زندگانی باید نمود والسلام

طریق حصول بحجاب نفس
در وقت ذکر گفتن صورت پیر
باورین طریق بانی مجرب و کلاه
عرفت شده است از حقیقت پیری
اشیخ کمال و مشکل پست آری
تیز نوی است و بدانی که نشانات
یا در واقع باو شاه و دید با قطب
باو شاه شود یا قطب گردیده است
اعتماد و آوار و آقا و بدانی که
تراخص و سمن و واجبتاب از محرم
و بتقصائے قوتی اینها زندگانی
باید نمود والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خاندان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم السلام و در بیان آنکه در
تکلیفات شرعی مراعات گیر تام نموده اند و تخفیف تام فرموده **اللهم انزل علی هذا**
سید ابی بکر لایق است که آن هدا ان الله لقد جاءك رسول ربنا باخبرنا سعادت ابدی
سعادت سرمدی مربوط بر متابعت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیما انه سبحانه على الجميع
تحمل مایل انصاف مخصوصا اگر فرمانها را سال عبادت کرده شود و باصناف شاقه و مجادلات
شعبه بجای آورده اگر بنو متابعت این بزرگواران متورنگ و در سنجیده بخیرند و خواب نیمه در
خواب

کتاب دویست و هفتاد و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم
تمت بحمد الله تعالى في شهر ربيع الثاني سنة 1417 هـ

بیان شیخ برج الدین صدوریافته در بیان حکمت و منشیات قرآنی و بیان علماء در تفسیر بیان
حکالت ایشان و کما ینزل الیکم فی الحکمۃ رب العالمین و السلام علی سید
المرسلین و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و تبارک
و تعالی فی العلم و اس بر او حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خوراد و تو قسم ساخت
حکمت و منشیات قسم اول منشا علم شرع و احکام است و قسم ثانی منشا علم حقائق و اسرار

این کتاب
مستوفی
است
در
تفسیر
قرآن
و احادیث
و کلام
و فقه
و اصول
و تاریخ
و جغرافیا
و طب
و صنایع
و علوم
و فنون
و کلیه
علوم
دینی
و دنیوی

باید و وجهی و قدیم و سابق و اصابع و انازل که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بتناوب آنها الهام
نموده اند مگر علماء را سخنان را تجمال حکمت مذکور که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خویش آبروا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجز است مخرج از آنرا حقیقت
عاشق و معشوق و مریض و غایب از مریض و یقین و محب و محبوب حکمت هر چند آنهاست کتاب اند
آنهاست و ثمرات آن تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهاست از مسائل پیش نیست از مباحث
حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده حکمت کتب بیشتر آن کتب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بحدیث حکمت تشابهات
حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب بیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء بیشتر به بیشتر نمیدهند و حکمت آنها گفته نموده و علماء
را سخنان علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افراسیگرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابه است مینمایند اما یکسب علم حکمت و عمل مقتضای آن حکمت تاویل تشابهات چه
و صورت را گذاشته بچقیقت پدید آید کس جا بل است که از جمله خود بخیر است و مصالحت که از حکمت
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کتب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربك حتى ياتي بك اليقين اي اليقين الحكمة
قال المفسرون عبادت ربك زمان موت منتهی ساخت که تشابه این نشانه است که این منتهی
فقد قامت في المنه و در نشانه از خردی که ظهور حقائق است انفاکاک صورت از حقائق انجام حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که مقصودش ابطال
شراعی است چه هر حکم که در قدرت را بر مبتدایست همان حکم بر منتهی است قائم مومنان و اخص خویش

باید و وجهی و قدیم و سابق و اصابع و انازل که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بتناوب آنها الهام
نموده اند مگر علماء را سخنان را تجمال حکمت مذکور که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خویش آبروا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجز است مخرج از آنرا حقیقت
عاشق و معشوق و مریض و غایب از مریض و یقین و محب و محبوب حکمت هر چند آنهاست کتاب اند
آنهاست و ثمرات آن تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهاست از مسائل پیش نیست از مباحث
حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده حکمت کتب بیشتر آن کتب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بحدیث حکمت تشابهات
حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب بیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء بیشتر به بیشتر نمیدهند و حکمت آنها گفته نموده و علماء
را سخنان علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افراسیگرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابه است مینمایند اما یکسب علم حکمت و عمل مقتضای آن حکمت تاویل تشابهات چه
و صورت را گذاشته بچقیقت پدید آید کس جا بل است که از جمله خود بخیر است و مصالحت که از حکمت
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کتب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربك حتى ياتي بك اليقين اي اليقين الحكمة
قال المفسرون عبادت ربك زمان موت منتهی ساخت که تشابه این نشانه است که این منتهی
فقد قامت في المنه و در نشانه از خردی که ظهور حقائق است انفاکاک صورت از حقائق انجام حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که مقصودش ابطال
شراعی است چه هر حکم که در قدرت را بر مبتدایست همان حکم بر منتهی است قائم مومنان و اخص خویش

باید و وجهی و قدیم و سابق و اصابع و انازل که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بتناوب آنها الهام
نموده اند مگر علماء را سخنان را تجمال حکمت مذکور که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خویش آبروا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بجز است مخرج از آنرا حقیقت
عاشق و معشوق و مریض و غایب از مریض و یقین و محب و محبوب حکمت هر چند آنهاست کتاب اند
آنهاست و ثمرات آن تشابهات اند از قاصد کتاب اند آنهاست از مسائل پیش نیست از مباحث
حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده حکمت کتب بیشتر آن کتب تشابهات اند که بجز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بحدیث حکمت تشابهات
حقائق اند و حکمت نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که سبب بیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء بیشتر به بیشتر نمیدهند و حکمت آنها گفته نموده و علماء
را سخنان علم حکمت را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افراسیگرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابه است مینمایند اما یکسب علم حکمت و عمل مقتضای آن حکمت تاویل تشابهات چه
و صورت را گذاشته بچقیقت پدید آید کس جا بل است که از جمله خود بخیر است و مصالحت که از حکمت
تو بے شعور نمیدانند که این نشانه کتب از صورت و حقیقت است تا این نشانه است چو حقیقت
از صورت منقلب نیست قال الله تعالى و اعبدوا ربك حتى ياتي بك اليقين اي اليقين الحكمة
قال المفسرون عبادت ربك زمان موت منتهی ساخت که تشابه این نشانه است که این منتهی
فقد قامت في المنه و در نشانه از خردی که ظهور حقائق است انفاکاک صورت از حقائق انجام حاصل است
پس حکم هر نشانه علاصده است فطرت حکمت یکی باید بگیرد که مجال بازنه این که مقصودش ابطال
شراعی است چه هر حکم که در قدرت را بر مبتدایست همان حکم بر منتهی است قائم مومنان و اخص خویش

ولایت و راسخه آن تصور نمودیم ^{آن} آنکه سرمنتهی ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
 دست ندانند و تدک مکمل از احکام شریعت را بطلان و ضلال شمرند اینها اولیا و خداوند جل جلاله
 بوجوب او تعالی از اسوامی او بخت آنکه سیر برده اند و مجمع دیگر آنست که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
 دانسته اند و مجمع غیر شریعت یقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
 از خیر اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت ناقص بلکه حصول صورت
 مگر بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که حال آنکه اینها
 آنکه علم و حکم را از این مبین و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قال
 آن را ز ندین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و منوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
 شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور بر عقائد کلامیه که بکلمه الهیه است پیوسته است نه بر
 شهود و شهادت را بیک سلسله چوئی و بجا گوئی حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر حتمی اندازند
 و احوال و تواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکمل از احکام شرعیه ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
 و آن ظهور را از سلطان استبداد می شمردند ^{و اوقاف الذین هداهم الله یجهدونهم فیما افندوا ایشانان علمای}
 را سخنان اند که بجهت معالمان ایشان را اطلاع بخشیده اند و برکت مراعات آداب شریعت ایشان را
 بجهت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بجهت اند و در
 ایشان احکام شرعیه ممالک من مرسومه تجاوز نموده نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
 دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمه از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
 و بجهت معالمان آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفائی
 بخلاف ولایت علماء و سخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبم
 گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و السلام و ولایت
 آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام و القیامات نامدتها این فقیر باطلت شایسته

لے علمای
 شریعتی
 موعود
 باطنی
 و ظاہری
 و علمای
 سنی
 علمای
 صوفی
 را کہ
 ۱۲
 علمای
 ہندو
 و
 دیگر
 ممالک
 من
 مرسومه
 تجاوز
 نموده
 نمایند
 اما
 چون
 آن
 حقیقت
 را
 درک
 شریعت
 دانسته
 اند
 و
 شریعت
 را
 قشر
 آن
 حقیقت
 تصور
 نموده
 ناچار
 بظلمه
 از
 ظلال
 آن
 حقیقت
 فرو
 مانده
 اند
 و
 بجهت
 معالمان
 آن
 حقیقت
 راه
 وصول
 نیافته
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ظلی
 آمد
 و
 قرب
 ایشان
 صفائی
 بخلاف
 ولایت
 علماء
 و
 سخین
 کہ
 اصل
 است
 و
 راه
 وصول
 باصل
 یافته
 و
 از
 حجب
 ظلال
 تبم
 گذشته
 لاجرم
 ولایت
 ایشان
 ولایت
 انبیاست
 علیہم
 الصلوٰت
 و
 السلام
 و
 ولایت
 آن
 اولیا
 ظلی
 ولایت
 انبیاء
 علیہم
 الصلوٰت
 و
 السلام
 و
 القیامات
 نامدتها
 این
 فقیر
 باطلت
 شایسته

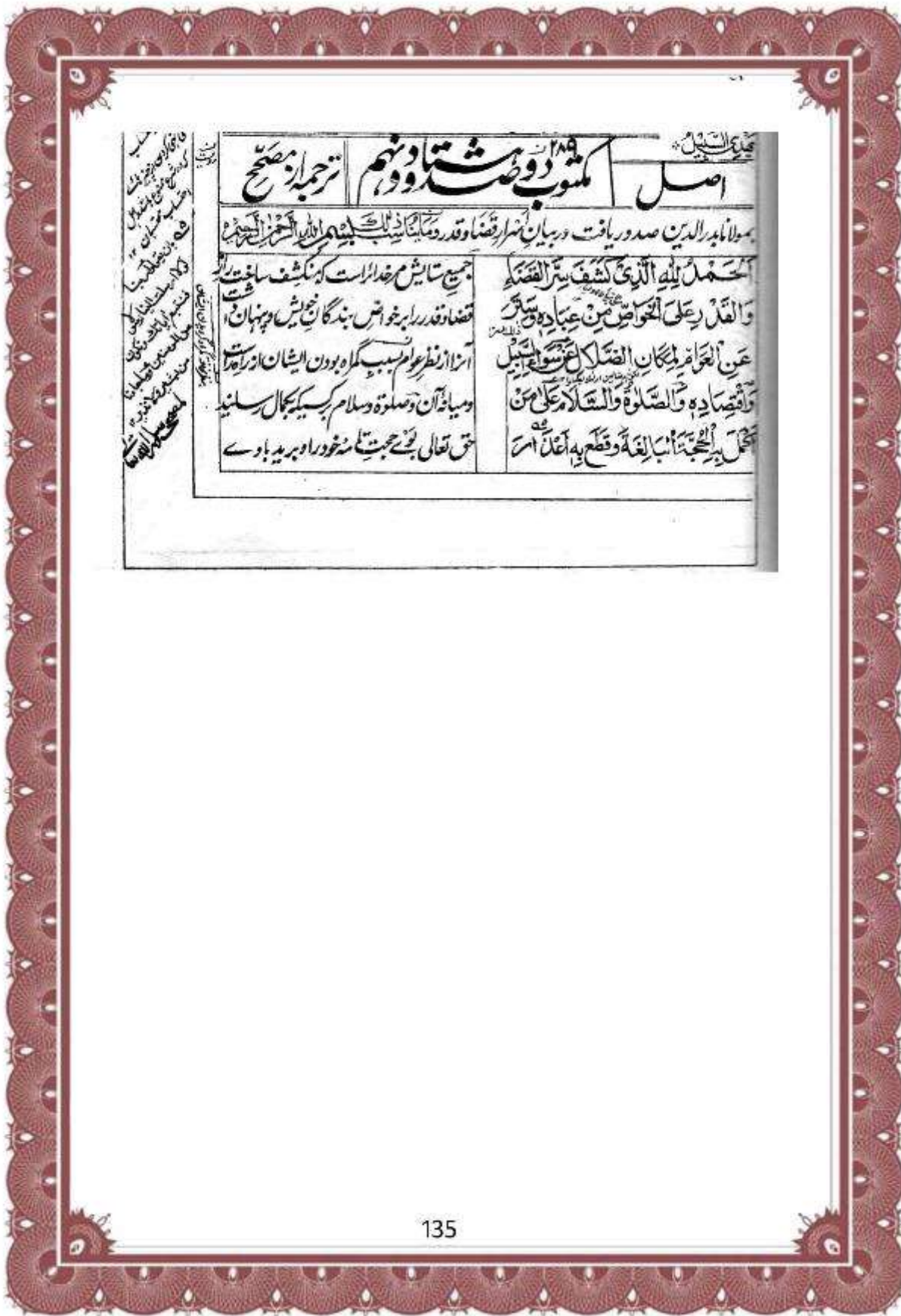
Handwritten marginal notes in the top left corner, including "کتابخانه علمیه" and "کتابخانه علمیه".

را مقروض علم حضرت حق سبحانه تعالی میساخته و مکلف را سخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نیافت و تاویلانی که علماء صوفیه بیان کرده اند آثار الاتی شان آن متشابهات نیست و از آنکه لعلی قابل استیضاح است تاویلات را تصور نمیکرد و چنانچه ^{عن} الفضاة و تاویل بعضی از تشابهات گفته شد از الایف لام میم ^{خبر} است که یعنی درو است که لا یخرج عشق و محبت است و انشال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی ^و بعضی فصل خود شده از تاویلات متشابهات را برین تغییر ظاهر ساخت و حد و کله او ان دریا شغیظ برین استعدا و این کلمین کشاده گردانیده است که علماء و اسخاخر نیز از تاویلات متشابهات نصیب و ازت آنکه الله الذی هدانا لهذا انه کانم لالکفکرمه کذلان هدانا الله لقد جمعت رسل کتبنا بالحق تعیرت و تعلق سطوره را کطلب نموده بودند حواله جنورد داشته از آن مقوله بیخ نمونشت چکنه تلم معارف و دیگر جاری گشت و معامله گیش ^{بهر} معذ و رجوات و دشت و السکة علیکم و علی سائرین التبیح الهدی و آل تدر متابعه لخصطة علی و علی الید علی الخوانه الصکرات التسلیمات الغلا

Extensive handwritten marginal notes on the left side, including "کتابخانه علمیه" and "کتابخانه علمیه".

مکتوب دولیت و همتاد و همتهم (۲۴۴)

بمعنا علم الی صد و ریافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهو و شهود نفی است و معارفه که اخیر نوشته اند شهو و نفی را در رنگ شهو و افاتی بی حاصل نسته و راه انفس و آفاق شهو و اثبات نموده بلکه نفیس شهو در اوده و حصول دانسته از ما و از این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به بلان آنشک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه تعالی عبارت از شهود است که و ال اندر قدرت او تعالی و تقدس شهو و آن است که از افاق گریخته است شهو و محقق رفائی جرد و در نفی متنو و نیست و آن جرد و نفیس کا که شهو



مجلد السبعين
اصل

۱۸۹
کتاب و روش متادونم
ترجمه از مصحح

مولانا امیر الدین صدور یافت در بیان اہم اوقات و قدر و کمالات اللہ علیہ السلام
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِرَّ الْفَضْلِ
 وَالْقَدْرَ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ بِسَائِرِ
 عَنِ الْعَرَفَةِ لِيَكُنَ الْفَضْلُ كَالسُّبُلِ
 وَأَقْصَادِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ
 أَكْمَلَ بِهِ الْحَبِيبَةَ ابْنَةَ الْغَاةِ وَقَطَعَ بِهِ أَعْيُنَ امْرَأَةٍ

جميع ستائش م خدا راست که کشف ساخت
 تقضا و قدر را بر خواص بندگان عیش و پنهان
 آرزای نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه
 و میانه آن وصله و سلام هر سببیکه کمال رسانید
 حق تعالی بجهت محبت من خود را و برید با دوسه

بنا بر این
 که در این کتاب
 از کتاب
 و لا اله الا الله
 من المسلمین
 لیسلم علیهم
 و علی آله
 و صحبه
 و سلم
 و علی
 اولاد
 علیهم
 السلام
 و علی
 اولاد
 علیهم
 السلام
 و علی
 اولاد
 علیهم
 السلام

العصاة الربا لکتر وعلى البواضعاء البرکة
 الا ثقیاء الذين امنوا بالقدیر کمضوا
 بالقضاء وبعد فلما كانت مسئلة
 القضاء والقدر قد اکتزفیه الجاهل
 والضلال وغلب على الذرناظر بها
 باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم
 یخص الجاهل یصد من العبد با
 لاخیار وكفی بعضهم شکیة الوجود
 القهار واتخذ طائفة بطرفی الاصل
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم
 والتمیز القوی والقدر فی هذا الطرف
 الفکر الناجیه الذين هم أهل السنة
 والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن
 اسلافهم واخلد لهم فانزلوا الاضطرط
 والفقریة واختاروا الوسط والبین
 من روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق
 رضی الله تعالی عنهم فقال یا ابن رسول
 الله هل فوض الله تعالی الامر
 الی العباد فقال الله تعالی اجل

بها بنسبنا فرمان باک شونندگان و بران
 اصحاب و که نیکو کارانند و بر بیگانگان آنکه ایمان
 آورند بقدر و نورشند بقضاء و پس از همه صواب
 چون در تحقیق مسئله قضاء و قدر حیرت بسیار و ضلالت
 کثیر شایع گردید و بر اکثری از اذن طین آن و هم باطل
 و خیال ملاحظه غالبیست حتی گفته بعضی بعضی
 در احتجاج عیب بافتیاد صواب و شیرونی کردند
 بعضی نسبت آنرا اخبار است که غالبیست
 هر یک ازین دو طرفه اند که را از دو جانب اقتضای
 در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و صحیح توهم
 و هر آینه توفیق گردید این طریق مستقیم فوضت
 که ایشانند اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی
 عنهم و نحن اسلافهم و اخلد لهم
 پس ترک نمودند راه افراط و تفریط را
 و اختیار کردند وسط و میان را مشهورست
 از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه
 که پرسید که از امام اجل جعفر صادق
 رضی الله تعالی عنهم پس گفت است فرزند
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار
 را به بندگان - پس فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

سند صحیح
 فی حدیثی از امام صادق علیه السلام
 در بیان مسئله قضاء و قدر
 و در بیان اینکه حق تعالی
 همه را در کتاب خود
 ثبت کرده است
 و در بیان اینکه
 حق تعالی
 همه را در کتاب
 خود ثبت کرده است
 و در بیان اینکه
 حق تعالی
 همه را در کتاب
 خود ثبت کرده است

مِنْ أَنْ يُقَوِّضَ الشَّرَّ بِيَدِهِ إِلَى الْعِبَادِ
 فَقَالَ لَهُ مَنْ يُجِبُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى أَقَدَرُ مِنْ أَنْ يُجِبَ عَنْهُمْ عَلَيْهِ
 ذَلِكَ ثُمَّ جَعَلَهُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ
 فَقَالَ الْبَيْنُ الْبَيْنُ لَا جَبْرَ وَلَا تَقْضِيَّةَ
 وَلَا كُفْرَ وَلَا تَسْلِيْطَ لِهَذَا قَالَ الْأَهْلُ
 السُّنَّةِ إِنَّ الْأَفْعَالَ لِاخْتِيَارٍ بَرِيَّةٍ
 لِلْعِبَادِ وَمَقْدُورَةٌ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
 الْخَلْقِ وَالرَّجَائِزِ وَمَقْدُورَةٌ الْعِبَادِ
 عَلَى وَجْهِ الْأَفْعَالِ مِنْ التَّعَالِي يَعْتَبَرُ مَعْنَى
 بِالْأَكْثَرِ لِكَيْ يَأْتِيَ بِخَيْرِ كَلِمَةٍ الْعِبَادِ بِاعْتِبَارِ
 لِقَبْلِهَا إِلَى قَدْرٍ مَعْنَى تَعَالَى يَسْتَعِينُ خَلْقًا
 وَبِاعْتِبَارِ نَسَبِهَا إِلَى قَدْرَةِ الْعِبَادِ كَيْسَابًا
 لَهُ خَلْقُهَا الرَّاسُخِيُّ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى
 أَنَّ كَمَا تَحُلُ لِرَخِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَعْمَالِهِمْ
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْ جِدَّ الْأَفْعَالِ
 تَعْقِيْبُ الْخَيْبَانِ لَهُمْ بِطَرِيقِ جَهَنَّمَ الْعَادَةُ
 إِذْ لَا تَأْتِي لِلْقُدْرَةِ الْعَادَةَ عِنْدَهُ -
 وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَا تَمَثَّلَ إِلَى الْجَبْرِ وَهَذَا
 يَسْتَعِينُ بِالْجَبْرِ التَّسْلِيْطِ وَالْأَكْثَرُ تَلَا

از اینکه تقوئض نماید بر بومیت خود را بر بدن
 خویش پس گفت ابوحنیفه در آنجا مجبور ساخته است
 ایشان را بر آن فرمود خداست تعالی عا و لم یست
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و بیست حد که
 ایشان را مانع است از گفتن ابوحنیفه در و جبر است
 حقیقت این معامله فرموده که میان تقوئض و جبر
 جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تقوئض و نه اراده
 و تسلط تا که از خالق است انداز است که تحقیق
 افعال اختیار بر بدن آن و اول است قدر مختار
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت و عباد و بر وجه
 و تعلق که مقتدر است بر و کتاب است حرکت و عباد
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی خلق و با عباد
 و باعتبار ارتباط و قدر است عباد و کتاب است
 میگوشند و مکین المومون و احسن عباد از ایشان است
 است بان طرف که اختیار عباد و در افعال ایشان
 اصلا در خلقت او مکن تحقیق حق سبحانه وجود
 می در افعال را معتد اعتبار ایشان بطریق جبری
 زیرا که قدرت حق عا و فرانو و اس از تاثیر است
 و این مذکوب مائل است بجبر و از اینجهت است که کثیر
 مستور است پس در هر دو و مال شده است استانی

باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت و عباد و بر وجه
 و تعلق که مقتدر است بر و کتاب است حرکت و عباد
 باعتبار سبب قدرت حق تعالی خلق و با عباد
 و باعتبار ارتباط و قدر است عباد و کتاب است
 میگوشند و مکین المومون و احسن عباد از ایشان است
 است بان طرف که اختیار عباد و در افعال ایشان
 اصلا در خلقت او مکن تحقیق حق سبحانه وجود
 می در افعال را معتد اعتبار ایشان بطریق جبری
 زیرا که قدرت حق عا و فرانو و اس از تاثیر است
 و این مذکوب مائل است بجبر و از اینجهت است که کثیر
 مستور است پس در هر دو و مال شده است استانی

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهٍ مُخْتَلِجٍ إِلَى
 تَأْثِيرِهِ لِأَنَّ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودِ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُورُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا بَرَزَ لَكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قال گشته است قاضی ابوبکر الفلانی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که تصیف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الفاعل
 و
 المفعول
 فی
 الجملة
 و
 فی
 الجملة
 و
 فی
 الجملة

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا
 كَمَا دُرِّبَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَلْبَسُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْبَسُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَلْبَسْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارٍ
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيرِ قَدَرٍ مَا دُرِّبَ هَذَا هَذَا هَذَا
 كَمَا دُرِّبَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَلْبَسُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْبَسُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَلْبَسْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارٍ
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

لَمْ يَلْبَسْ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَلْبَسْ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارٍ
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخن محمود مجرب محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا
 حرکتها الیه تحرکت فکذا لک
 العبد مجرب کاشعری و هذا کفر و
 من اعتقد هذا یصیر کافر و قال
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً
 له حقیقه فما من له افعال الیه
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان
 القدره وان لم یکن لها تا یتر فی
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود الافعال بان یخلق
 الله تعالی الافرعال عقیب صرف
 قدره هم و اختیار هم الی الافعال
 بطریق جبری العاده و کانت القدره
 لعله عادیه لوجود الافرعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

که او مجبور فعل واجب است و وجه الفعل امتناعنا فی اختیار ارتقا الاولاد من غیره فان الوجوب بالاختیار حصوله لا مشاء و ثانیاً در منتهی بافعال غیر

له من غیر فعل
شیکی بافعال
مشاء در این
عطف در این
اندر این
مشاء
الوجوب بالاختیار
عاجز بافعال
الواجب بالاختیار

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ الْإِخْتِيَارَ كَمَا مَنَافٍ لَهُ وَالضَّاعِفُ
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّهُ فَعَلَهُ
 مَسْجُودًا لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَّا الْوَجِبُ
 أَوْ مُنْعَى إِذْ لَمْ تَعْلَقْ الْقَضَاءُ بِالْجُودِ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجِبُوبُ
 الْفِعْلِ بِالْإِخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَيْئًا
 قَدْ تَرَى الْعَبْدَ فِي إِجْرَادِ أَعْمَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ وَغَنَائَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيًا بِالسَّفَاهَةِ وَيَهْدَى بِالْعَمَلِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى
 لِمَنَعَهُمْ فِي تَسْبِيحِهِمْ مَبْلُغُهُ
 لَتَسْبِيحِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ
 إِنَّ الْعَبْدَ أَسْعَدَ حَالًا مِمَّنْ حَيْثُ لَمْ
 يُشْبِعْهُ إِلَّا لَأَمْرٍ يَكُونُ أَحَدًا
 وَتَمَعَتْ لَمْ تَعْتَمِدْ لَمْ تَعْتَمِدْ
 أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ صِلًا
 وَأَنَّ حَرَكَاتِهِ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادِ
 لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا إِخْتِيَارًا
 وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و ثانیاً
 ما فی الباب این چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میکند و این مثبت اختیار است ثانیاً
 آن وجه مقضوع است بافعال بارئ تعالی که
 فعل او بجهت نظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه قضا اگر بوجوب متعلق است واجب است یا ممتنع
 پس ممتنع نیست اگر وجوب فعل اختیار بی منافای اختیار
 بود یا بارئ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عبد در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و در غایت سبکی است
 و نشأ نهایت بخودی و از اینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبیحهم مبالغه نموده
 اند و تزییل ایشان اندرین مسئله بحدیکه گفته اند
 که حال مجوس شکیوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز مرعوب را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عبد نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

فان كان جوب بنفسه في الوجود من غير ان يكون له

ان لا يفتقر الى اختياره فيكون له

بند شش عربی بلکه مذہب جبری پس
 ومیزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار معنی قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معنی آنست که
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت
 یا عمل افعال یکجاست پس و هرگز تا
 نیست مراد قدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشانه آنست
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسبند
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مراد آن را بدست
 و مسألهات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت الامر
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مراد
 حقیقت چنانکه مذہب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالی را بعباد چه را
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان

مذہب اشعری بیل الی مذہب
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار
 للعبد حقیقة ونسب الفعل لیبد
 مجاز وتارة یقولون بصحة الاختیار
 المستلزم للجبار ومع ذلك کسبحوا
 اکلہ بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان العاقل واحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقبعه بحسبه الظاهر
 ملة احکة اذ لجله لا تمجد کسبحوا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الکلام
 از کاد هم جزا کنک المدا هنا والکلام
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 الامر ان الاختیار لو لم یکن ثابتا
 للعبد حقیقة کما هو مذہب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظاهر الی العبد
 اذ لا اختیار له و لا تاثیر لقدرة

بانه اشاره الی ذرات
 مثل الفکر کلمة العالم
 کسراب طبیعة
 بانه یعنی کسراب
 جو را لغز و قدر
 و صفتها کلام
 المستلزم الجبار
 کسراب
 کسراب
 کسراب

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْزِبِ الْعَمِيَّةِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَظْلَمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عِلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهِيَ تَنْزِيهِ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ يَخْتَارُ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ غَيْرِضٍ وَرَدِّ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْخِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 لِحْيَارِهِ تَعَالَى فَهِيَ سَلَمٌ وَلَا تَرْتَابُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلُومًا وَمَا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةً لِلْخِيَارِ
 فِي الْأَعْمَالِ فَتَمْتَعُ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزو اشعری پس وحال آگہ نسبت نمودہ است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده
 از کتاب مجيد خود و مدار تيز صرف بدون تاثير
 و لوقی بجملة فصيح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرسے الامام و تعذيب حق صل علام عباد را
 بدون آگہ ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا
 ظلم نيست چه او سبحانه ما لست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهي که خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختيار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرين مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون ضرورت از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختيار پس
 خالی نيست که مراد بان اگر ضعف نسبت با اختيار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نيست و همچنين ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نيز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم در اختيار اختيار و افعال پس مسلم نيست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پيش از اين گذشتہ

منه تارة الى ذلك
 انهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون

منه تارة الى ذلك
 انهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون
 فانهم يظلمون

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقُوَّةِ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالنِّصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَةَ حَكْفًا هُوَ الْيَسِيرُ
 وَكَذَا حَكْمُ بَابِ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا نباشد با برآفت
 و رحمت نسوزد و بگفت از حق رحمت او که تکلیف
 در چوب را به چوب میگذارد که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند برآورد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند در نماز
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل ضامن
 عوض ضمیمه را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این حدیث بر آنست که در حدیث است

در حدیث است که در حدیث است

در حدیث است که در حدیث است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعْدُ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرِ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةِ مَنَّةِ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفِ زِيَادَاتِ مَا لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةٌ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمَّةُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِبَعْضِ مَنِّي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمُعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبْرًا عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و قیمت این مبنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَبِيرٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 اللَّهِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى اللَّهُ بِ
 كَلِمَتِهِ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا أَعْتَبَارًا لِمَا أَضَلَّ وَكَيْفًا يَصِلُ إِلَى
 وَالْقَلْبُ يُدْرِكُ مَا الصَّالِحُ لِلْمُحِبَّةِ وَالْقَلْبُ يَدْرِكُ
 أَقْوَالَ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْأَخْتِيَارِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت عزرا برای ابطال آن رسوم نفس
 آماره و ازاله هواس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هواس نفس پس با اندازه عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 فی ابطال رسوم النفس
 الامارہ

شرح الشرح الشریح
 فی ابطال رسوم النفس
 الامارہ

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القربى
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لانی لا قوال ولا فی العزوم والمعانی
 وینموتون ان بقیة الخلاف مع الشریعة
 ناشیة عن شتم فی الحال واخل فیها
 وقرصد الحال ما خالف الشریعة
 الحقة وبالجملة بخلاف الشریعة دلیل
 ان ذاقه وعلامة الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تكلم بكلام
 مخالف للشریعة نأش عن الكشف
 فی غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غیر یصحیح و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجعل كالم
 ویصرف عن ظاهره فان كالم الشكلی
 یجعل ویصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شرعیات تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیة خلاف با شرعیات ناشی است
 از شتم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شرعیات حقه اصلا نمی بود و بالجملة
 خلاف شرعیات دلیل رتبه است
 و علامت اتحاد و غایة مراتب الباب
 اگر از بعض صوفیه کلمات مخالف
 شرعیات ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیرا که کلام سکری حل کرده میشود و از ظاهر خود

تعلیل
 کلمات صوفیه

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی
 والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

مکتوب (۲۹۰) ووصد ونووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَاءِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَاءُ
 كَلِيَّةَ انْتَقَى الْعُسْرَ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُم كَيْفٌ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيَّةِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفٌ يَتَعَلَّقُ بِالْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوائی نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

به استقامت و استقامت در این عسر و آزار

این کلام
 بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإمامة غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت امام و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

آن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش تمیز نمی گشود و ظهور صورت مشالیه و معارج و مقامات از بر آن
 احوال ظاهر است پس حال باطن است و علم آن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیا که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند و نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم آن احوال است و عدم علم آنها مثلاً شخصیکه حالت بروج بر قطاری
 شده است و بقیار و بچه آرام ساخته معذرت که میداند که این حالت را جمعی نمانند چنان
 شخصی دیگر است که بر آن حالت و حق است ثابت شده است اما میداند که آن حالت
 معنی بروج است پس این هر دو شخص و نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در علم و عدم
 علم باید داشت جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از لایقیت
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تالیفات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و داخل در باب علمند و ثانیاً شخصیت و شخص احوال هر شیخ نیست بلکه باید
 بعد از قرون مطول و ظهور مینمایند تا یکی را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم او حواله فرموده
 طفیلی او سازند و پیامبر الهی العزم صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیک بعد از تهنات مدیده
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و آنبند و دیگر علیک
 السَّلَاةُ وَاللَّحِيَاءُ مامور به پیروی آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند
 خاص گنده بند به مصلحت عام را به والسلام

هر چه در این کتاب است از علم تعالی است
 و در هر حال که در این کتاب است از علم تعالی است
 و در هر حال که در این کتاب است از علم تعالی است

این کتاب از علم تعالی است
 و در هر حال که در این کتاب است از علم تعالی است
 و در هر حال که در این کتاب است از علم تعالی است

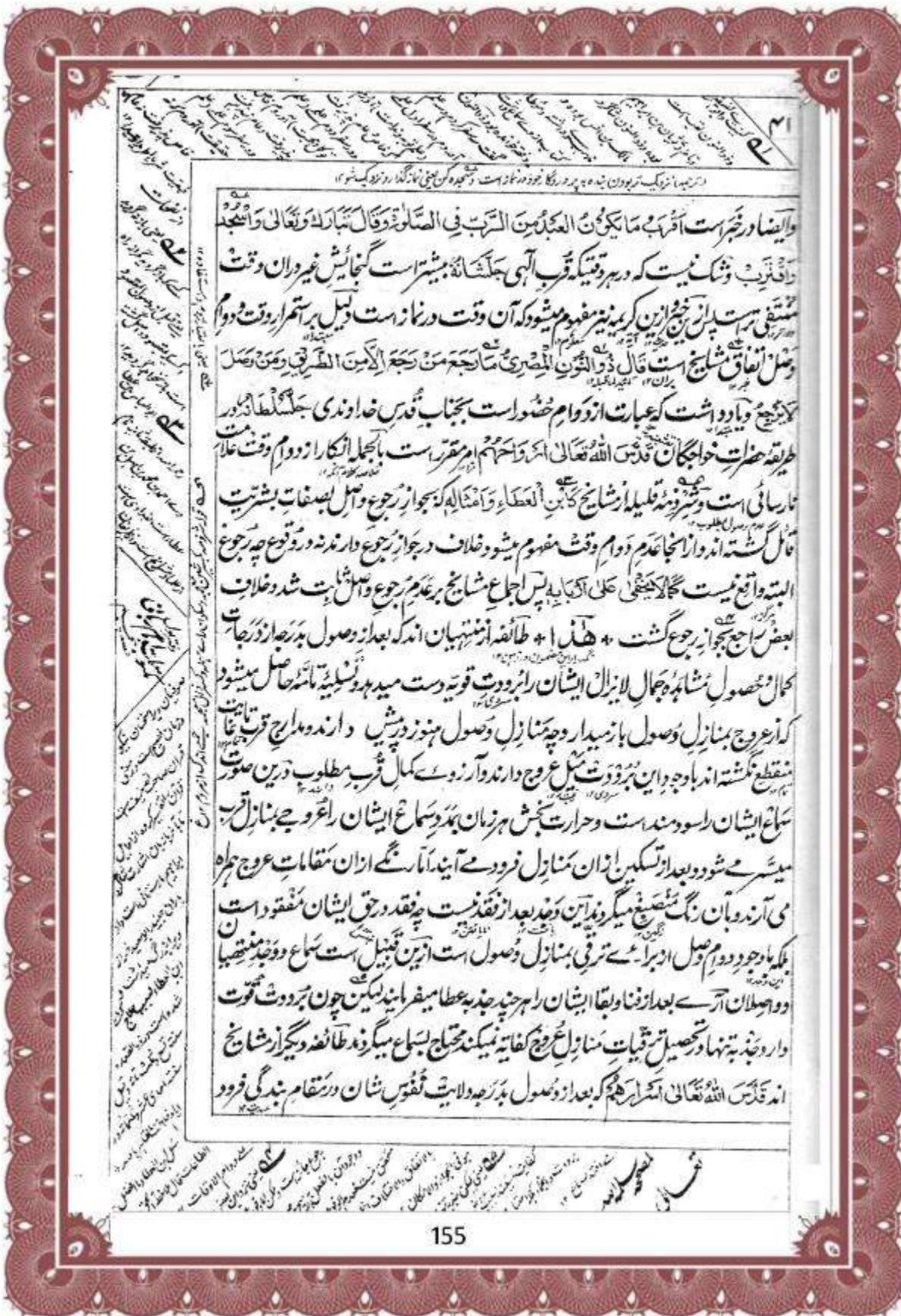
کتاب الوصیه و وصی

بیسبب است که در این کتاب از بیان احکام رسماً و وجد و قص و بعضاً از عرفان
 که بزوج تعلق دارد و منزه است از الله الحسین الحزیم المجد لله وسکون علیه عباره الذین اصطفوا
 بدان آرسندک الله تعالی طریقی السداد والهممک صراط الرشاد که رسماً و وجد

سنة تبیین

جامع لا نافع است که بتقلب احوال متصرف اند و بتبدل اوقات مسرور و متع حاضرند و در وقت
 غائب گام و واجب و گامی نافذ ایشانند اگر باب قلب که در مقام تجلیات صفاتی
 از صفتی به صفتی و از اسمی به اسمی منتقل و متحول اند لکن احوال نقد وقت ایشان است
 و شتت آماں حاصل مقام ایشان در احوال در حق ایشان محالست و استمرار وقت
 در شان شان تمتع زمانه در قبض اند و زمانه در قبضند هم آنکه اوقات معلوم می شود
 یعنی چون آفرینی مهبوط است از باب تجلیات و استی که تمام از مقام قلب برادره مطلب قلب
 پیوسته اند و بکلیت از رقیب احوال مخول احوال مجرد گشته اند محتاج بسماع و وجهی تند
 جد وقت ایشان دائمی است و حال شان سردی لابل لا وقت لهم و کاحال هم اناست
 الوقت و کرایب الثکب و هم الواصلون الذین لا یخرجون لهم اصلا و لا یفقدون هم صلوا
 لا یفقدون لا یفقدون لاجل ارس فی احوالهم و انما استماع باوجود استمرار وقت ایشان نیز نافع است
 بیان آن بجزئیل در آخرین بحث شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی الرسول کند که
 حضرت رساله خاتمیت عمیکه و علی الابد المکونه الخلیفه فرموده است فی مع الله وقت لا یستدر
 فی ملک مقدر و کفی مرسلین امین حدیث مفهومی میشود که وقت دائمی همیشه جواب
 گویم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شایخ امین وقت و وقت مستخر خواسته اند اما
 فی مع الله وقت مستمرا فلک اشکال به جواب دیگر گویم که در وقت مستمرا کیفیت خاصه نماید
 میسر تواند بود که از وقت نام او میرا دارند و این کیفیت نادره خواهند دان زمان
 نیز اشکال مرتفع پیشووه الرسول کنند که سماع نعمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره
 داشته باشند پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت به جواب گویم که تحقق آن
 کیفیت غالباً در همین آوار نماز است و اگر در بیرون نماز انجامی نادر است و بدین احوال محتاج نیست
 آنست تواند بود که در حدیث هم در بعضی از آثار اشاره باین کیفیت نادره باشد

لغت نامه دین له
 است نه از ۱۰۷
 است نه از ۱۰۷
 لغت نامه دین له
 است نه از ۱۰۷
 است نه از ۱۰۷
 لغت نامه دین له
 است نه از ۱۰۷
 است نه از ۱۰۷
 لغت نامه دین له
 است نه از ۱۰۷
 است نه از ۱۰۷



از همین نزدیکی که در روزگار خود روز نماز است و چه در کنج نمازگاه روزگاری شود

و ایضا در خبر است آنچه ما یکنون العبد من السرت فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و ان یجذب
 و ان یزید و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی بکشتا نه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت
 مستغنی ترست پس این سخن ازین که بدین میفرمود میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 و من اتفاق شایع است ^{بر آن} قال ذوالقون المصری ما جمعت من کعبه الاکین الطریقی و من وصل
 لایر جمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بکشتا نه در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی امرا و احرام امیر مقرر است باجمله انکار از دوام وقت خلا
 نارسائی است و سخن زنده تقلید از شایخ کاتب العطاء و امثالیه که مجاز رجوع و اصل بصفتا بشریت
 قابل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست چنانکه کاتبی علی اکبر باین پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف
 بعضی را چه مجاز رجوع گشت ^{و این سخن در زمان} هه هه هه طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال حصول مشایخه و جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مانده حاصل میشود
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مراح قرب تا
 منقطع نگشته اند باوجه این برودت میل عروج دارند و از روزه کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بحد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگه از ان مقامات عروج جمله
 می آرد و بان رنگ متصنی میگردد و این ^{و این سخن} و بعد بعد از تقدست چنقد و حق ایشان مضمود است
 بلکه با وجود دوام وصل از بر او می ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیا
 و واصلان آن رس بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبتهنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگردد طائفه دیگر از شایخ
 اند قدس الله تعالی امرا هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در این وقت که در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 مستغنی ترست پس این سخن ازین که بدین میفرمود میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 و من اتفاق شایع است ^{بر آن} قال ذوالقون المصری ما جمعت من کعبه الاکین الطریقی و من وصل
 لایر جمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بکشتا نه در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی امرا و احرام امیر مقرر است باجمله انکار از دوام وقت خلا
 نارسائی است و سخن زنده تقلید از شایخ کاتب العطاء و امثالیه که مجاز رجوع و اصل بصفتا بشریت
 قابل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست چنانکه کاتبی علی اکبر باین پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف
 بعضی را چه مجاز رجوع گشت ^{و این سخن در زمان} هه هه هه طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال حصول مشایخه و جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مانده حاصل میشود
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مراح قرب تا
 منقطع نگشته اند باوجه این برودت میل عروج دارند و از روزه کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بحد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگه از ان مقامات عروج جمله
 می آرد و بان رنگ متصنی میگردد و این ^{و این سخن} و بعد بعد از تقدست چنقد و حق ایشان مضمود است
 بلکه با وجود دوام وصل از بر او می ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیا
 و واصلان آن رس بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبتهنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگردد طائفه دیگر از شایخ
 اند قدس الله تعالی امرا هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در این وقت که در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 مستغنی ترست پس این سخن ازین که بدین میفرمود میشود که آن وقت در نماز است و لیل بر استمرار وقت دوم
 و من اتفاق شایع است ^{بر آن} قال ذوالقون المصری ما جمعت من کعبه الاکین الطریقی و من وصل
 لایر جمع و یاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی بکشتا نه در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی امرا و احرام امیر مقرر است باجمله انکار از دوام وقت خلا
 نارسائی است و سخن زنده تقلید از شایخ کاتب العطاء و امثالیه که مجاز رجوع و اصل بصفتا بشریت
 قابل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهومی میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست چنانکه کاتبی علی اکبر باین پس اجماع شایخ بر عدم رجوع و اصل ثابت شد و خلاف
 بعضی را چه مجاز رجوع گشت ^{و این سخن در زمان} هه هه هه طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرجه از درجات
 کمال حصول مشایخه و جمال لایزال ایشان را برودت قویه دست میدهند و تسلیه مانده حاصل میشود
 که از عروج بمنازل وصول باز میدار و چه بمنازل وصول هنوز در پیش دارند و مراح قرب تا
 منقطع نگشته اند باوجه این برودت میل عروج دارند و از روزه کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بحد و سماع ایشان را عروج بمنازل قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان بمنازل فرود می آیند اما رنگه از ان مقامات عروج جمله
 می آرد و بان رنگ متصنی میگردد و این ^{و این سخن} و بعد بعد از تقدست چنقد و حق ایشان مضمود است
 بلکه با وجود دوام وصل از بر او می ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجود منتهیا
 و واصلان آن رس بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرمایند لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبتهنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع بیگردد طائفه دیگر از شایخ
 اند قدس الله تعالی امرا هر چه که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

۲

۴۲
 در این وقت روحی مناجعت و معنی تراحت عقلی نماند بر کسی
 می آید و ارواح ایشان بفرمانت نفوس در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند و هر یک
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذریع گشته است مدد بر روح می رسد روح را بواسطه
 آن امداد و تائید نسبت خاصه بطولب پیدا میکند و در آرام این بر گواران بعبادات است و تکلیف
 در ادای حقوق بندگی و طاعات سهل غرض در نهاد ایشان کم است و شوق مضوع و در گواران
 شان قلیل هنوز مبتدیان است چندین وقت ایشان را می رسد است و کمال اتباع سنت یدیه
 بصیرت شان مکتون لاجرم خدیو بصیرت نراز دور چیر می بینند که نزدیکان در انصاف آن چیره
 بر چند عوج کمتر دارند اما توانائی آمد و بنور اصل منتور در در میان مقام شان عظیم دارند و جلیل
 القدر اند ایشان را احتیاج بسمع و وجد نیست عبادت ایشان را کار شمع میکند و نور است
 سهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران است
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از گدگو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهینان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و تحقیق به بقا بانند
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب ایشان کشان کشان می برند برودت
 آنجا از سرایت ممنوع است و تشبیه ایشان را غم جانیز در عروج محتاج با موعود نبینند سماع و قضا
 در شکستای غلبت ایشان پارسیت و وجد و نوای خود را با ایشان کار نه بان عروج انجذابی
 بنهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سر و علی علیه السلام الصلوات
 کالتکلیفات والحقایق از تمام سبب مخصوص بان سرور است حکایه الصلوات والحقایق نصیب مییابند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل از
 بجهت طعاند این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و ترتیب مستعدان با حواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرومی آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال
 قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقالی بالقلب همگانه است که علم و علوم مقامات
 نورشده اند

معموم عبادت است
 و تائید نسبت خاصه
 بر او منقول است
 در وقت نزول
 است و در مقام
 است
 در وقت نزول
 است و در مقام
 است
 در وقت نزول
 است و در مقام
 است

فعلی و معارف کما بر صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند
 متابعد به نظر آید هم معتقدیم است عالمی از وی منور گردد قطره اشانی امرض قلب است
 و توضیح او در افع اخلاق رود نیز نام ضمیمه اوست که در ابرج عروج را نام کرده و مقام بندگی فرود آمده است
 و اراهم و انس بعبادات گرفته مقام عبودیت که فوق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بپسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و درجات و دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونهاداری
 به هین اجهت بری راسع و وجهه حضرت است و منانی عروج هر چیت بشر الطواقی شود ششم از شرف
 سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جبراه معلول است حال او و باب اول
 حرکت اویسی است شکر ک او شوب هوای نفسانی و از سخن با ملت تدبیر من که یکت مرتب از کلام
 الْقُلُوبِ وَاللِّسَانِ الْقُلُوبُ مُتَوَسِّطُونَ بَيْنَ اللَّبَّتَيْنِ وَالْمُتَهَيَّنِّ وَالْمُتَهَيَّنِّ هُوَ الْمَتَى فِي اللَّهِ
 وَاللَّتِي فِي اللَّهِ وَهُوَ الْقَائِلُ الْكَائِلُ وَاللَّتِي فِي دَرَجَاتٍ بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ وَالْمُتَوَسِّلُونَ كَأَنَّ
 لَا يَكُونُ قَطْعًا أَبَدًا الْإِدِينِ بِأَجْمَلِ سَمَاعٍ مُتَوَسِّطَانِ رَانَفِعِ اسْتِ قِسْمِ اَزْمِنْتِ حَيَانِ رَانِيَزِ حِنَانِ كَمْ
 بِالْاَلَكَةِ شَتِ لِيَكِنْ بَابِدِ اَنْسْتِ كِهْ اَزْبَابِ قُلُوبِ رَانِيَزِ سَمَاعٍ مُطْلَقًا مَتَاجِ الِيْمِيْتِ بَلَكِهْ جَاعِدِ اَرْسْتِ
 كِهْ بَدَوْلِتِ جَذِبِ مُشْرِفِ نَشْدِهْ اَنْدِ بَرِ اَصْنَاتِ وَجَاهِرَاتِ شَاتِقِهْ مِي خَوَانِدِ كِهْ قَطْعِ سَافِتِ نَمَائِيَزِ سَمَاعِ
 و وَجِدِ رِيْنِ صَوْرَتِ اَيْنِ جَاعِدِ رَامِدِ رَمَاعِ و اِنْ اَسْتِ وَا كَرِ اَزْبَابِ قُلُوبِ اَزْمَجْدِ و اِنْ اَسْتِ بَاشْمِدِ
 قَطْعِ مَسَاكِ سِيْرَ اَشْيَانِ اَبَدِ و جَذِبِ اَسْتِ مَتَاجِ لِسَانِ نِيَسْتِنْدِ وَ نِيَزِ بَابِدِ اَنْسْتِ كِهْ سَمَاعِ اَزْبَابِ
 قُلُوبِ نِيَمِ مَجْرُوبِ رَامِدِ مُطْلَقًا نَائِفِ اَسْتِ بَلَكِهْ اَنْفِغَانِ اَز اِنْ مَشْرُوطِ بَشَرِ اَطِ اَسْتِ وَ اِنْ اَسْتِ
 نَحْرُطُ الْقَتْلِ اِذْ وَا وَ حَلَّةِ اَنْ شَرِ اَطِ عَدَمِ اَعْتِقَا و اَسْتِ بِكَمَالِ نَحْوِيْشِ وَا كَرِ اَبَامِي خُوْمِ مَشْقِدِ اَسْتِ

کتاب توحید
 در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است
 و در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است
 و در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است
 و در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است

عنه واصل الاصل سابقه نموده
 در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است
 و در بیان معانی و اسرار
 این کتاب است

مجبوری است آری سماع اور انیز خوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید
 و در نظریه گران است که در کتاب اکابر استقیم الاحوال گفتار منافع المعارف بجزیه سبب شده اند که اکثر
 آنها در بنای آن وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قرض که درین وقت شایع شده است
 و این نوع اجتماع که درین اوان منعارف گشته است شک نیست که منضم است و منافی صرف
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات موجوده و تنبیه به سماع و قرض هر چند نسبت به بعضی منتهیان
 نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند از اواسط اند و مراتب عروج
 ممکن الحصول تمام نمی کنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر
 الی الله است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیک منظر آنست بعد از ان سیر در ان اسم
 و صایععلق به است و چون از اسم و جمیع صایععلق به صایععلق علی اذ با دیده گشته بمقام شخصی
 برسد و در آنجا بقا و بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت
 است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا
 و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن نیست که
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن نرسد چه هر اسم
 مثل شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بجهانیه نهایت برسد و اگر بجا ستمتگ گشت ز پس
 شرافت و اگر بپای تضریت خلق بارش آورند ز پس فضیلت کمان کنی که وصول بان اسم
 امر آسان است چنانچه می باید کند تا این دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
 قصوب سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمویه و تقدیرس خیال سبکی بسا است که بعین تشبیه و تقصیر است

عروج در اینجا معنی ندارد
 مفقود در آن صورت تصور نیست
 اندا و اعانت از سماع درین محل
 مفقود است حضرت و منافات
 موجوده و تنبیه به سماع و
 قرض هر چند نسبت به بعضی
 منتهیان نیز در کار است
 لیکن ایشان چون هنوز
 مراتب عروج در پیش دارند
 از اواسط اند و مراتب
 عروج ممکن الحصول
 تمام نمی کنند حقیقت
 انتها ازینها مفقود است
 نهایت گفتن باعتبار
 نهایت سیر الی الله است
 و نهایت این سیر تا اسی
 است که سالیک منظر
 آنست بعد از ان سیر
 در ان اسم و صایععلق
 به است و چون از اسم
 و جمیع صایععلق به
 صایععلق علی اذ با
 دیده گشته بمقام
 شخصی برسد و در
 آنجا بقا و بقائے
 پیدا کند منتهی
 حقیقی است و فی
 الحقیقت نهایت
 سیر الی الله درین
 صورت است نهایت
 اول را که نهایت
 تا اسم است نیز
 نهایت سیر الی
 الله اعتبار کرده
 اند و باعتبار
 فنا و بقائے که
 در آن مرتبه
 حاصل میشود
 اطلاق اسم
 ولایت نموده
 اند و آنکه
 گفته اند که
 سیر فی الله
 نهایت نیست
 این سیر در
 وقت بقا است
 و بعد از
 سطح منازل
 عروج معنی
 نهایتی آن
 نیست که اگر
 سیر در آن
 اسم واقع
 شود و تفصیل
 شیونات
 مندرجه در
 آن متحقق
 گردد و
 برگزین
 نهایت آن
 نرسد چه
 هر اسم
 مثل
 شیونات
 مندرجه
 نه
 نهایت
 است
 اما
 در
 وقت
 عروج
 اگر
 نخواهند
 که
 اول
 از
 ان
 اسم
 گذرانند
 تواند
 بود
 که
 بیک
 قدم
 آن
 اسم
 را
 طی
 نماید
 و
 بجهانیه
 نهایت
 برسد
 و
 اگر
 بجا
 ستمتگ
 گشت
 ز
 پس
 شرافت
 و
 اگر
 بپای
 تضریت
 خلق
 بارش
 آورند
 ز
 پس
 فضیلت
 کمان
 کنی
 که
 وصول
 بان
 اسم
 امر
 آسان
 است
 چنانچه
 می
 باید
 کند
 تا
 این
 دولت
 مشرف
 سازند
 و
 تا
 اگر
 ازین
 میان
 باین
 نعمت
 قصوب
 سرفراز
 گردانند
 و
 آنکه
 توان
 رهنمویه
 و
 تقدیرس
 خیال
 سبکی
 بسا
 است
 که
 بعین
 تشبیه
 و
 تقصیر
 است

عروج در وقت عروج که در ان وقت اول نهایت است و

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا تمیز میدهد و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی میتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در عالم اخر مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلبی حقیقی را می باجرت تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء
ورای باجرت که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جوی
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذوق علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا باقی علم است حصولی که زوال آن متصور
گمان کنی که بقا باقی است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا باقی که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا باقی است که در حقیقت دست میدهد بقا باقی که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این سه نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

المرتب - فاعلم ان الله لا یغفل عن شئ

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریعہ نعمت و نیکتہ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقہ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسَّکَیْمَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكُمَا لِكَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاج باشد و اشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 از لی جل سخط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کرا ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کرا ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الے الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبر و بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانما سے
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تربیت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی
 در بیان آداب ضروریہ
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پدید آمده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتضا نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت
و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله سبحان الله
عن هذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد هیچ شنبده که مومن از غیر پیر محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گرفتارند
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنبه پیدا شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر اصل نشود تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پیر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذار و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند
گزیدن ثمنانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سو او است
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت است
ان الذین یسألون الله
استغفروا الله
آن پیران را که در حق
سوزناک است و در حق
تکلف باید در حق
همه را در حق
ان من اعطی الله
شده که در حق
بسیار از آن قبیل
متنجم است
تاریخها و بیرون
از ماضی است
توزیر است
تبعه سخن خود را
عسکرت هر دو
تعداد است
سعدی است

حقیقت آن

مرد رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که نسبت بان فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده
 است بواسطه ابتلا و مردمان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان در استاین
 مغایه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاهدارد بر اعتراف و محبت پیر مستقیم دارد و محبت
 سیدنا ابشر علی و علی الیه الصلوات و التسلیمات با جمله الظرفی که له ادب مثل
 شه در است حج بے آوبے بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصود کند
 و در آداب باقی نرسد و اگر کسی هم نتواند از غمده برآمد مغفواست اما از اعتراف بتقصیر
 ناچار است و اگر عباد الله سبحانه رعایت آداب نکند و خود را مقصود هم نداند از بزرگترین
 بزرگواران محروم است نه هرگز از روسته پیر بود و دیدن روسته بی سود نبوده
 ار که مرید کی برکت تو چه پیر تیر بنوا و بقای رسد و راه الهام و طریق فرست بروی ظاهر
 شود و پیر آن را مسلم دارد و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر
 خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین
 وقت از رتبه تصدیق برآمده است و تقلید و حق و خطاست که مبنی که اصحاب پیغمبر
 صلی الله تعالی علیکم و علیکم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منجزه بان
 سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گمانی
 عکس از آداب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتب کمال مجوز است
 و از سو آداب مجرب است بلکه اینجا همین اوست و اگر نه اصحاب پیغمبر علیکم الصلوات و التسلیمات
 که بکمال آداب مؤویب بودند غیر تقلید پیر که نمیکردند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد
 تقلید را بی صیغه صحیح الله تعالی عذرا خطا است صواب در متابعت راه خود است را
 ابی صیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی مسئله خلق
 القرآن بسنة انهم شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاخق افکار است اگر بیک فکر یا تمسک

این آداب را در هر وقت از هر کجا که باشد باید رعایت کرد
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است

ناظم الرقی و مؤلف علی ان من قال بخلق القرآن فهو کافر

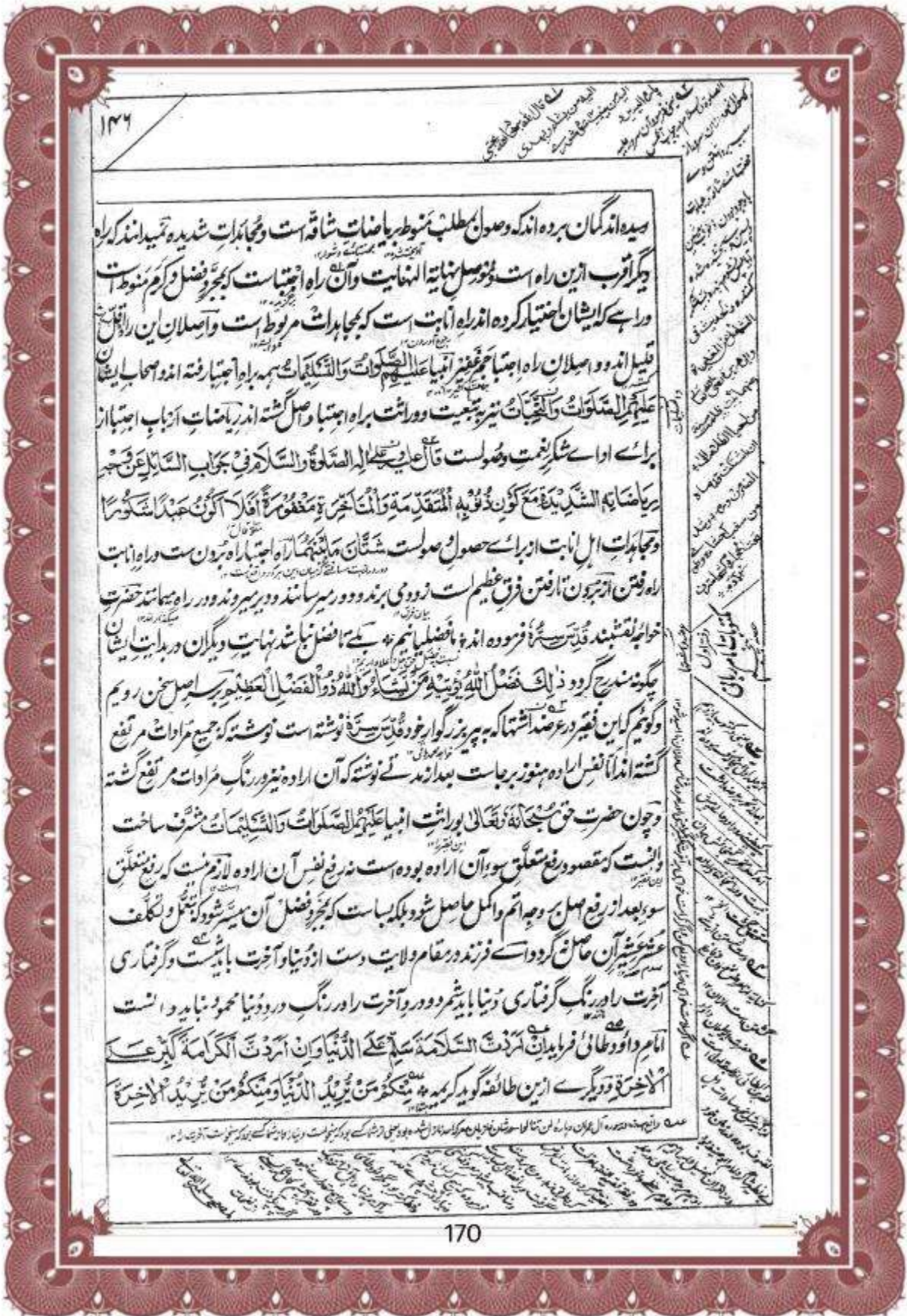
آداب الهامی است
 اگر چه در بعضی موارد
 در بعضی موارد که در این کتاب مذکور است

زیادتی پیدا نکردی و شوکی در زمان سیدیه بوده امروز با تکلیف آراء و ملامت انظار و صد
زیادتی و کمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست باشد **الفصل فی التمسک**
لیکن کمال بنهار اشکال ممکن **المطر لا یدرجه اوله** و سیدیه هم حدیث نبویست
قل علی الله الصلوة والسلام پس از این که بعضی از بزرگان در حدیث گفته اند **الصلوة**
و سیدیه از امانت روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بقا در عالم
و کمال میرساند و هیچ مقدار از آن **ان الله یسبحنا** است و امر است پس شیخ را ازین احیای
و امانت چاره نباشد یعنی **و یقیمت یعنی** از احیای امانت جسمی را بپوشش منجی
کار نیست شیخ مقصد حکم گاه ربا و دهر کس را که با و مناسبت است در رنگ نفس و
خاشاک و عیب او میدود و نصیب خود را از اوست استیفا مینماید و خوارق و کرامات از برای
جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنوی مجذب میگرددند و آنکه باین بزرگواران مشایخ
ندارند دولت کمال ایشان محروم است اگر چه بزرگوار و خوارق و کرامات بیند آید
و اولیای ایشان معنی باید گرفت **قال الله سبحانه و تعالی فی حق انکهار فان یحرموا**
مکمل آیه لا ینعوا بها کسراً اذا جاورک یحاربونک یقول الذین کفروا ان هذا الاصل

سیدیه از امانت روحی است نه جسمی
مراد از حیوة و موت فنا و بقا است
بقا در عالم و کمال میرساند
و هیچ مقدار از آن ان الله یسبحنا
است و امر است پس شیخ را ازین احیای
و امانت چاره نباشد یعنی و یقیمت
یعنی از احیای امانت جسمی را
بپوشش منجی کار نیست شیخ مقصد
حکم گاه ربا و دهر کس را که با و
مناسبت است در رنگ نفس و خاشاک
و عیب او میدود و نصیب خود را از اوست
استیفا مینماید و خوارق و کرامات
از برای جذب مریدان نیست مریدان
بمناسبت معنوی مجذب میگرددند و آنکه
باین بزرگواران مشایخ ندارند دولت
کمال ایشان محروم است اگر چه بزرگوار
و خوارق و کرامات بیند آید و اولیای
ایشان معنی باید گرفت **قال الله سبحانه
و تعالی فی حق انکهار فان یحرموا
مکمل آیه لا ینعوا بها کسراً اذا جاورک
یحاربونک یقول الذین کفروا ان هذا
الاص**

کتاب صد و نود و بیستم (۲۹۳)

شیخ محمد چتری صد دریا شده در جواب استیلا او که پرسیده بودی مع الله وقت در حدیث نبوی
قل علی الله الصلوة والسلام آمده است و ابو زر غفاری نیز همین را گفته و بعد آن چه باشد
در پرسیده بود که **قل علی الله الصلوة والسلام** و **قل علی الله الصلوة والسلام** شیخ عبدالقادر فرموده و دیگر
نیز همین را گفته حقیقت این معانی است و پرسیده که مراد از اولیای آنست که قدم ایشان بر گرد



کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت
کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت
کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید

کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت
کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت

کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت
کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت

سیده اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و تجمید اند که راه
دیگر قرب ازین راه است و متصل بنایه نهایت و آن راه اجتیبات است که بجز فضل و کرم منوط است
و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و آسانان این را آسان
تفصیل اند و در سیلان راه اجتبا و عقیده انبیا علیهم السلام و التسلکات همه براو اجتناب یافته اند و اما بایشان
علیه السلام التسلکات و التفتیات نیز بتبعیت و وراثت بر او اجتناب حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتناب از
برائے اداسه شکر نعمت و حصول تعلق علی الصلوات و التسلکات فی بحراب السائرین من غیر
ریاضات بیهوشی با کون ذوقیه المتقدّمه و التلخیص و تعقیف هم افکار اگر کن جبهت کلمات کرم
و مجاهدات ابل نهایت از برائے حصول حصول ششانی و کلماتهم را راه اجتناب است و راه آسان
راه عفتن از تریبون از رفتن فرق عظیم است از روی بر بند و دور بر سر سازند و بر سر بند و دور راه همه است حضرت
خواجگ نقشبند و قدس سره فرموده اند با فضلیا نهم نه سبب با فضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان
میگرددند که در ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم صلح صحن رویم
و تویم که این تغییر در عوض داشته که بر یزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته است که جمیع مرادات مرتفع
گشته اند اما نفس را در هر روز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن را در هر روز رنگ مرادات مرتفع گشته
و چون حضرت حق سبحانه تعالی بولایت انبیا علیهم السلام التسلکات مشرف ساخت
و اینست که مقصود رفع تعلق سوا آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع تعلق
سوا بعد از رفع اصل بر وجه تمام و کامل حاصل شود بلکه با ست که بجز فضل آن میرشد و تامل و تکلف
عشق شیره آن حاصل گرد و از آن فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشانست و گرفتاری
آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا با بشرد و در و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و اینست
امام و او طائی فرمایند لَمْ تَزِدْ السَّلامَةَ سِوَمَا عَمَّكَ الدُّنْيَا وَ انْ أَمَدَتْ الْکرامَةَ لَمْ تَزِدْ
الْآخِرَةَ وَ ویر گرس ازین طائفه گوید که همه به پیش کفر من یرید الدنیا و من کفر من یرید الْآخِرَةَ

معنی این حدیث صوره آن بیان دارد که تامل در آخرت در اول دنیا و اول دنیا در آخرت و کرم است که کرم است که کرم است

کتاب جامع فی شرح احادیث و تفاسیر
کتاب عیون فی شرح مکتوبات
کتاب کاشف الغم فی شرح عقاید
کتاب منتهی الیقین فی بیان احکام و عبادت

او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے آمدنت آنجا همه در و آخرت است و استغاده از دروغ است
و ترنای بهشت اشجار و انهار و نور و طمان بهشت را با شایسته و منوی هیچ نسبت نیت بلکه اینجا
و در طرف نقیض اندوزنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات
اعمال صالحه اند غیر عبدی علی الله المسلمون والسلام که فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان بنشانید پس
که چه طور بنشانیم فرمود و علی علیه السلام والسلام که به تسبیح و تحمید و تمجید و تلیل یعنی سبحان الله
یا عظیم یا و بهشت پنهان یک درخت بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تمنی بهی چنانچه
درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه
میفرمایند و کل هذا القیاس آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و خوبی و نیکوئی و
و ضمن کسوت صلاح قولی و عملی اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذت و نعمت ظهور
میفرمایند پس ناچار آن لذت و نعمت منعی و مقبول باشد و وسیله باشد از براسه لقاء و وصول را آنچه
بسیار است اگر این تر آگاه بگشت فکر خستن بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجا که عباد
نمیدانست بخلاف لذت و نعمت و منوی که نشأ آن جنف و شرات است و نتیجه آن حرمان و آخرت
اعاذنا الله سبحانه و تعالی این لذت و کربح شرعی است محاسبه و پیش است اگر حمت و تنگی و لغو
و اس صد و اس و اگر سراج شرعی نیست مورد و وعید است که بئنا ظلمکنا انفسنا و ان کذبنا و کذبنا
و ترجمه آن تکوین من القایمین پس این لذت را با آن لذت ذمه نسبت بود این لذت و نعمت است
و آن لذت و شایان نفع پس در و آخرت یا نصیب عوام مؤمنانست یا نصیب اخیرت خوبتر است
ازین در و منتزه می نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند: آن ایشانند من چنینم یارب

لله تسبیح و تحمید و تمجید و تلیل
یعنی سبحان الله یا عظیم یا
و بهشت پنهان یک درخت بنشانند
پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت
کمالات تمنی بهی چنانچه درین
کلمه در کسوت حروف و اصوات
مندرج ساخته اند در بهشت آن
کمالات را در کسوت درخت تعبیه
میفرمایند و کل هذا القیاس
آنچه در بهشت است نتیجه عمل
صالح است و هر چه از کمالات
و خوبی و نیکوئی و ضمن کسوت
صلاح قولی و عملی اندراج
یافته است و در بهشت آن
کمالات در پرده لذت و نعمت
ظهور میفرمایند پس ناچار آن
لذت و نعمت منعی و مقبول
باشد و وسیله باشد از براسه
لقاء و وصول را آنچه بسیار
است اگر این تر آگاه بگشت
فکر خستن بهشت نمی نمود
و گرفتاری از اغیر گرفتاری
حق بجا که عباد نمیدانست
بخلاف لذت و نعمت و منوی
که نشأ آن جنف و شرات است
و نتیجه آن حرمان و آخرت
اعاذنا الله سبحانه و تعالی
این لذت و کربح شرعی است
محاسبه و پیش است اگر حمت
و تنگی و لغو و اس صد و اس
و اگر سراج شرعی نیست مورد
و وعید است که بئنا ظلمکنا
انفسنا و ان کذبنا و کذبنا
و ترجمه آن تکوین من القایمین
پس این لذت را با آن لذت ذمه
نسبت بود این لذت و نعمت
است و آن لذت و شایان نفع
پس در و آخرت یا نصیب عوام
مؤمنانست یا نصیب اخیرت
خوبتر است ازین در و منتزه
می نمایند و کرامت در خلاف
آن می انگارند: آن ایشانند
من چنینم یارب

کتابت صد و سیوم

بسم جایی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و سیوم یافته به بعد الحکم والصلوة

خوب بواسطه بعضی نیات حقانیه اموری گذشته پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم شخص است بخلاف
 اکابر این سلسله علییه که سر موئی مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس
 مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی
 اوسب باشد چه راه بغایت اقرب است و طلب در کمال لغت و جماعه اند تا آخرین خلفای ایشان که
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و جماعه و قص و بهر اختیار کرده
 نشان آن عدم وصول است بحدیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که این محمد ثانی
 و متبذرات کبیر و تمیز این طریق مینمایند دانسته اند که در تخریب و احداث آن می کوشند و الله
 یخیر الخیر و هو یهدی السبیل

کتابت و وضع و نشر و مرام و مهمت

بخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان سان غلام محمد صدور یافته در بیان جبهه و سلوک عیار
 که سبب این دو مقام انده **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هُوَ اَنَا الْهَادِیْ هَا**
كُنَّا لَنَهْتَدِیْ لَوْ لَا اِنَّ هَذَا قَالَ اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَصَحَّفَهُمْ بِاَفْئِدِهِمْ
وَاَكْمَلَهُمْ مُحَمَّدٌ بِالدِّیْنِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَواتُ اللّٰهِ مُحَمَّدًا وَبِیْن كَانَتْ وَصَحَّفَاتُهُ عَلَیْهِمْ
 و علیهم و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه
 فریاد استیجاری فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کمال سنگ طریقی او طلب فریاد
 راه تقصیر و تقصیر فرموده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و تغیر گفته نموده و بهمان
 مقصد پیدا شده و خود را بحصول آن کمال و منتحی انگاشته آموایک منتهیان را و و اصلاک گاه
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت با استیلا قوت تنگی
 خود آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخوابند که گویا

مجلس محفل علمای
 مبارک این سلسله
 کرامت حضرت
 اقدس است
 در این مجلس
 مبارک
 حضرت
 اقدس
 کرامت
 حضرت
 اقدس
 در این
 مجلس
 مبارک
 حضرت
 اقدس
 کرامت
 حضرت
 اقدس
 در این
 مجلس
 مبارک

اینکه در این کتب که در این کتاب است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محضه از دریا می کشان بر شعله بلکه بصورت گشت و نجات کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را به مانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که تخلیه را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته به ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و این را طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او جدا گشت کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلان قطع مسافت راه طلب و
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را به شرفی واقف از خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و شرفی بزرگ است و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصد کواضی اکتفا اکتفا اکتفا این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به سبب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

اینکه در این کتب که در این کتاب است
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و با شرف گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او جدا گشت کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلان قطع مسافت راه طلب و
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 خود را به شرفی واقف از خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و شرفی بزرگ است و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در
 قاصد کواضی اکتفا اکتفا اکتفا این کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به سبب نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این حال

در خیالیان لغات است هر چه بتندی و شرفی

بحقی است بر آنست که حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مقام است
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحلیلی می شود و چون در طریق علیّه نقشبندیّه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحلیلی و این
 نوع توهم بسیار است و شمع را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طبع مساکب سیر الی الله من انکار تدوین تقلبات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فایز و زیارت که نرفته چنان نوشته شود در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب بتدریج جذب
 مستندی و حقیقت مقام تحلیلی و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لکن الحق و مبطل
 اَبَاطِل و کَوَکِرَةُ الْعُجْبِ مَعَانٍ - فَشَعْرَتٌ فِيهِ يَحْسِنُ فِيهِ فَيَقْبَلُ سُبْحَانَهُ وَهُوَ سَجْدَةٌ كَقَدِ
 لَتِ الْبَيْتِ وَبَعَثَ الْمَلَكُ إِلَى وَفَعِمَ الْوَكِيلُ این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمّه مقصد اول
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک است و دو خانمّه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استقامت آنها کثیر المنفعت است مقصد اول
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب عمومی داشته باشند و از هر راهی که مستجاب شوند
 و اخل جگر که از باب غلبه اندیشه سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب
 پیوسته اینجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مرتفع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و صیقل مقام قلب
 بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بزرگی تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم
 که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و بخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طبع مساکب سیر الی الله و تحقق سیر فی الله

این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانمّه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک است و دو خانمّه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استقامت آنها کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب عمومی داشته باشند و از هر راهی که مستجاب شوند و اخل جگر که از باب غلبه اندیشه سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند گذشت و بمقلب قلب پیوسته اینجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی چه نفس با روح درین مقام مرتفع است و ظلمت با نور درین معامله مختلط بالکلیه و صیقل مقام قلب بر آمدن و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس از بزرگی تزویج بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست تا دم که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور نیست و بخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طبع مساکب سیر الی الله و تحقق سیر فی الله

میشد بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر مسلوب در آید و طی منازل نمایند اما نظرشان از قاف
 بالوقف قطع نشود و روبرو و بقوی پیدا کنند ایشال این علوم و این ایشان نمیکند از دو ازین و در نظری
 توأمند بر آمدن در عروج به ارج قرب و صعود و معارج قدس کنند و ننگ اندرین آنست که تا نیست
 هذِهِ الْفِرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَبِيبًا
 علامت و حصول بنهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بیشتر نسبت پیدا شود علم
 را با صلاحی که نسبت ترمیم یا این زمان عالم را عین صلاح و استن و یا صلاح را محیط عالم نیست
 بالذات معنی ندارد و مالا لئلا رب و تربی که یکبار معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره الله
 تعالی بیست و الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست
 آنجذاب و منجذب که مقتضایان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در آنجذاب و منجذب که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که آنجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب بفرخ است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسئله از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و وضو و تطهیر بر دست ندارند و ایضا این مکرر
 را در مقام جذب نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شدیه بقا و بقا و از باب سلوک
 حاصل میشود و در شریک از مقام تکمیل که شکیه بمقام سید عن الله بالله هدت نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عقرب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست بامده آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نحو است از توجه مقصود حاصل بود چون بعد
 متعلق گشت آن توجه را نل شد اما بر این سلسله علیی طریق از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده

بسیار است که بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر مسلوب در آید و طی منازل نمایند اما نظرشان از قاف
 بالوقف قطع نشود و روبرو و بقوی پیدا کنند ایشال این علوم و این ایشان نمیکند از دو ازین و در نظری
 توأمند بر آمدن در عروج به ارج قرب و صعود و معارج قدس کنند و ننگ اندرین آنست که تا نیست
 هذِهِ الْفِرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاَجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَبِيبًا
 علامت و حصول بنهایت مطلب تبرعی ازین علوم است چه هر چند بیشتر نسبت پیدا شود علم
 را با صلاحی که نسبت ترمیم یا این زمان عالم را عین صلاح و استن و یا صلاح را محیط عالم نیست
 بالذات معنی ندارد و مالا لئلا رب و تربی که یکبار معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره الله
 تعالی بیست و الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست
 آنجذاب و منجذب که مقتضایان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در آنجذاب و منجذب که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که آنجذاب منجذب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب بفرخ است میان روح و نفس پس ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و منجذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسئله از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و دیگران را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و وضو و تطهیر بر دست ندارند و ایضا این مکرر
 را در مقام جذب نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شدیه بقا و بقا و از باب سلوک
 حاصل میشود و در شریک از مقام تکمیل که شکیه بمقام سید عن الله بالله هدت نیز بدست می آید که آن
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این بحث عقرب تخریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست بامده آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نحو است از توجه مقصود حاصل بود چون بعد
 متعلق گشت آن توجه را نل شد اما بر این سلسله علیی طریق از برای ظهور آن توجه سابق وضع نموده

۵۸

اندریکم چون روح متعلق بدن است موقلهی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتصیان راست بعد از فتنه روح است
 و بقائه او بوجوهی که تعبیر به بقائه بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با دراه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنه روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس هر چه
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقه ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجه
 و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنست که از توجه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجه سابق جامع راست که بواسطه این تعلق
 گذشته را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 سالی الاسباب در سابقان آن توجه شمول و سرایان در کلیه ایشان پدید می آید و بدان ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرند حکما و نشان انجذابین که از فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر که از گایه آرسه محال
 و مردان کامل را این هم شمول نیز محقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس هر چه از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد و الحقیقه ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنست که از توجه سابق روح که با کل بوسیله تعلق سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجه سابق جامع راست که بواسطه این تعلق گذشته را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب سالی الاسباب در سابقان آن توجه شمول و سرایان در کلیه ایشان پدید می آید و بدان ایشان نیز حکم روح شان میگیرند حکما و نشان انجذابین که از فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر که از گایه آرسه محال و مردان کامل را این هم شمول نیز محقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده از باب سلوک است هر چند بنیات
 سلوک رین و جذب منتصیان پیدا کنند تا بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرود و نیاید و با
 چه منتهی مرغوع بعالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها
 را که برین مکتوب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برین را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 این مقام شیخی که بنیانگس آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت افوار روح
 سدرج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس تا چنانکه را در آن گفتار ایشان نباشد بلکه آنها هم میگویند است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو گشوده است بلکه گوئیم که کسبت افاده مجذوب شکر منکرن پیش از کسبت افاده
 منتهی مرغوع است و کسبت افاده منتهی زیاده از کسبت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرغوع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ سهل است
 و بیست یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفراد عالم است و باقی است

این مقام شیخی که بنیانگس آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت افوار روح سدرج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس تا چنانکه را در آن گفتار ایشان نباشد بلکه آنها هم میگویند است که مناسب مقام دعوت است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مجموع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجوب نیست و مجذوب صاحب است و توجہ است بہت
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن
 و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی بہ تدریج و بعد بہ سہل است بیشتر است ہر چہ تدریج است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت
 جد پیش شیخ مقتدا و اسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بہ تنبہ و تفسیر
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام
 نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بہ تدریج و بعد بہ سہل است بیشتر است ہر چہ تدریج است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا و اسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بہ تنبہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چہ درین مکتبہ توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیا و ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و ذہن و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بہ تدریج و بعد بہ سہل است بیشتر است ہر چہ تدریج است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا و اسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بہ تنبہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور مقام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چہ جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اند که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک و علیکم و علیکم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتصال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصال است و است عزت طالع بصفات موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیک الصلوة و کالتصال که قابلیت اتصال است و تعالی و تقدس
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیک و علیکم و طلال این قابلیت جامع اند و کالتصال اندر آن جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیک و علیکم و الصلوة و اللقبه و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد را تعالی امیر که در باب حضرت علی الصلوة و اللقبه و قابلیت اتصال
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقبه و اللقبه
 و اللقبه و اللقبه پس مشخص شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجودند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اتصال هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

لعل فیض
 فیض اول
 فیض ثانی
 واسطه وصول
 کالات
 ولایت
 سیرت
 آبهان
 صفاتی
 قابلیت
 اعتبار
 وجود
 زائده
 در
 وجه
 صفات
 موجود
 میان
 شیون
 صفات

بر فرخ رنگ طرفین خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالمیت پیدا کرده اند. فانی ^{دو}
 اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نیم هست بسیار است ^{هفتاد و نهمین} از این بیان واضح گشت
 که ظهور ذات تعالی ^{تعالی} نسبت به پرده منافی ^{منافی} تجلی ^{تجلی} ظهوری نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
 لهذا آن سرور را عَالِي الصُّلَّةِ وَالْمَسْتَلِمَةِ وَالْمَغْنَمَةِ ^{والمغنیة} و در جانب وصول فیض ^{وصول فیض} وجود کلمات و لایست
 حائلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حائلی در میان آمد که قابلیت انصاف
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون ^{چون} شپون ^{شپون} و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی ^{عقلی} باشند وجود ذهنی
 ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد ^{لازم} آمیختگی ^{آمیختگی} مافی ^{مافی} الباب حجب صفات خارجی است و حجب شمیون
 علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده می شود و موجود خارجی را پرده نمی شود
 که موجود خارجی را گوئیم ^{گوئیم} فإلجاب العلمی ^{فإلجاب العلمی} من ان یقاعده من الذین یحصلون بعضها بعضا ^{من ان یقاعده من الذین یحصلون بعضها بعضا}
 یعنی اینها ^{اینها} خارج حقیقتی ^{خارج حقیقتی} از اینک ^{از اینک} زیرا که چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
 استهانت سیر او که منشی ^{منشی} اسی ^{اسی} است تا بطل شانت ^{تا بطل شانت} که اسم است و بعد از فنادان اسم
 بقنا ^{بقنا} فی المشرق می ^{می} گردد و اگر بان اسم ^{اسم} باقی گشت بقا باسد و از این میسر گشت و بان فنا بقا
 در مرتبه اولی از ولایت خاصه ^{خاصه} محمدیه ^{محمدیه} علی ^{علی} الصلوة ^{الصلوة} قالت لا یدر الغیب ^{لایدر الغیب} و هل می شود و اگر محمدی مشرب
 نیست بقا بل نیست ^{بل نیست} یا نفس ^{یا نفس} صفت ^{صفت} که رب ^{که رب} است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله
 بروی ^{بروی} اطلاق ^{اطلاق} نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم ^{بقا بان اسم} باقی ^{باقی} با من نیست ^{با من نیست} چه اسم ^{چه اسم} اعتبارات از مرتبه اولی
 که جامع ^{جامع} جمیع ^{جمیع} شمیون ^{شمیون} و صفات ^{و صفات} است و چون ^{چون} در حقیقت ^{در حقیقت} بیون ^{بیون} زیاد ^{زیاد} است اعتبار ^{اعتبار} است ^{است} همین ^{همین} از این
 یکد ^{یکد} گیر ^{گیر} پس ^{پس} فنا ^{فنا} در یک ^{در یک} اعتبار ^{اعتبار} فنا ^{فنا} و جمیع ^{و جمیع} اعتبارات ^{اعتبارات} است ^{است} بلکه ^{بکه} فنا ^{فنا} در ذات ^{در ذات} تعالی ^{تعالی} و تقدس ^{و تقدس} و همچنین
 بقا ^{بقا} یک ^{یک} اعتبار ^{اعتبار} بقا ^{بقا} جمیع ^{جمیع} اعتبارات ^{اعتبارات} است ^{است} پس ^{پس} فانی ^{فانی} فی ^{فی} الله ^{الله} و باقی ^{و باقی} باسد ^{باسد} درین ^{درین} صورت ^{صورت} گفتن ^{گفتن} درست
 میشود و خلاف ^{و خلاف} در جانب ^{در جانب} صفات ^{صفات} که موجود ^{که موجود} اند ^{اند} وجود ^{وجود} زائد ^{زائد} بر ^{بر} ذات ^{ذات} منافی ^{منافی} است ^{است} اینها ^{اینها} با ذات ^{با ذات} تعالی ^{تعالی}
 و با یک ^{و با یک} دیگر ^{دیگر} تحقیقی ^{تحقیقی} است ^{است} پس ^{پس} فنا ^{فنا} در یک ^{در یک} صفت ^{صفت} است ^{است} و در جمیع ^{و در جمیع} صورت ^{صورت} نیست ^{نیست} و هکذا ^{و هکذا} فی ^{فی} بقا

بسیار در حق است در صفات

باب ۱۲
 در باب صفات و قابلیات
 در باب منافی
 در باب تعالی

در باب منافی
 در باب تعالی

در باب منافی
 در باب تعالی
 در باب منافی
 در باب تعالی

بعضی چون فیضی و صاحب زاهد

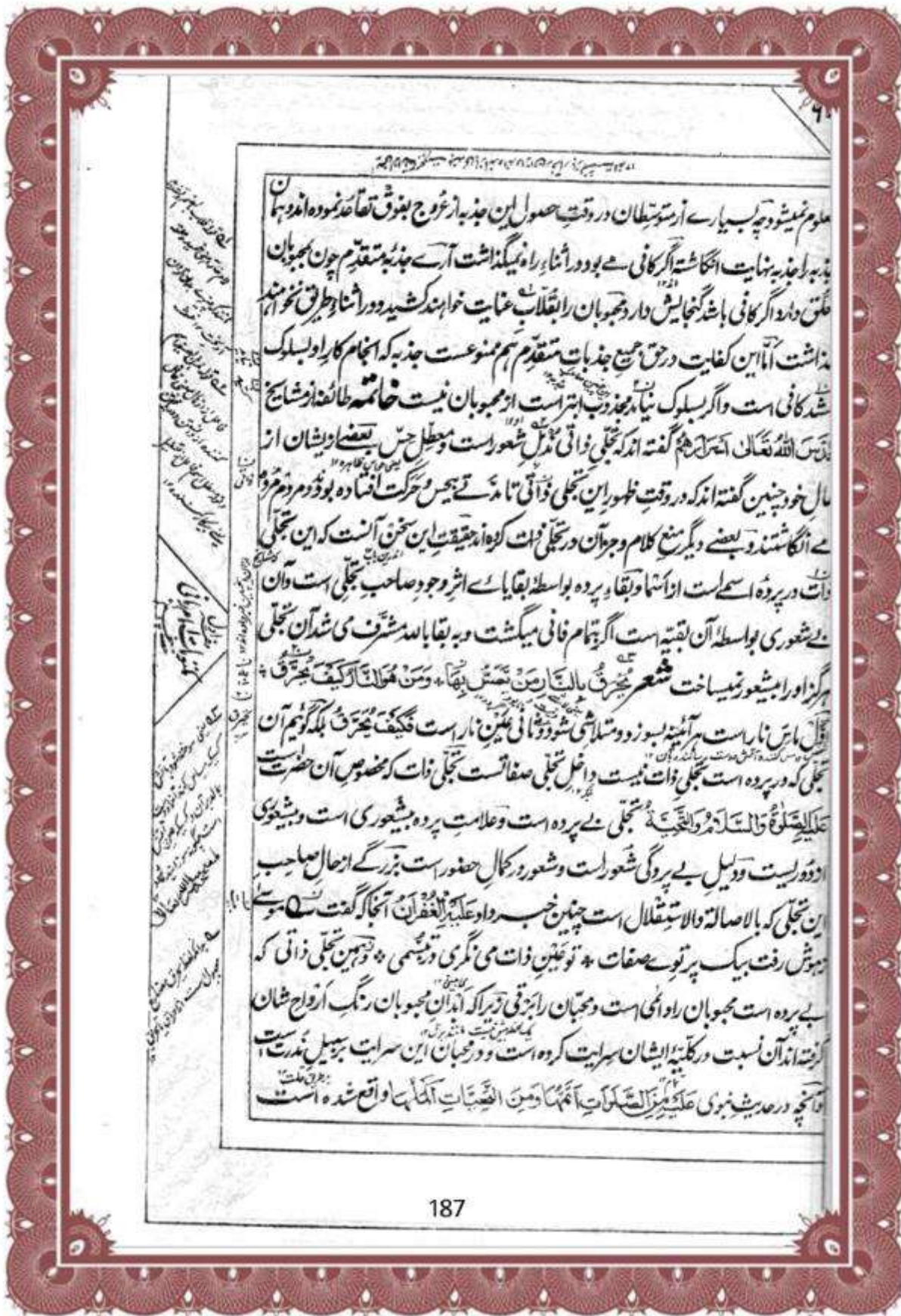
پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد
بحدان فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از مجموع و اصل علم
و بر آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است
خدا فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از مجموع و اصل علم و بر آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است خدا فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال خصوصیت وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقلب احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه ^{مردود و دیگر از چون وجود و آثار دیگر} است و تعقلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و تعقلب احوال از شیب
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آفت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفین فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار ^{منازل سلوک} جذب به حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر میسرند تقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارند
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین ^{منتهیان} را نیز بعلوم مناسبت نوجید وجود است
 نیست هر چایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعقلب احوال
 سه در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آن
 سه حکم است در این مرتبه
 سه در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آن
 سه حکم است در این مرتبه



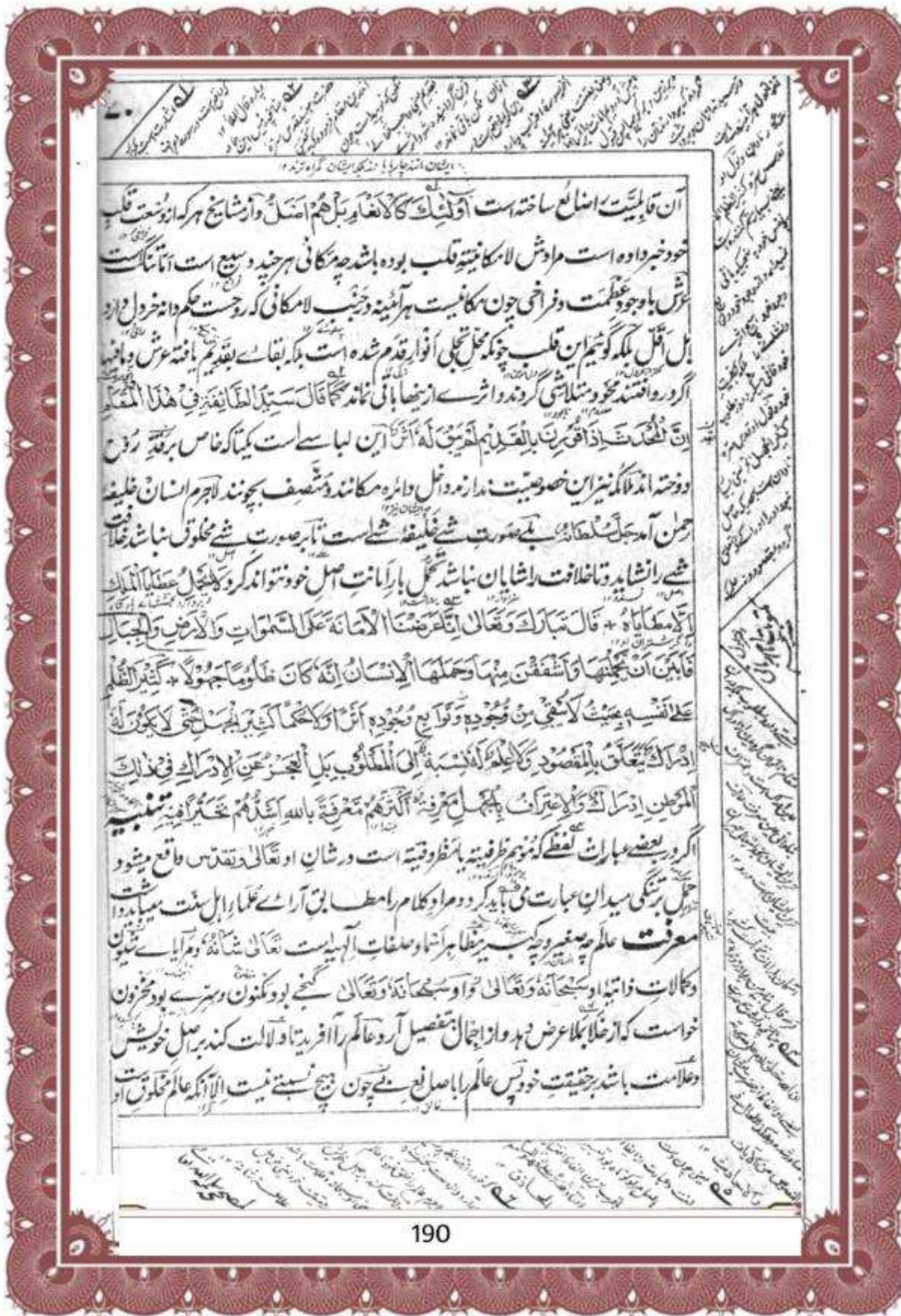
معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از خروج بغوغ تعارض نموده اند و بهما
 پذیرا جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و انشاء را میگذشت است از جذب متقدم چون محبوبان
 حلق دادند اگر کافی باشد بخایش دارد و محبوبان را بقلای غایت خواهند کشید و در انشاء و طریق نخواهند
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید مجذب بهتر است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایع
 بَدَسِ اللّٰهِ تَعَالٰی آنکه هم گفته اند که تجلی ذاتی مدلل شعور است و محفل حس بعضی ایشان از
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشاوده بود و در دم و دم
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده است از انما و بقا و پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را می شعور نمیداشت شعور تجلی بالذات این نفس بها و من هولاء اذ کیف تجلی
 عقل ما پس ناراست بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و ذاتی تعیین ناراست تکلیف تجلی بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت
 تَكَلِّمُ الصَّلٰوةَ وَالسَّلٰمَ وَالْحَيٰةَ تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 از دور است و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگه از حال صاحب
 این تجلی که بالا صالته و الاستقلال است چنین نسبت را و علیک الغفران آنجا که گفت سه سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو تعیین ذات می نگری و میسمی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را و امی است و محبوبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سربایت کرده است و در محبوبان این سربایت بزیل قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام کات آتمها و من الصّدیّات الکلمات واقع شده است

این کلام در حق جمیع
 جذبات متقدم است
 و در حق جمیع
 جذبات متقدم است
 و در حق جمیع
 جذبات متقدم است

والمعرفت

عجب زبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانم که شناخت اگر چه محبت در میان است چه عجب اگر
 بکلمه اکثر جمع من کتب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چنانچه ذاتی و کلماتی محبت در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن مجال تا اهل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آنست که در این تجلی
 نیز تفاوتهاست زیرا که افراد راست اقطاب نیست اما هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم على صنق مرتبه الله تعالى بچگونگی و چگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
 بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بیچونی لامکانی
 آمد و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست تکانی و تکانی با عالم ذل است بیچانی بیچونی
 بیفصل پیش از قیومیت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را استقره فرود است همچنانکه الله تعالی
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بیچونیکه واروسه شود
 محفل در روان فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در دوسه گنجایش آمد کلاسیکی
 از بیچونی و بیچگونگی و لکن کسب قلب هدیه اللعین چنانچه و سها با وجود وضعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفان در باغ بیچونی و بیچونی تقسیم گنجایش لامکانی که تقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و چون و چون آرام نیلک و پس تا جا گنجایش و قلب عبودیت
 میمون که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عبودیت بنا بر
 آنست که قلب بیچون کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

عجب زبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دانم که شناخت اگر چه محبت در میان است چه عجب اگر
 بکلمه اکثر جمع من کتب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان در محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چنانچه ذاتی و کلماتی محبت در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن مجال تا اهل است چنانچه حضرت محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آنست که در این تجلی
 نیز تفاوتهاست زیرا که افراد راست اقطاب نیست اما هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 ان الله خلق ادم على صنق مرتبه الله تعالى بچگونگی و چگونه است روح آدم را که خلاصه اوست
 بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفرید پس همچنانکه جن سبحانه و تعالی لامکانی است بیچونی لامکانی
 آمد و نسبت روح با بدن همچون نسبت اوست تکانی و تکانی با عالم ذل است بیچانی بیچونی
 بیفصل پیش از قیومیت نسبت مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را استقره فرود است همچنانکه الله تعالی
 قیوم عالم است قیومیت او تعالی مریدان را بواسطه قیومیت روح است بیچونیکه واروسه شود
 محفل در روان فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم بیچون و بیچگونگی حقیقی را در دوسه گنجایش آمد کلاسیکی
 از بیچونی و بیچگونگی و لکن کسب قلب هدیه اللعین چنانچه و سها با وجود وضعیت و فراحی چون در اصل
 و اثره مکلفان در باغ بیچونی و بیچونی تقسیم گنجایش لامکانی که تقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و چون و چون آرام نیلک و پس تا جا گنجایش و قلب عبودیت
 میمون که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص اقطاب عبودیت بنا بر
 آنست که قلب بیچون کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است



این قابلیت اصناع ساخته است اولشک کالغایو بکل هم امتل و آرشانج هر که از وسعت قلب
 خود خبر داده است مرادش لاسکانیتیه قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنماست
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمینیه و جنب لامکانی که رحمت حکم وانه خردل از
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بجا بقای بقیم یافته عرش و پانیه
 اگر در او آینه خود متلاشی گردند و اثرش از نیما باقی نماند محکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی
 ان القلوب اذا قرینت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکا که فاس برقیه روشن
 و روشن اندام که نیز این خصوصیت مدار و دخل و اثره مکانند و تصیف بچون لاجرم انسان خلیفه
 حرم آمد بجل سلطانه بجه صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صورتش شی مخلوق نباشد نقلا
 شی را نشاید و ما خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کمال عظاما الملائک
 لا یطیایه + قال تبارک و تعالی انقلضت الامانة علی السموات والارض والعباد
 فابین ان یحکمها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ظاهرا و باجها و کذا القلم
 علی نفسه و حیث لا یغنی من وجوده و لو اجمع وجوده اثر او کما که بر نفسش لا یکنون له
 اذک ان یعاقب بالمقصود و کالعلم که نسبت به الی المملوک بل العجز عن الاذک فی مذاک
 المرعین اذک ان لا یعرفن بل کما که معرفت معرفت با الله است که معرفت غیره نیست
 اگر و بعضی عبارات لفظی که نیز ظرفیت یا نظر و قیته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 جعل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد و
 معرفت عالم چه معنی و چه سبب بر ظاهر آنها و صفات الیه است تعالی شانه و مراد است
 و کلمات فاتیما او سبحانه و تعالی او و سبحانه او و تعالی کنجه بود و مکنون و مبرس بود و مخزون
 خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

تصویر هر که از انوار
 عرش با وجود عظمت و فراخی
 چون مکانیت هر زمینیه و جنب
 لامکانی که رحمت حکم وانه خردل
 از بل اقل بلکه گوئیم این قلب
 چونکه محل نبی انوار قد مر شده
 است بجا بقای بقیم یافته عرش و
 پانیه اگر در او آینه خود متلاشی
 گردند و اثرش از نیما باقی
 نماند محکم قال سید الطائفة
 فی هذا المعنی ان القلوب اذا
 قرینت بالقلوب لم یبق له اثر
 ان لباسه است یکا که فاس برقیه
 روشن و روشن اندام که نیز این
 خصوصیت مدار و دخل و اثره
 مکانند و تصیف بچون لاجرم
 انسان خلیفه حرم آمد بجل
 سلطانه بجه صورتش شی
 خلیفه شمس است تا بر صورتش
 شی مخلوق نباشد نقلا شی را
 نشاید و ما خلافت را شایان
 نباشد عمل با امانت اصل خود
 نتواند کرد و کمال عظاما
 الملائک لا یطیایه + قال
 تبارک و تعالی انقلضت
 الامانة علی السموات
 والارض والعباد فابین ان
 یحکمها او اشققن منها و
 حملها الی انسان انه کان
 ظاهرا و باجها و کذا القلم
 علی نفسه و حیث لا یغنی من
 وجوده و لو اجمع وجوده اثر
 او کما که بر نفسش لا یکنون
 له اذک ان یعاقب بالمقصود
 و کالعلم که نسبت به الی
 المملوک بل العجز عن الاذک
 فی مذاک المرعین اذک ان لا
 یعرفن بل کما که معرفت
 معرفت با الله است که
 معرفت غیره نیست اگر و
 بعضی عبارات لفظی که نیز
 ظرفیت یا نظر و قیته است
 در شان او تعالی و تقدس
 واقع میشود جعل بر تنگی
 میدان عبارت می باید کرد
 و مراد کلام را مطابقت
 آرائی علماء اهل سنت
 میباشد و معرفت عالم
 چه معنی و چه سبب بر
 ظاهر آنها و صفات الیه
 است تعالی شانه و مراد
 است و کلمات فاتیما او
 سبحانه و تعالی او و
 سبحانه او و تعالی کنجه
 بود و مکنون و مبرس بود
 و مخزون خواست که از
 خطاب ملاء عرض دهد و
 از اجمال تفصیل آرد و
 عالم را افرید تا دلالت
 کند بر اصل خویش و
 علامت باشد بر حقیقت
 خود پس عالم را باصل
 نیست چون پنج نسبت
 نیست الا که عالم
 مخلوق او

اینست از حدیثی که در کتابها آمده است که هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لاسکانیتیه قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنماست عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمینیه و جنب لامکانی که رحمت حکم وانه خردل از بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بجا بقای بقیم یافته عرش و پانیه اگر در او آینه خود متلاشی گردند و اثرش از نیما باقی نماند محکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی ان القلوب اذا قرینت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکا که فاس برقیه روشن و روشن اندام که نیز این خصوصیت مدار و دخل و اثره مکانند و تصیف بچون لاجرم انسان خلیفه حرم آمد بجل سلطانه بجه صورتش شی خلیفه شمس است تا بر صورتش شی مخلوق نباشد نقلا شی را نشاید و ما خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کمال عظاما الملائک لا یطیایه + قال تبارک و تعالی انقلضت الامانة علی السموات والارض والعباد فابین ان یحکمها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ظاهرا و باجها و کذا القلم علی نفسه و حیث لا یغنی من وجوده و لو اجمع وجوده اثر او کما که بر نفسش لا یکنون له اذک ان یعاقب بالمقصود و کالعلم که نسبت به الی المملوک بل العجز عن الاذک فی مذاک المرعین اذک ان لا یعرفن بل کما که معرفت معرفت با الله است که معرفت غیره نیست اگر و بعضی عبارات لفظی که نیز ظرفیت یا نظر و قیته است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود جعل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد و معرفت عالم چه معنی و چه سبب بر ظاهر آنها و صفات الیه است تعالی شانه و مراد است و کلمات فاتیما او سبحانه و تعالی او و سبحانه او و تعالی کنجه بود و مکنون و مبرس بود و مخزون خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

والمعرف

وویل است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکر کن تا آوری این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و
واحاطه و تعینت از سکر و قوت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح سخن ایشان را بیشتر
از زانی داشته اند ازین علوم مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنایی راه این علوم
جامل میشو و اما الاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم کدنی برایشان ایزاد میگردانند
شکال از براسه تحقیق این بحث بیان کنیم تا علی خیر سے ذوفنون نے خواہد کہ کالات مخزونه خود را
در حد علم و آراء و فنون کمون خود را بر کمال بلوغ و بدایع و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
و اصوات آن کمالات را سبلی سازد و آن فنون را اظہار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
و احوال را بمعانی حسنه و نه بلکہ آن عالم موجود بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
و اینها در احوال اندر کمالات کمونند و حروف و اصوات را علی بن عالم موجودین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین
حکم با حاطه و تعینت در این مادی غیر واقع است معانی بهمان صفت مخزونه اند از آسے چون
در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیته و مدلولیت متعین
است بعضی معانی زائده غیر واقع و تحویل سے آیدنی است حقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
نسبت زائده منزه و مبر است و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواسے است
در خارج موجود است یا لکن فی الظنی و الکنون الذی یجب نہ آنکه عالم او با هم و خیالات است این
تعبیر بعینہ نذیب سوسطائی است کہ عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
سودن عالم را از او با هم و خیالات نمی بر آرد و حقیقت موجود شد نہ عالم زیرا کہ عالم و اسے آن حقیقت
مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست او است موصوف
اسما و صفات را نه اسما و صفات را باقیانها اسم در رنگ مسنی مخاطب هیچ قرآت نمیشود و صفت
مفروض است تنبیه مراد از مظهر است و در تکلمات صورت معنی چگونه بگوید و در کتب کدیان سلطان

عالم موجود است
و اینها در احوال
کمالات کمونند
و حروف و اصوات
را علی بن عالم
موجودین آن معانی
گفتن معنی ندارد
و همچنین حکم
با حاطه و تعینت
در این مادی غیر
واقع است معانی
بهمان صفت
مخزونه اند از آسے
چون در میان
معانی و صاحب
معانی و در میان
حروف و اصوات
مناسبت و الیته
و مدلولیت متعین
است بعضی معانی
زائده غیر واقع
و تحویل سے آیدنی
است حقیقت آن
عالم و معانی
مخزونه او از آن
نسبت زائده منزه
و مبر است و این
حروف و اصوات
در خارج موجودند
آنکه آن عالم و
معانی موجودند
و آن حروف و
اصوات او با هم
و خیالات اند پس
عالم که عبارت
از ما سواسے است
در خارج موجود
است یا لکن فی
الظنی و الکنون
الذی یجب نہ آنکه
عالم او با هم
و خیالات است این
تعبیر بعینہ
نذیب سوسطائی
است کہ عالم را
او با هم و
خیالات میداند
اثبات حقیقت
در عالم
سودن عالم را
از او با هم و
خیالات نمی
بر آرد و حقیقت
موجود شد نہ
عالم زیرا کہ
عالم و اسے آن
حقیقت مفروض
است تنبیه مراد
از مظهر است
و قرآنیست عالم
را اسما و صفات
را قرآنیست او
است موصوف
اسما و صفات
را نه اسما و
صفات را باقیانها
اسم در رنگ
مسنی مخاطب
هیچ قرآت
نمیشود و صفت
مفروض است
تنبیه مراد از
مظهر است و
در تکلمات
صورت معنی
چگونه بگوید
و در کتب
کدیان سلطان

صه از کتب قدسیه حقیقت و عالم صفت موجودند عالم

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**
افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوات انبیاست از
 تجلی ذات هیرت
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طه صلوات
 و شکی نیست

کتاب معرفت
 در بیان
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طه صلوات
 و شکی نیست

و الشهداء **مکتوب و وصفت مناد و مشتم** و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفْنَا بِمَا تَبَعَهُ سَيِّدِ**
الْمُرْسَلِينَ وَصَحَّبْنَا هُنَا مِنَ الْكُتُبِ الْمُنْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ مَعَهُ
بَنَاتِ الضَّلَاةِ وَرَفَعْنَا أَعْلَامَ الْهُدَايَةِ وَكَلَى إِلَهُ الْأَبْرَارِ وَصَحَّبْنَا الْأَخْيَارَ بِبَدْوَانِ که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**